

www.kavehsara.com

**سنجهش فرهنگ پارسی
و فرهنگ تازی
از پاسداران فرهنگ ایران**

هموند ارزنده ، منوچهر آزاده ،
را میستاییم که همیشه یار و
یاور ما بوده و ما را نیرو وتوان
بخشیده است .

آن همدل و یار ارجمند ، افسر
بلند پایه و دلیر ارتیش
ایران را میستاییم که با
بیماری و کهنسالی ، سنگش
فرهنگ پارسی و تازی را دست
کرد و پیشکش " پا سداران
فرهنگ ایران " نمود .

هموندان بیباک و
ایران پرستان گرانمایه رامی
ستاییم که با نامه های شور
انگیز و یاریهای بیدریغشان
ما را در این راه دشوار هماره
همراه و همدل و پشتیبان
بوده‌اند .

فهرست سخن

۱	۱	۱- دیباچه
۱۳		۲- نگاهی به فرهنگ پارسی و فرهنگ تازی
۸۱		۳- پروردگار ایران زمین و "الله - بت بزرگ تازیان"
۸۹		۴- زردشت کیست ؟
۹۱		۵- سخنایی کوتاه از مردی بزرگ
		۶- اندیشه بزرگان و اندیشمندان و استادان جهان در باره اژوزردشت اسپنتمان و "محمد تازی" :
		(لول مولتون - التهیم - ولتر توماس هاید - دیدرو - گوته مونتگمری وات - دانته - میله فرانسوی - تور آندره - رودا - ف کوستاوبیل - استاد میلز - بارتولومه - میلیام مویر - مارتین هوگ - هومباخ - دوگوبرت رن - استاد میه - کوله - هرتل - ویلسون کش - زولتسر - جکسون - دوسون - ویلی دورانت - سریرسی سایکس - نیچه - استاد شدر - هرتسفیلد - وتن)
۹۵		۷- زندگینامه پیغمبران تازی
۱۱۰		۸- فرستادن آنکوش برآ کشتن دشمنان
۱۱۱		۹- الله - قرآن - کعبه
۱۱۵		۱۰- چندسنگ نبشه و نوشته از چند گفتار و کردار (کورش بزرگ - داریوش بزرگ - خسرو انشیروان - آشور بانیپال - سناخرب - بخت نصر و دیگران - محمد و علی تازی)
۱۶۷		۱۱- یک سخن
		۱۲- سخنایی چند از بزرگان ایران زمین در سنجش با اندیشه و کردار تازیان
۱۶۹		۱۳- پایان سخن
۱۸۱		۱۴- سخن پایانی
۱۹۹		

دیباچه

تازیان و به دنباله آنها سرسریگانشان که بدبختانه گروهی از آنان شناسنامه ایرانی نیزدارند و در ایران زاده شده‌اند ولی به هیچ رو نمیتوان آنها را ایرانی دانست، آنچنان تازشای سهمگینی به فرهنگ و نژاد و گذشته ایرانی کردۀ‌اند که شاید گروه بسیار اندکی باشد که گذشته پر فر و شکوه و فرهنگ پر فروغش را که روزی با کستردنی هرچه بیشتر در پنهان گیتی پرتوافشانی میکرد، بشناسد و از بن وریشه خود آگاه باشد. زیرا تاکنون چنین پذیرانده‌اندکه:
۱-آموزنده‌ترین و بهترین نوشته "قرآن" است که اگر همه مردم روی زمین هم گرد هم آیند و دست به دست یگدیگر نخواهند توانست یک واژه یا یک فراز آنرا بنویسند. در آن همه چیز یافتن میشود و از "آهن" و از "اتم" هم سخن گفته شده است که ما گوشه‌هایی از این نوشته را که جز تبهکاری و چاپیدن و دستور برای ربودن زنان مردم نیست، در رویمهای آینده بازگو میکنیم.
۲-زیباترین و شیواترین و تواناترین سخنها در "نهج‌البلاغه" و "نهج‌الفصاحه" میباشند. (باید دانست که "نهج‌البلاغه" از آخوندی به نام "رضی" است و "نهج‌الفصاحه" دزدیده شده از "مینوخرد" و دیگر نویشتهای فرهنگی ایران است که نخستین را از "علی تازی" و دومی را از "محمد تازی" میدانند.)

- ۳- "سرور آزادگان" "علی تازی" است .
- ۴- دلاورترین مرد روی زمین که در راه آزادی به پا خاست "حسین تازی" است .
- هولاترین و گهربارترین گفتار که باید با خامه زرین نوشته شوند از "محمدتازی" است .
- عنهاد سخنسرایی و سخن پردازی بینشورانه "زین العابدین تازی" است که همیشه بیمار و در رختخواب بوده است .
- ۷- آگاه ترین و دانشمندترین آفریده روی زمین "محمد باقر تازی" است که شاگردانش برای شنیدن سخنان او سرو دست میشکستند .
- ۸- بینشمند ترین و فرزانه ترین کسان "جعفر مادر تازی" است .
- ۹- بردبارترین و شکیباترین "موسی کاظم تازی" است .
- ۱۰- همیار و همراه و رهایی بخش مردم بینوا و درمانده "موسی الرضا تازی" است .
- ۱۱- دادگر و دادگستر آینده روی زمین "مهدي تازی" است که هم اکنون خود را از دیدگان جهانیان پنهان کرده است تا در روز پیش بینی شده ، شمشیر کشان و فریادکنان برگردد و از پیر و جوان و کودک واژ زن و مرد ، هر چه به دم دستش میرسد از لبه تیغ بران خود بگذراند و بدینگونه سراسر زمین را پر از داد نماید و دادگری را بگستراند و ستم را از میان بردارد !!
- ۱۲- گوهر یکدانه وزن بر جسته فرزانگی و خرد "فاطمه تازی" است
- ۱۳- زن آزاده و نیرومند و شکوه آفرین "زینب تازی" است .
- ۱۴- بهترین زنان روی زمین که تا به امروز نمونه و مانند آنها آفریده نشده و آفریده تخواهد شد" رقیه - ام کلثوم - آمنه خدیجه ، سمیه - امالبنین (خواهر شمر وزن علی و مادر عباس که به دست شمر کشته شد) ، سکینه ۰۰۰ تازی " میباشند .
- ۱۵ نمونه جوانان برومند و دلاور و جانباز "شاهزاده علی اکبر

تازی " است .

- ۱۶- ماه شب چهارده و سپهسالار سپهسالاران " عباس تازی " است .
- ۱۷- زیباترین و خوشگلترین چهره روی زمین که از آن غشناخت رو
کیراتر آفریده نشده است و هیچگاه هم چشم به جهان نخواهد گشود
" یوسف تازی " است .
- ۱۸- نام " محمد تازی " را بر روی خوشبوترین و زیباترین گلها
نهادند و آنرا " کل محمدی " نامیدند .
- ۱۹- گلی زیبا با پره های چند رنگ را " کل لاله عباسی " خوانند .
- ۲۰- بهترین آبها ، آب " زمز و کوثر " است ، به گونه ای که
سعدی نیز از آن چنین یاد می کند :

کلیم بخت کسی را که بافتند سیاه
به آب " زمز " و " کوثر " سپید نتوان کرد
- ۲۱- جشن هایمان ، زادروز های تازیان است .
- ۲۲- سوکواری هایمان ، مرگروز تازیان است .
- ۲۳- تاریخ کشورمان ، گریز " محمد تازی " از گوش های به گوش دیگر
در بیابان " عربستان " است .
- ۲۴- سرداران نامی و سپهسالاران بیباک و فرماندهان دلاورمان " حر
وعباس ، مالک اشترویاسر ، اباذر غفاری (راهزن بزرگ عربستان) ،
حمزه ۰۰۰ تازی " می باشند .
- ۲۵- سالنامه و گاهنامه هایمان سراسر زادروز و مرگروز تازیان است .
- ۲۶- سروی از آن کسی است که " سید " باشد و از فرزندان تازیان
به شمار آید و نژادش به " محمد ، علی ، حسن ، حسین ۰۰۰ " برسد .
- ۲۷- خاک " عربستان " ستایشگاه مان است که باید روزی هفده بار
به سوی بتکه تازیان که " خانه کعبه " باشد ، خم و راست شویم و
آنرا بپرستیم و ستایش شهای خود را با آه و ناله پیش کشش نماییم .
- ۲۸- سرفرازی و والاییمان در آن است که سرمایه کشورمان را به خاک

"عربستان" ببریم و به خورد تازیان بدھیم و همچون دیوانه‌های
زنگیری و شتران هار افسار گسیخته ، فریاد کنان و هن هن کنان ،
به دور و بر در و دیوار سنگ و آجری خانه "کعبه" چرخ بزنیم و
همچون بت پرستان ، سنگ سیاه را ببوسیم و بر سر و چهره بمالیم
و ریگ ببابان پرتتاب نماییم ۰۰۰ تا آنگاه نام " حاج " یا " حاجی"
را ببابیم و بلند پایه و سرفراز شویم ۰

۲۹- باید پیشانیمان را هر روز هفده بار به سوی بتکده تازیان بر
گردانیم و بر پاره خلکی بمالیم که روش نیست از کدام خاک آلوده
کشور " عراق " درست کرده و برایمان آورده‌اند (۱) ۰

۳۰- سخن ستایش آمیزمان باید به زبان تازیان باشد و هر روز از
بامدادان تا شامگاهان بگوییم : " الله اکبر - والله - الله - ا ن
شالله - ما شالله - استغفرالله - الحمد لله ۰۰۰ " و در برخوردها
ورو به رو شدنها با هم " سلام عليکم " به کار ببریم ۰۰۰

۳۱- برای دوری از چشم زخم " وان یکادللذین ۰۰۰ " به خود بیندیم
و در خانه هایمان به دیوارها آویزان نماییم ۰

۱- آیا هیچ اندیشه‌ایم که این " مهر " ، ساخته شده دست
تازیان از گدام الوده کده و ابریزگاهشان برای ساییدن به پیشانی
ما درست شده است و میشود ؟
دوستی فرقسوی چنین میگفت که روزی یکی از دوستان عراقیش
در باره " مهر سازی " پدرش که مهر ساز بوده است چنین می
گفت که پدرش سی سال است مهر سازی میکند . ولی مهری را که
برای ایرانیان میسازد ، ویژگی دارد . شیوه ساختن مهر او برای هر
ایرانی چنین بود که او خاک کرم الودباغچه را بر میداشت و بر هر
یک‌اندکی از خاک ابریزگاه خانه را میافزود و با خاک بسیا بان امیخته
میکرد و مهر میساخت . از او پرسیدم که چرا چنین میکند ؟ او در
پاسخ گفت که باید ایرانیان را خوار و پست کرده مردمی خود پسند
و خودخواهند و همیشه گذشته شان را بـه رخ ما میکشند . از سوی
کینه میان ما و انها زدودنی نیست . انها هیچگاه روی خوش با ما
نشاشته‌اند و ما را سوسمار خور میدانند . ما هم خاک آبریزگاهمان را
به پیشانیشان میچسبانیم و بدینگونه کینه جویی میکنیم .

- ۳۲- چون چراغ روشن شد" صوات " بفترستیم .
- ۳۳- چون آب خوردیم " سلام " به " حسین شهید" روانه نماییم
- ۳۴- خواستیم فال بگیریم ، از " قرآن " یاری بخواهیم .
- ۳۵- خواستیم رهسپار شهری یا کشوری دیگر شویم ، از زیر " قرآن " رد شویم و سپس برگشته آنرا به دست بگیریم و ببوییم .
- وسرانجام سدها یاوه و خرافه و پوج اندیشی را به شیوه های گوناگون بر ما پذیرانده اند که گفتن آنها " مثنوی هفتاد من کاغذ شود " .
- ۳۶- بهترین و فرخندترین ماهها " ماه رمضان " است .
- ۳۷- گلهاي خوشبو و غشنگديگرمان را " مریم و داودی " نامیده اند .
- ۳۸- بهترین پرنده جهان آفرینش " مرغ حق " است که " الله " میگوید .
- ۳۹- بیمانندترین اسبان " دلدل و ذوالجناح " میباشد (برابر خش و شبیز)
- ۴۰- بهترین شمشیرهای روی زمین " ذوالفقار " است .
- ۴۱- پاکترين آدمها " دوازده امام و چهارده معصوم " میباشدند .
- ۴۲- برگزیده ترین و برترین آدمهای روی زمین " پنج تن آل عبایند " .
- ۴۳- بزرگترین شاهکار جهان هستی " شق القمر " و " معراج " است .
- ۴۴- پر ارج ترین روزها : " روز قدر- روز فجر- روز قدس ... " است .
- از این روایرانی تزاده را که آزاده و آزاد منش بود و روزی فرهنگش بر پنهان گیتی همچون گوهري تابناک میدرخشید و خود بر جهان سروري میکرد ، آنچنان از گذشته اش جدا کرند و اورا بیمايه و بی تبار و بی فرهنگ و تهی نشان دادند و به پستی و خواری کشاندند که در اندیشه هم نمیگنجد .
- امروز اگر دوایرانی بخواهند به فارسی سخن میگویند و یا بنویسند و یا به جای " سلام علیکم " واژه زیبای " درود " را به کار ببرند ، ناگهان چشمها گرد میشود و چشمکها آغاز میگردد که اینان از کدامیں ستاره دور افتاده آسمان به زمین افتاده اند که چنین سخن میگویند .
- زیرا :

- ۱- ایرانی را واداشتند تا نام تازیان را بر خود بگذارد و با افزودن چند پیشوند ننگین و شرم آور که تا زرفناکی روان و جان ما را به درد می‌آورد، همچون "غلام" ، "عبد" ، "بنده" ، "چاکر" ... و گاهی "کلب" به این نامها ، خود را و فرزندان خود را سرفراز بداند .
- ۲- ایرانی را واداشتند تا در زادروزهای من در آورده تازیان شادمانی و چراغانی نماید .
- ۳- ایرانی را واداشتند تا در مرگ روز تازیان همچون دیوانه‌ها بر سر وكله بکوید و سینه بدراند و آه و ناله و زاری نماید و های‌های اشگد بریزد و به ویژه در ماه "محرم تازی" ، کارد و غمه و داس و چاغو و غداره بر سر بزند ، چرا که یک تازی در چهارده سده پیش به دست یک تازی دیگر کشته شده که ستیزشان هم بر سر یک زن به نام "ارینب" بوده است که نخست نامزد "یزید" می‌شود و چون حسین اور اگرمه می‌کند و با گول زدن سوی خود می‌کشد، بدینگونه کینه جویی "یزید" برانگیخته می‌شود و "حسین" خود را بر سر این زن به کشتن میدهد .
- ۴- ایرانی را واداشتند تا از مردمهای تازیان که در زندگی نتوانستند جلوی کشته شدن خود و خانواده و یا بیماری و بدبختی و بیچارگی هایشان را بگیرند برای خود تقدیرستی ، کامیابی ، خوشبختی ، دلیر زیوی و بهروزی ... آرزو و درخواست نماید .
- ۵- ایرانی را واداشتند تا برای مشتی تازی بیابانی من در آورده ، گنبد و بارگاه بسازد، گل و سبزه بکارد، آینه کاری نماید و دیگر یادی از ایران ، ایرانی و بزرگان و سرفرازان ، دلاوران ایران پرست و فرهنگ پر فروغ خود نکند .
- ۶- امروز سراسر کشورمان گور مشتی تازی و تازی زاده است . به هر گوشه‌ای پای بگذاری ، گور یک تازی من در آورده به چشم می‌خورد . دیگر هیچ نشانی از بزرگان و سرداران و گردنه کشانی که در راه و

برای ایرانی و ایران گام برداشتند و جان باختند و یا جانبازی ها نمودند و شکوه و سر بلندی آفریدند ، نیست .

آرامگاه کوش بزرگ ، نعاد مرمی که نخستین پایه گذار آزادی بود که امروز با ختر خود را سرفراز میداند و زیر پوشش آن به کشورهای جهان سوم ، دست درازی میکند ، باید در بیابان رها شده باشد و برای تازیان باید گنبد و بارگاه ساخته شود و هزینه ها برای آینه کاری و تلاکاری به کار رود و سپس گروهی نادان و گمراه به دو ر آنها بچرخند و درخواست آمرزش یا خوشیختی نمایند .

۲- ایرانی را واداشتند که برای برآورده شدن آرزوها و آرمانها یعنی " سفره عباس و تقی و نقی " بیندازد و تیازهای خود را خواستار شود .
۳- ایرانی را واداشتند تا شبانه روز نام تازیان را بربزبان آورد و بمه آنها سوگند یاد نماید و از آنها بازاری ولایه ، یاری بخواهد .

۴- ایرانی را واداشتند تا بزرگترین و ارزشمند ترین و درخشان ترین نشان کوشش را نام " ذوالفقار " دهد . به سخنی دیگر شمشیر خون آلو دیک تپه کار که با آن گردن سدها تن را بریده است نشان کشور باستانی و سرشار از مهر و هر روزی و پندار و گفتار و کردار نیک گردد که ما به آنها سرفرازیم نه به شمشیر دولبه و پر از خون " علی تازی " .

۵- ایرانی را واداشتند تا پیش از زادن تا پس از مرگ ، اندیشه تازی و گفتار تازی و رفتار تازی همراهش باشد . اگر زاده شد ، در گوشش تازی بخوانند و " اذان " بگویند . اگر همسر برگزیده و ازمهای زشت تازی (نکاح : زشت ترین واژه ای است که تنها چار و ادارن میتوانند آنرا به کار گیرند) دست همسرش را در دست او بگذارند . اگر مرد باز با زبان و اندیشه تازی به سراغش بیایند و فرمانهای " الله " (بت بزرگ تازیان) را که در باره زن بازیها و چاپیدنها و کشتار و دست

و پا بریدنهاست در آرامگا هش بخوانند . (۱)

۱۱- ایرانی را واداشتند تا در خنیاگری هم نام تازیان را برگزیند و گوشهای از دستگاه سه گاه را " حاجی حسینی " و گوشهای از شور را " حاجیانی " بنامد .

۱۲- ایرانی را واداشتند که رنگ سفید ، نشانه خانواده " بنی امیه " و رنگ سبز ، نشانه خانواده " بنی هاشم " که تهیید است بود و ز نقش در " مکه " رو سپیگری میکردند ، نشان پرچم ایران زمین شود و هم چنین شمشیر سرکج تازیان به دست شیر ایرانی داده شود و آنگاه ، ایرانی خود را سرفراز به این رنگها و شمشیر بداند .

۱۳- ایرانی را واداشتند تا برای جانباختگان راه ایران زمین ، واژه بیمایه وزشت " شهید " را به کار گیرد ، آغاز نامه را با نام " الله " ریایان آنرا به نام گروهی از تازیان آلوه سازد ، در ارسی " انشنا الله مبارکباد " بگوید و سوگندش را به " قرآن " یاد کند .

۱۴- ایرانی را واداشتند که در زورخانه ، جایگاه رانمردان و نیکان ، نام " علی تازی " را به کار گیرند و از او بیاری بخواهند ، بر در و دیوارخانه و دکان و جایگاه کار و دفتر ... " آیه های قرآن " و گفته های دروغی های " علی - حسین - حسن ، محمد ... تازی " را بنویسند .

۱- آیا ننگین نیست که در سر آرامگاه ما " آیه های زیر " خوانده شوند ؟

" زنان کشتزار شمایند . به کشتزار خویش آبید و چنانکه میخواهید بکارید !! " سوره ۲- آیه ۲۲۳

" ترا از حیض میبرند . بگو آن آزاری است . هنگام حیض از زنان کناره گیری کنید و نزدیکشان نشوید تا پاک شوند . " سوره ۲- آیه ۲۲۲

" از زنان هر چه خوش دارید ، دوتا ، سه تا ، چهار تا بکیرید ... " سوره ۴- آیه ۳

" زنانی که نافرمانی کنند کتکشان بزنید " سوره ۴- آیه ۳۴

" چون سر پیچیدند گفتیم شان ای بوزینگان مطرود شوید " سوره ۲- آیه ۱۶۶

- ۱۵- ایرانی را واداشتند که دست بیند، گرفتند، ۰۰۰ بمنام تازیان بسازد و با گردش فرازی به خود بیا ویزد و یا همراه داشته باشد.
- برای گول زدن و گمراه کردن ایرانی به دروغ گفته اند و میگویند:
- ۱- "شهربانو" دختر "یز دگرد سوم" همسر "حسین تازی" است تا بدینگونه مهر او را بر دل ایرانیان بنشانند.
- ۲- به نسبالله این دروغ است که میگویند "شاهزاده علی اکبر" تا بدینگونه او را پسر "شهربانو" به شمار آورند و نشان دهند که او ایرانی است.
- ۳- "علی تازی" هوادار ایران و ایرانیان بوده است که درست وارون این گفتار، "علی" دوباره ایران لشگر فروستاد و مردم نیشابر و فارس را به دم شمشیر داد و کشتار کرد که در کشتار مردم نیشابر و دوپرسش "حسن و حسین" نیز فرماندهی داشتند.
- ۴- "موسی الرضا" برای رهایی ایرانیان به خراسان آمد و جانشینی "مامون" را پذیرفت.
- ۵- "مهدی" از ایران زمین سر برخواهد داشت.
- عدهم "امامهای تازی شیعیان" زنان ایرانی داشته اند.
- فسردهتر سخن بگوییم:
- ۱- از ما شادی و کامکاری را که در آیین ماست، گرفتند و اندوه و غم و ناله و زاری را که کار اهربیمن است به ما دادند.
- آیینهای پرستی را گرفتند، بیگانه پرستی و تازی پرستی را دادند.
- ۲- فر و شکوه را گرفتند، سرشکستگی و خواری و پستی را دادند.
- ۳- فرهنگ پر فروغمان را گرفتند، فرهنگ بیابانی را به ما دادند.
- ۴- آیین اهورایی و والایمان را گرفتند و کیش کشtar و چاپیدن و ستم و بیدانگری را به ما دادند.
- ۵- سروی را از ما گرفتند و برگی و بندگی را به ما دادند.
- ۶- راستی و درستی را گرفتند و نیرنگ و دغلکاری را به ما دادند.

- ۸- مهر و سه روزی را از ما گرفتند و سنگدلی و بیگذشتی را دادند.
- ۹- دانش و بینش را از ما گرفتند، یاوه گویی و خرافه پرستی را دادند.
- ۱۰- پیشرفت را گرفتند، واپسگرایی را جانشین کردند.
- ۱۱- سرانجام : پندار نیک ، گفتار نیک ، کردار نیک را گرفتند و به جای آنها : پندار بد ، گفتار بد ، کردار بد را آوردند و ایرانی را آلوده آنها نمودند.

با زده و ره آورد این از خود بیگانگی آن شدکه :

- ۱- ایرانی از آنانی که از جان و دل برایش کار میکردند تا او را به سرفرازی برسانند ، روی برگرداند ، کسانی را که برای او جانبازیها نمودند از خود براند ، آنانی را که در راه بیزگی و شکوه و ولایی و ارجمندی و گرانعایگیش گام بر میداشتند ارج ننهد ، بینشمندان و دانشمندان و خردمندان را از خود برجانند ، میهن پرستان و جانباز های کشورش را بی ارزش بداند و آنانی را که بر جان و روان و مغز او و خانواده اش ارج مینهادند و در راه شکوهش تلاش میکردند ، ناجیز به شمار آورد و بره آنها بتازد و رنجور و آزرده شان سازد .
- ۲- روشن است که کسی دوست را براند ، دشمن را فرامیخواهد باز ده دیگر این از خود بیگانگی و دوست را راندن آن شدکه ایرانی به کسانی روی آرد که تبهکارند و بد سرشت و بد نهاد ، روی بسی آنها یی آورد که کشنه زن و فرزند و پیران کننده خانه و کاشانه او میباشند ، روی به آنها یی آورد که مغز و روان و جان او و همه خانواده اش را زهر آگین کنند ، روی به دغلکارانی آورد که جز یاوه و خرافه و پاشاندن تخم نادانی و کژ روی ، چیزی به او نمیدهد و جز در راه زدودن خرد و فرزانگی و به گمراهی کشاندن او گامی بر نمیدارند .

این از خود بیگانگی او را به پیشواز کسانی راند که سرمایه اش را بچاپند ، داراییش را بگیرند ، زنش را برایانند ، مغزش را آلوده

سازند ، مهر میهن را از دلش بزدایند ، با دست او بزرگانش را
دشنام دهند و به لجنزار بکشانند ، زن و فرزندش را به کشتار گاه
ببرند ، شوهرش را بکشند ، خودش را شکنجه و آزار دهند و بردا ر
کشند و کشور آبادش را ویران نمایند و سرانجام او را خوار ، پست
و بیمهایه ، درمانده و منش از دست داده و سرافکنده و شرمسار
سازند .

بانگرشی کوتاه به آنچه که فشد را گفته شد ، میتوان گفت که فرجام
این سردرگمی ها و از خوبیشتن بیگانگی ها ، جز این بود که بدان دچار
شدم و آبرو و منش خود را در سراسر جهان گزند رساندیم ؟ تا جایی
که " ریکان آمریکایی " مارا " بربرب " بخواند ؟ که خود و همپالکی
های پیش و پس از او ، پایه گذاران سیه روزی ایران و ایرانی میاشند .
بدبختانه ، پس از آسیب بزرگ تاریخی که پیکره ایران و ایرانی را در
هم کوبیده است ، هنوز هم هستند کسانی که به خود نیامده و از خوا ب
گران پست شدن و زبونی و خواری به در نیامده و بیدار نشده اند و
مردگان تازی را همچنان گرامی میدارند و به تازیان خود را سرفراز
میدانند و از فرهنگ درخشن ایران زمین و از بن و ریشه و نژاد خود
ناآگاهند . از این رو " پاسداران فرهنگ ایران " با همه نیرو و توان به پا خاستند تا ایرانی از خود
بیگانه و قریب خورده و نا آگاهانه در آلودگی آیین تازیان فرو
رفته را به خود آورند و به گذشته شکوهمندش آگاه سازند و شناسنامه
سر بلندیش را در دستش بگذارند و به اونشان دهند که از تبار و بُنی
والا و گذشته ای که به جهان فرماتروایی میکرد ، برخوردار است .

ننگ است که ایرانی که روزی پا بر پشت بزرگترین فرماندهان گیتی
مینهاد و بر اسب سوار میشد ، امروز چنین خوار و پست شود که
شبانه روز در یاد تازیان باشد و بر آنها نیایش و ستایش کند و برا
آنها اشگ بریزد و آه و ناله نماید و زاری سردهد و از مردگانشان یاری

بخواهد و با سر سپریگی به دنبال بپشت دروغین آنها باشد .
بایسته یاد آوری است که ما برای نخستین بار در تاریخ ایران
گاهنامه هایی به هم میهنان پیشکش نمودیم که به جای زاد روز و مرگ
روز تازیان و فرزندان و نووه و نبیره های آنان ، در همه گوش و گناه
نمادهای با شکوه و نشانه های ارزنده تاریخ و فرهنگ ایران زمین پرتو
افکن بود و همه روزها سرشار از جشن و شادی و خرمی .

باشد که سرسپرده های به درگاه تازیان به خود آیند و تن پوش برگی
را از تن برکنند و به آزادگی و سرفرازی از دست رفته ، دست یابند .
دفتر کنوی که نیز پیشکش دلباختگان کشور مهر و اهورا میشود ، به
دنباله گوش های خستگی ناپذیر و بر سریها و پژوهش های شباه روزی
گروهی از شیفتگان ایران زمین فراهم شده است که آرمانشان ، آشکار
کردن هر چه بیشتر چهره فرهنگ والای ایران و به خود آوردن ایرانی
سردرگم و از خویشتن بیگانه و آشنا کردن او به گذشته اش که جز سو
فرازی و شکوه نبوده است ، میباشد .

از این روما به سنجش دو فرهنگ پارسی و تازی پرداخته ایم تا ایرانی
بداند که چه در و گوهری را از دست نداده و در چه لجنزاری افتخارده
و به چه آلودگی هایی آغشته شده است .

ما این دو فرهنگ را در برابر هم نهاده و بازنمودها و داوریها را به خود
خوانند موکذار کردیم از این رو کمتر سخن گفته و بیشتر به سنجش
و برابر نهی دست زده ایم .

امید است این دفتر کوچک که سنجشی ناچیز از گوش های از دریا ای
بزرگ فرهنگ ایران با گوش های از فرهنگ تازی است ، ایرانی خفته
را از خواب گران بیدار سازد و به خویشتن خویش بازگرداند تا شکوه
از دست رفته ، گردان فرازی و سربلندیش را باز به دست بیاورد
وازن و شکوه مندانه پا بر پشت بزرگترین فرماندهان جهان گذارد و
بر اسب سوار شود .

نگاهی به فرهنگ پارسی و تازی

برابر کردن و یا سنجیدن فرهنگ ایرانی با فرهنگ تازیان، درست
برابر نهادن و سنجش روشنایی و فروغ با تیرگی و سیاهی، روز را
با شب، زیبایی و شادابی را با زشتی و اخم، خوشبوی را با خشم،
پاکی را با ناپاکی، آب زلال را با لجنزار ۰۰۰ میباشد، ولی چه
میتوان کرد که چهار ده سده اندیشه‌های نادرست و زهر آگین
مردم ایران را از راه به در برده و به کژروی کشانده و چنین پی
برده‌اند که فرهنگ تازیان، فرهنگی مردمی و نیک و سرشار از مهر
و مهرو رزی است.

در دیباچه بگونه‌ای گسترده آشکار کردیم که در درازای این چهارده
سده، هر چه دروغ و نیرنگ بود به مردم ایران داده شده و کمتر
کسی بوده است که راستیها را روشن و آشکار برای مردم ایران باز
گونماید.

از این رو، امروز که توانایی‌مان بیش از هر زمانی دیگر می‌بیاخد و می‌
توانیم گفتنیها را آنچنان که باید و شاید، بازگو نماییم تا ایرانی
خود گم کرده، به خود آید، بایسته است که به چنین سنجشی
دست بزنیم تا چهره آلوده، شناخته و رسوا شود و چهره زنگار
گرفته از پشت دوده‌های زمان بیرون آید و مردم ایران را به تبار
وفرهنگ و ریشه شان آگاه و آشنا سازد.

در این سنجش، ما هیچ از خود نمی‌افزاییم و تنها کاری که می‌
کنیم آن است که این دورا در برابر هم مینهیم تا خواننده خود به
داوری بنشیند.

فرهنگ پارسی

مدد بر چار پایان و چرا لحاظ برای آنها سخن خوش
و پیغمبری داشت و زیر برای چار پایان .

یمن - ۱۰ - بند ۲

فرهنگ تازی

کشتن شتران فربه را از شعائر حج مقرر نهیم .
پس هنگام فوج بر پا استاده نام الله را یاد کنید . چون
پیویش نمیں افتد و فوج کامل شود از گوشش بخوبید .

قرآن - سوره ۲۲ - آیه ۷۶

فرهنگ پارسی

هر گله در مده بخشید، شهریاری و بزرگی بخشید،
فرزند نیک بخشید، زندگی خوش و رستگاری بخشید،
و بخایش در استی بخشید.

میراث - کرده: ۱۶ بند ۵

فرهنگ تازی

قوم لوط و فرع را غرق کردیم در دم عاد و ثمود و اهل چاه را
با سلمای ما بین آنها، همه را نابود کردیم.

قرآن، سوره ۲۷، آیه ۲۰ - ۲۳ و سوره ۲۸، آیه ۲۰ - ۲۳

چند روزه‌ی به آنها مدت دیهم ناگفته عقاب و شکنجه
ناید آنها پرسد.

قرآن، سوره ۲۷، آیه ۲۴

فرهنگ پارسی

پستی و پستی را چون سپر برداشت گیرد سپاه
خود را چون گرز برکف دخشمش را چون تبره میانه روی
چون نیزه، آنگاه بگوشش تما برای همین رشت چریه گردی.

میتوی خود پرسش ها - بند ۴۰ -

چهی پرسید مغان از آن شرف دارد که خود را جانبدینیا زاده
سدی

قویید اربابش و جانبدینیا بش خودند و مادوبی از اربابش
فرمودی تویس

فرهنگ تازی

چون خواهیم شهری را ویران و مردم را هلاک نمایم،
عیاشافش را بسیار کنیم، پس آنرا ویران نمایم، ویرانگان.

قرآن - سوره ۱۷ - آیه ۶۹

چه بسیار شهرها که با فرستادن زمزمه در نیم شبان
یا به هنگام شمروز نابود گردیم . قرآن - سوره ۷ - آیه ۲

فرهنگ پارسی

ای خداوند جان و خرد، تو سرچشمه نمیش پاک
و آفریننده راستی و دادرسی دادگری.

یسنا - آت - ۳۱ - بند ۸

ب هر کار فرمان مکن جز به داد که از داد باشد در این توشاد
فردوسی تو سی

فرهنگ تازی

درخت ز قوم غذای گناهکار است. چون
مس گداخته در شکمها می جوشه بگیریدش و بینان
جهنم بکشیدش. آنگاه از عذاب آب چو شان
ردی سر شش بر زرید و بگویید بچپش که تو همان غزیری که گفتی.

قرآن - سوره ۶۷ - آیه ۵۰ - ۵۱

لرهنگ پارسی

دیهور را مزدا با استی کی است.

یستا - ۶۴ - بند ۸

آذنزوی زرقشت گشترش راستی و دستی
و نیکی است.

دینکوت - بخش ۱۰۱

لرهنگ تازی

بدون آنکه پدانند در کارها مشان خد عده و مکر کنم تا به دام افتد.

قرآن - سوره هود - آیه ۲۰

الله مکار ترین مکاران است .

قرآن سوره ۲ - آیه ۲۰

فرهنگ پارسی

هر که نگفشار را سین بخورد است پر بازی برچ
ایستاده و پاسبان مردم است.

میرشت کرده ۲ بند

و اگر اند د جان پادشاهت درش هم آنجاد هم اینجا داشت

حمدی

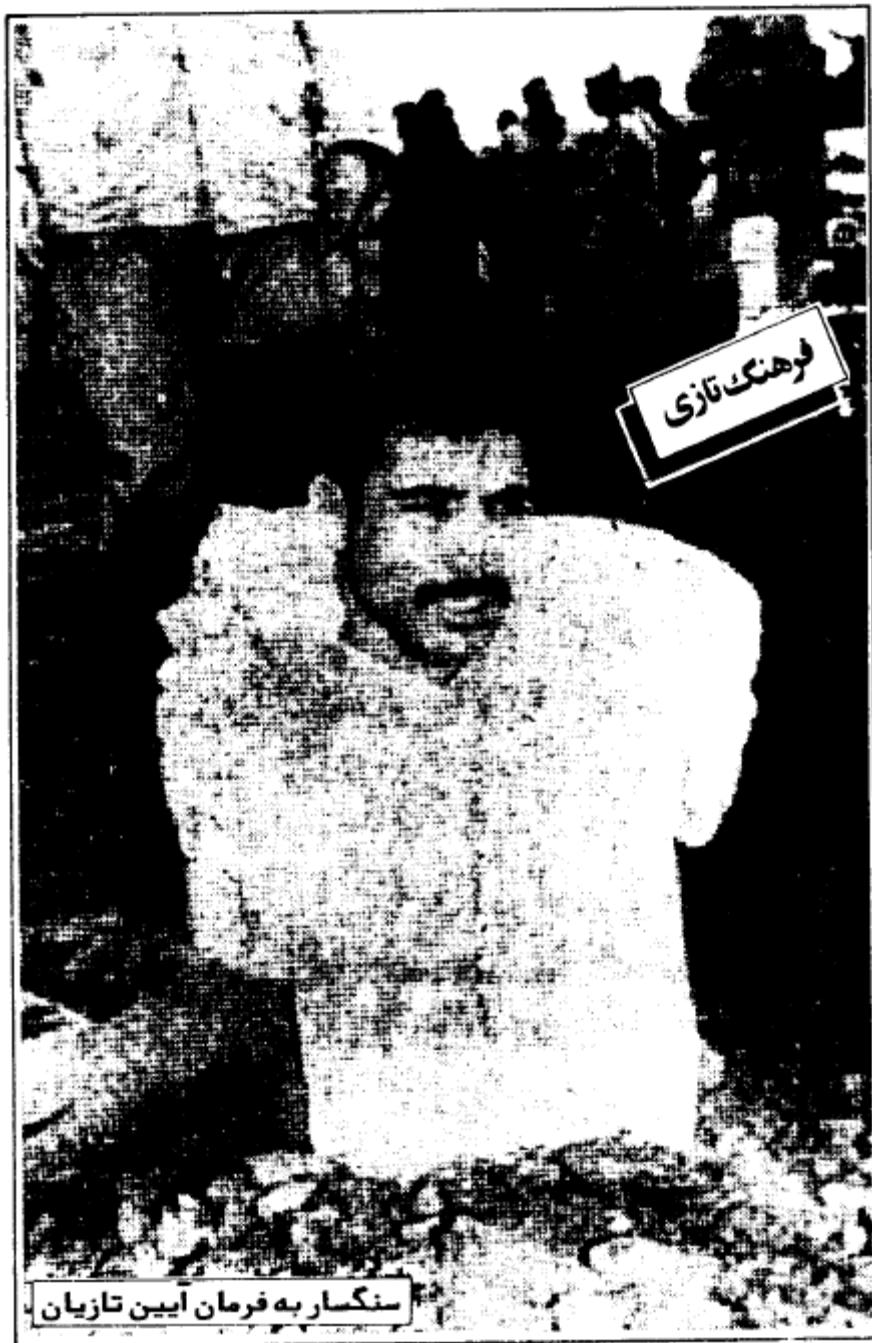
فرهنگ تازی

مگر مردم این شهرها اینند . خداب دشکنجه ما شباشه
آنکاه که در خوابند . سوی آنها میرود و هنگام نمیزد که بازی میکنند .

قرآن ب سوره ۷ - آیه ۶۷

مشکلها از محل برآنها باراندیم .

قرآن ب سوره ۱۰ - آیه ۸۸



فرهنگ پارسی

نافی خبر که از راه نیک و باکاره کوشش پست
آورده ای . پاره ای زر آزار بکاری ن تایه نیکو کاران دهی
که دین پیرین کرد از نیک است .

بنوی خود - پرسش و پاسخ ۲۰۰۰

آدمیش و چنان می گرای	گزدان شزاد مرد نیاک بای
پژیکان هست چند کسی	ک بهره زردا نش نماده بسی
فرسنه تویی	

فرهنگ تازی

کرچه فضیلت گرفته حلال است و پاک آنها را بخوبید .

قرآن و سوره ۸ ، آیه ۶۹

فرهنگ پارسی

از این سه نیکو ترین چیز هر کس دوری محوی :
 آن دیش و گفتار را کرد از نیک . و از این سه دوری گزین :
 آن دیش و گفتار را کرد ارزش است .

و ندیداد . فرگرد ۲۵ - ۱۸ - ۱۷

بکوشید و خوبی بکار آورید	چو دیدید سرما بهار آوردید
سر بیکنا هان نباید برد	نخون بختن دست باید کشید
نمردی بود خیره کشون	بزیر اندر آورد و را کشتن
نیاید جان آفرین را پسند	که جو ندبر بی گنا هان گزند

فراهی تویی

فرهنگ تازی

آنها بکشید و بچنگید با آنان تا بدست خود
 با ذلت جزیه دهند و حقیر شوند .

قرآن - سوره ۹ - آیه ۷۸

فرهنگ پارسی

ما می‌ستاییم و درود می‌فرستیم پرخانه‌ی راست
که هم‌داره خوب و پریز زند بوده و را سر نمی‌بیند بد و دروغ را
در هم می‌شکند.

مریشت - کرد ۲۰

دیپرده - بخش ۴۰ - بند ۱

خواهی که باشد دولت در منه دل در منه ایان برآورز بند
رهنیک مردان آزاده گیر چه استاده ای دست افتداده گیر
سدی

فرهنگ تازی

هر کس با الله و رسول او جنگ کند، آنها را بکشید
و یادست راست و پایی چپ یا بر گرس آنها را قطع کنید.

قرآن - سوره مائدہ - آیه ۳۷

فرهنگ پارسی

آنجاکه ستوران آرام گرفته اند مهر تو انا همیشه نگران
از دست رفتن آسایش آنها میباشد.

پیش در مری کرد از کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
فردوسی بوکی

فرهنگ تازی

کشتن چهار پیامان بدون نام الله حرام است.

قرآن سورة ۱۰۵ آیه ۱۹

کردن ایگشت کافران را قطع کنید.

قرآن سورة ۸ آیه ۲۷

لُوهنگ بارسی

آن فرامزدایی راست و درست است که
در آبادی کشور بکوشید و بینوایان را آرامش و آسایش
بخشد و داده آسمی راست بر پا دارد و بسیار دارمودم
و درستارد.

میتوی خود - پرسش های بخش های دیگر

نمخت دستی نیشان ده کام دل بیاراد نیال اشمنی بکن که بخوبی شلد آرد
حافظ

نهر آدمی زاده از ده پرست که دوز آدمی زاده به پرست
پرست از ده انسان صاحب خود نه انسان که در مردم افتد چه دو
سدی

لُوهنگ تازی

زنده فرستادم تاگر یهان آشنا بگرفت و در
خانه خود بیجان شدند.

قرآن - سوره ۲ - آیه ۹۱ - ۹۷

فرهنگ پارسی

ای مزدا، پایه آیین ما بر راستی استوار شده، از
این رو سوچش است و چون پایه دین نادرست بودن
نماده شده، از این ره زیان آور است.

یثنا - بات - ۲۹ - بند

هستی کن که راستان هسته رهان راستان قوی دسته

فرهنگ تازی

بسیاری از جن دانس را برای جسم آفریده ایم.
آنها چون حیوان صاس شده، بلکه کتر چون سرچیده نه از آنچه
که بخی شده بود، تشنگیتیشان ای بوزیرگان سطه دشیده.

قرآن - سوره ۷ - آیه ۶۰ - ۲۹

فرهنگ پارسی

دادر و دهش را از نیازمندان گذشت را از درمانگان
درینچ مار.

یسنا - هات ۳۰ - بند ۲

فریدن فرخ فرشته نبود
برنگ و زیبز بر شسته نبود
بدار و دهش بافت آن تکین
تو داده دهش کن فریدن قیل
فرودی قسی

فرهنگ قازی

الله سه هزار فرشته بد شا فرشتاد تام
جنگ بپدر برده من چریه گوید.

قرآن - سوره ۲۰ - آیه ۱۷۸

ستی مکنید و کافران را بصلح و دوستی
محوا نماید که شما برتر و قویتر هستید . هر کجا از نهاد را یا قنید
پکشید شان .

قرآن - سوره ۴۸ - آیه ۵۰ . سوره ۴۹ - آیه ۱۰

فرهنگ پارسی

اَهْوَ اَمْرًا سُكُونِيْه : مِنْمَا كَانَكَ اَنْدِيْشَه وَكُفْتَار
وَكَرْدَارْمَ نِيْكَ است وَهُرْ كُس از این سُكَه بَرْخُورْدَارَت
اوَّلَادَ دَسْتَ خَوْدَ مِيدَارِيم .

بِيَكْرَتْ . ذَقْرَنْجِش ۴۰ . بَنْدْ

بِيَاتِا جَهَانْ نَاهْ بَدَنْسِيرْ بَكْشَشْ هَدَ دَسْتَ نِيْكَ بَيْجَ
نَانَدَهْمَيْنِيْكَ دَهْ يَادَكَارْ جَهَانْ بَهْ كَهْ نِيْكَ بَودَ پَادَارْ
فَرَاهِيْ تَوْيَ

فرهنگ فارزی

شَهَابُونَدَ دَيْدَ كَهْ كَفَارَ رَأَكْشِتَيْدَ بَلَكَهْ اللَّهَ بُودَ كَهْ آنَهَا رَأَكْشَتَ .

قرآن - سوره مَدْيَد ۲۷

جِئِنَكَهْ فَرَمانْ بَاهْيَادَه دَيَارَ آنَهَا رَازِيْرَوْه كَرْدَيْمَ دَهْ آنَهَا
سَنَكَهَا يَمِيْ ازْكَلَه بَاهْشَشَ دَاهِمَ .

قرآن - سوره ۵۰ - آیه ۶۸

فوہنگ پارسی

من روشنایی و پندره والا و مردمی درستی و دستی
دشادی و سروری را برای شما افریدم.

یسنا - بات ۳۶ - بند ۲

و خاچد که بپاشد از بیرونی گزنه که تو جنی مکنی دانم
حافظ

فوہنگ قازی

هر جا شکرین را دیدید به قتل برسانید و از شهرستان بپانید.

قرآن - سوره ۴ آیه ۱۹۱

کافون دیگی پس از دیگری به نسبتی که نزدیکتر و در درستس تر
باشد به قتل برسانید. آنها باید در شاخه هشت بیتند.

قرآن - سوره ۹ آیه ۱۲۲

فرهنگ پارسی

دُلْهَنْجَ باید با دانش خود نادان را آگاه سازد.
نشایید که نایخود گمراه باشد.

بسنا - ۴۷ - ۲۰۱۱

عجب نماید از سرست بخدا ان که علی کند از کرم پاپان
سعی

فرهنگ تازی

اگر خواهیم سرای گناهان آنها را بدینیم بردهایشان هر
محی نیم تا خشم توان کردن.

قرآن - سوره ۲۷ - آیه ۲۰ - ۲۱

تمارذه قیامت میان آنها دشمنی کوئی نهی امکنیدم.

قرآن - سوره ۵ - آیه ۳۰

فرهنگ پارسی

بماره در انجام کارنیک و دستیگری مبنو زیان و
بچارگان استوار باش.

و پرد پند ۱ - کرد ۱۵

هران کس که پنجه کند بر گناه تو پنجه را کین کند شسته خواه
همه داده باش و پرده ها کار خنک مرد بخشنده پر بدار
فرمی تویی

فرهنگ تازی

ما بر دلها یستان پرده جمل و قادت آنرا ختم و
گوشتان را کر کریدم تا هایت نشوند.

قرآن - سوره هام آیه ۲۵ - سوره ۹ - آیه ۷

فرهنگ پارسی

بهد مردان و زنان راست پندر و کوشاد
پیک کردار و آزاد و بیانه .

یستا - ات ۵

آوسیان شاخه برگ منه	کاینهه از یک تند آمنه
آوسیان زنده به یکدیگرند	دست و دل و دیده و پاسنده
جند برادر بهم و خواهرم	کاینهه از یک پند و مادیم
شیرید	

فرهنگ نازی

مردان برتر از زنانه چون الله آنها را برتری داده است
زنافی که ناقرانی کنند لکھشان بزنندیه .

قرآن - سوره ۳۰ آیه ۴

برغی زنان و مسن شاینه .

قرآن - سوره ۶۰ آیه ۷

فرهنگ پارسی

با نقایق و پانزده سخن گردان را برترین راه که
راه راست است رسمی نم.

یمنا - ۴۰ - بند ۲

همیم بود میل بر ناخن گشیم جا رس سیده و دلق خود از حق نمیم
میب دریش و قوایکر که دریش پرست کار به صوت آن است که صعن نمیم
حافظ

فرهنگ تازی

پاسی که الله او را بگیر ای گمراحت بروه و کرد و کور کرده است ندیدی که

توان - سرمه ۴۵۰ - آریه ۲۲

فرهنگ پارسی

زهش همان را تو امکنید	خردرا یهان بر افسر کنید
چیزگران دهد و بید است	بی آذربایشید و زردهان پست
محبید از این همایان	بویره بزرگان پر ما یکان
ابا داد باشید و زردهان پست	پرسته زبیداد و کنی داد است
برآمی گردید و نیلی گشید	دل پشت خواهند گان من مگنید
فرندی توی	

فرهنگ تازی

آنچه الله از احوال مردم این دنیا بر رسول خوشنیت داد
متعلق به الله و رسول خویشاوندان بر طبع است.

دان، سویه ۵۰ - آیه

فرهنگ پارسی

ای اهورای توانا ، این کامیابی را بن ارزافی دار
تابتوانم برای آسایش آفریدگان بگوشم .

کوشت بیثت

سرانیده باش	و فریشه باش
شب و روز باز امش خند باش	
بداد و هش سیتی آباد دار	دل زیر دستان خود شاد دار
فریبی هوسی	

فرهنگ فارزی

چنسلهایی که در زمین ملکیت داده بودم ہلاک کردیم
آسمان را بر آرناها باراندیم و سیلها پر زمینشان روان کردیم
و همه را کشیتم و ذرمی آرناها نسلی دیگر آوردیم .

تران - سوره ۹ - آیه ۶

فرهنگ پارسی

بزرگترین و پاکیزه ترین درست زندگی در راست
کرداری درست گفتاری درست پنچاری است .

یمن . ۷۸

گردست سخن کویی در بند بانی بزرگی در غصت ده از بند بانی

فرهنگ قازی

مرا با آنانکه گفتار تو را نگذیند میکنند و اگذار تا مکر خواهی
در کارشان کنم که بدام افتد .

قرآن - سوره ۲۰ - آیه ۴۶

مُنْعَلِيْنَ بِاللَّهِ حَدَدَ وَ حَدَدَ عَيْلَيْنَدَ . اللَّهُ نَزَّلَهَا أَنَّهَا
مکر و دفعی کند زیرا الله مکار تراست . الله آنها را بر آن کمر
و حیله نه کسری خود .

قرآن سوره ۲۰ - آیه ۴۶ و سوره ۲۰ آیه ۴۵ و سوره ۲۰ آیه ۴۷

فرهنگ پارسی

راه در جهان نکیست و آن راه راستی است.
آن می‌کند که تباہی نپذیرد و چنانچه نمیرد کسی است که راستی و
درستی را بستاید.

برداور آفتاب

بزکشی رپڑاست جاوید بس دکر هر په باشد فانه پکس
خون گفتگو نفر و کرد ار نیک باند چنان تماجهان است پک
ز خود شید و مراقب و از باد و خاک شکر و بز نام و گفت در پاک
فردوسی توosi

فرهنگ تازی

قوم لو طراحتگام طلوع آفتاب برسیجه آسمانی هلاک کردم
و آنها را پرنگک پاران غدای بخودم.

فراتن - سرمه ۵۰ - آیه ۲۲ - ۲۳

فرهنگ پارسی

فروهر اصویا مزد اسرچشید همه فروهرها
نیکیها ، زیباییها ، و شادیهای است .

و ندیده اند - فرگرد ۱۱ - بند ۳۰

بگوشتید تا بخواهم کنید دل غمگان شاد و خرم کنید
فردی توصی
باش در پی آزادی هر چه خواهی کن
که در شریعت مافراز این کنایه نیست
حافظ

فرهنگ تازی

الله در دل کافران هراس افکند تاشا
گرد نهایشان را بزنید و انگشتانشان را قطع کنید .

قاتن " سرده ۸ - آیه ۲۷ و سوره ۴۲ آیه ۲۶ و ۲۷

در سوره ۴۶ آیه ۲ و سوره ۴۰ آیه ۹۱

فرهنگ پارسی

ز رقت شت گوید : یکانه آرزوی من نجشش و
دستی است کوشش من بای رستی دستی است.

دینکرد - نجش ۱۰۱

فرهنگ تازی

ما بر دل هایشان پوشرش نماده ایم و گوشایشان را
گران کرده ایم . بنابراین اگر هر ایشان کنی گزند چوایت
نشوند .
قرآن - سوره ۹ - آیه ۵
ما آنها را نابود کردم نا بودی کامل .

قرآن - سوره ۲۵ - آیه ۳۷

فرهنگ پارسی

دست و پا و چوسر و خود خود را به میاری دیگر آن آر
دوز کار بیجا و ناپسند خود داری ورز.

ویسپه - کرد ۱۵ - بند ۱

که بازیره سtan	های اکنیم	زنگ سبیده شگ های اکنیم
بند دسته پاک	و نیکی های	جهان را پکردار بد نشیم

فرودی تویی

فرهنگ تازی

با برخورد پر کفار کرون آنها را بزندید . و آنقدر بگشید
تا زمین از خون آنها نگیس شود .

قرآن ، سوره ۴۷ - آیه ۲

فرهنگ پارسی

پنخواسته دارایی و گران چشم دار . هر س چنی
 خود که از کار و کوشش خود نباشد چنان است که
 سر و گیری را گرفته و مغزش ایستخورد .

پنی خود پرسش لاجمش ۲ - بند ۶۶

مروت نباشد بر امداده زند بدروغ دون دند از پوشیده
 سعدی

فرهنگ تازی

الله آنها را از خانه بازیشان بپردازد کشیده ناشما
 پاره ای را بکشید و پاره ای را اسیر بگیرید . الله همه
 اموال خانه ها وزین های آنها را بقضیت بشاد اور .

قرآن - سوره ۳۳ - آیه ۴۴

فرهنگ پارسی

اَهْوَ مَرْدَ اَيْكُوْيِه : مَنْ نَهَادْ اَزْ خُودْ گَذْ شَتْجَنْيِه فَرْوَنْه
کَه بَانْهَادْ رَاسْنِي دَهْلَي دَوْسْتْ زَرْدِیکَه اَسْتْ بَرَدْ شَاهْ بَرْگَزِیم.

یَسْنَا - هَاتْ - بَنْدَه

دَوْسْتْ زَرْدِتْ بَرَدْ بَرْجَنْلْ باَشْ کَرْم

سَعْدِی

فرهنگ قازی

بَنْدَه مَلْكُوْکِی کَه بَهْیَچْ چِزْ تَوَانَمِی نَهَادْ وَ آنَکَه اَزْ جَانْبَه ما
بَهْادْ رَدْرَی نَمْکَوْدَادَه اَیْمَ چَکَوْنَه بَرْ بَرْنَه .

قَرَآن - سُورَه ۱۶ - آیَه ۵۰

هَمَا تَرَسْ مَدَلْ كَاهْدَانْ مِيَانْخَنْمَ تَاهْرَدْ نَهَايَشَانْ
بَرْ بَرْیدَه هَمْهَه ذَمَكَشَتْ هَایَشَانْ رَأْفَلْحَعْ فَنَیَه .

قَرَآن - سُورَه ۸ - آیَه ۲۷

لوهنجک پارسی

نفرین برکانی که با آموزشش نادرست خود مردم را
از کرد ار نیک گراه می‌ساند و بکانی که دامها را با فریاد شان
پکشتر کاهایها میزند.

یستاد - ۳۰ - بند ۱۱

بیان غوششند و گویا پسر زبان بسته بهتر که گویا پسر
سعی

لوهنجک تازی

فرستادن قربانی پکشتر کاه را بجای آورید. سرتراشید
تما آنکه قربانی به محل فوج برسد. هر کس هزچه مقدور است
از جنس شتر و گلخانه گوسفند آنجا قربانی کند.

درگاه - سرمه ۲۵ - آئینه ۱۹۶

فوہنگ پارسی

اہورا مزدا باراستی کی است .

یسنا - هات - ۲۲ - بند ۸

اہورا مزدا گوید من ارمیتی پاک (نماد پارسی) -
از خودکش شتمگلی و فروتنی (را که با آشای تابناک
(نماد فرعون و راستی و پاکی) دوست نزدیک است
برای شما برگزینیدم .

یسنا - هات - ۲۲ - بند ۲

تاب ای پارساروی ذکر نکار به نجاشیاندگی در موی نظر کن
اگر من نا جوان مردم هم کردار تو برسی چون جوان مژدهان آنکه کن
سعی

فوہنگ قازی

یاد آور ای رسول ، آنکاه که اسسه به فرشتگان دعی کرد
که من باشما یم ، ہمانا ترس داری کافراں میانگننم تا گردن ایشان
بزرگی و ہمسه ایگشتگان دوست آوریزها یشان را قطع کنید .

قرآن - سورہ ۲۱ - آیہ ۱۳

لوهنج پارسی

تو ناید مرد پیان بگنی ز آن پیانی که با یک دروغ
بستی ز آنکه با یک راست پرست.

مردشت - بدنه

چنان کوشش تا در بُلُبُلِ خشم
بروی از گنگار چشم
نهی نمی

لوهنج تازی

چرا بگردی که پیان ہای خود شکستند نمی جنگید
نماینده بستهای شما خدا بشان کند.

قرآن - سوره ۹ - آیه ۱۵ و ۱۶

مطیح هر سو گند خورده حیر نشون که پادو د مردم زاده است.

قرآن - سوره ۹ - آیه ۱۷

فوہنگ پارسی

من می ستما ام آیین مزدیسنا را که هر او از نابودی جنگ افزار و دشمن
جنگ و خونزیری است.

یسنا - بات ۲۰ - بند ۱۰

پروردی که ملک سراسرین نیزد که خوبی چند بر زین
سعدی

ای کوئی زدن افتد اه بست
گر بری نفس پوریست
ای که تو آتش زنده جنگ ، دای که دل نام کنی سنگ ؛
شهزاد

فوہنگ قازی

ای پیغمبر، مومنان را بجنگ ترغیب کن .
قرآن - سوره ۸ - آیه ۵۹
گردن آنها را بزید تماز میں لذخون آنها بگین شود .
قرآن - سوره ۴۷ - آیه ۶
اگر احلاع است نکردن آنها را بگیرید و بکشید .
قرآن - سوره ۳۰ - آیه ۷۰
در راه اللہ جنگ کیند .
قرآن - سوره ۸ - آیه ۶۰

لوهنج پارسی

من شادی را برای شما آفریده ام . ماست
که هارمه برپا دارند هیچی باشید .

یسنا - بات - ۲۲ - بند ۷

کسی کو جوان است شادی کنید
دل نیزهستان خود مشکل نیه
دل نیزهستان ما شاد باد
تیرکشان لذت غم آزاد باد
فرمی تری

لوهنج نازی

ما اسان را چیقت درینج و درو آفریدم و
به بلو و سخنی و چارکردم تا روزه بشی ای بی غم و مرعش
و بلذتگذراند .

قرآن - سوره ۹۰ - آیه ۶

فرهنگ پارسی

پیاری استی و بدستی استی، هر کس
میتواند در دو گتی استکار شود.

یمن - بات ۵۰ - بند ۸

فرهنگ تازی

کافی که آریه‌های مادر و غمی شمارند بدون آنکه
در کننه کمر میکنم بد امشان در آورم، کمر من بیار چشم است.

قرآن - سوره ۷۷ - آیه ۱۸۲ - ۱۸۳ - سوره ۸۰ - آیه ۴

آنها حقه زند، منم با آنها حقه دینه نگم نمیرم.

قرآن - سوره ۶۶ - آیه ۱۵ - ۱۶

فرهنگ پارسی

هر کس بر آن داشت اش است و دارد است بس باید
آن داشت را بسوی نیکی درستی نمایی بخوبی کرایش ده تا
بر بعدی ذرا شستی چیزی شود و زندگانی از تباہی و پشتی بگاید.

یعنی - هات ۲۰ بند و

خنک	جهان مرد برتر نش	که پاکی و شرم است پیرامش
باند بند	رادی و راستی	نمکویید مرگی و کاستی
فرسخ بخوبی		

فرهنگ قازی

چرا درباره مسانعان دادسته اید؟ سکر منخواهید کسی
که الله گراه کرده است چویست کنید؟ هر که را الله گراه کند
گراه میگاند.

قرآن - سوره ۴۶ - آیه ۷۸

فرهنگ پارسی

ای اهورا آنگاه که جان پیکر آفریدی و نیروی
خود اندیشیدن خشیدی خواستی که هرس بدخواه
و آنادی . دین خود را بگزیند .

یسنا - آت ۲ - بند ۶

فرهنگ تازی

هرس دینی غیر از اسلام بگزیند از او پدر فرقه
نیست .

قرآن - سوره ۳ - آیه ۸۵

اللَّهُ نَصْرٌ لِّلنَّاسِ وَلَوْ تَأْنِيَ فِي رَبِّكَهُ كَافِرُ شَدِّهَا نَبِّئْ شِيهِ .

قرآن - سوره ۳ - آیه ۷۵

فرهنگ پارسی

هر مرد و زن راه نیک و بد را خود برگزینید . به پا خزید
و در آینه راستی بگوشید .

یسنا . ات . ۲۰ . بند ۹

فرهنگ تازی

یعنی مرد و زن مومن را در کاری که انتهای رسول
حکم کند . اراده و اختیاری نیست .

قرآن - سوره ۳۳ - آیه ۴۰

الله نصرتمن داد تا گرد هی از زنان را که کافرشده اند بگشید .

قرآن - سوره ۳ - آیه ۱۷۶

مردان برتر از زنانند ، اگر احاطه شده کنگره کنکشنان بگزینند .

قرآن - سوره ۴ - آیه ۲۲

فرهنگ پارسی

مهر هماره به پا ایستاده پاسیان دلیل بدیار است.
او آبها را زیاد کند و خواسته هایشندو باران بیاراند و
گیاهان برویاند.

مرثیت - کرده ۱۵ - بند ۶

فرهنگ تازی

فرعونیان را بخک سالی دچار کردیم، پس توفان
و پیشک و وزغ و خون آب نهادستایم و انتقام گرفتیم
و به دریا با غرقشان کردیم.

قرآن ب سوره ۷۰ - آیه ۲۳

بسیاری از شهرواد ساکنانشان را بختی نابود کردیم،
صلابت ما هنگام شب یا موقع نیم روز رسمید.

قرآن - سوره ۷۰ - آیه ۲۴

فرهنگ پارسی

دانایی کیش و آین راستین اکسترشن دو.
او از بزرگ خوشبختی پرخوردار نموده.

پستا. ات ۸ - بند

پیغامبر کی بازدیدین و خود دروغ ایج تایپ قبر نمود
برخ مرد را تیره دارد دروغ مذکور شیخ گزندگان فرمود
نمود

فرهنگ تازی

منافقان با الله کمر و حمله کنند . الله نیز با آنها کمر کند ،
الله مکار ترین مکاران است .

قرآن - سوره هم کریمہ ۶۴ و سوره هم کریمہ ۵۵

فرهنگ پارسی

ای اهوا : فروع تو نمای تو که در قوراستی فروزان است
پریدان راستی آشکارا رهمنون شده و میری بخشید.

یسنا . بات ۲۰ . بند ۶

سکین خوار په بی تیز است	چون بار بھی بر خیز است
گادان دخان باربردار	بز آدمیان مردم آزار
سعی	

فرهنگ تازی

و بیچ شوری پیغمبری فخرستادم مگر مردم آنرا بسختی و میری
و چار کردم شاید زاری کند.

قرآن - سوره ۷۳ - آیه ۹۶

آن قوم را به سیحه و چاره پلاک کردم.

قرآن - سوره ۵۱ - آیه ۷۳

فوہنگ پارسی

در پرتو اندیشه پاک، مردم را میکنیم زیرا که بودستی
بگراندند و دستی پیشنهاد نهند.

یعنی - هات

مرت از دست برآید و هنی مشیرین کن
مردی آن نیست که مشنی بزندی برده
سعی

فوہنگ تازی

چسبیار شد که از فرمان الله و رسولش سرباز زند
و ما آنها را درین کریم.

قرآن - سوره هو - آیه ۱۰ - سوره ۱۵ - آیه ۷۶

سوره ۱۱ - آیه ۸۳ - سوره ۷ - آیه ۱۲۲ - سوره ۲۵ - آیه ۳۷

فرهنگ پارسی

روانهای مردان و زنان پاک نادیر هرچا که زاره
شده دنمه می‌ستائیم.

یسنا - مات ۹۷ بند ۲

فرهنگ تازی

زنان کشتزار شاید . بکشتزار خویش در آیدید و
چنانکه سخواهید بگارید.

قرآن - سوره ۲ - آیه ۱۸۰

پازنان مشک زناشویی نکنید . زن بوده من بن
باقتراء زن مشک است .

قرآن - سوره بقره - آیه ۱۸۰

فرهنگ پارسی

ای خداوند هستی نجش، راهی را که پر نشان دادی
 راه نیک بختی است که برینیاد آمرزش سو شیانس (بره)
 و هندگان در راهی دهندگان مردم بپاشده است.

یمن - ۹۰ - بند ۲۲

فرهنگ قازی

اگر الله میخواست با هم چنگ نیکردند ولی الله هر چه بخواهیکند.

قرآن - سوره ۷ - آیه ۱۵۶

ذلت و سکنت بر آنها مقرر شد و پژشم الله گرفتار شدند.

قرآن - سوره ۷ - آیه ۱۶

فرهنگ پارسی

تبیلی را از خود دوست ساز و زنه او ترا از کرد از نیک
پارخواه داشت.

پیوی خود پرسش انجمنش ۲ بند ۱۹۰۷

فرهنگ تازی

ای رسول هر که را بخواهیم روزی دهیم یا شنگ
روزی کنیم . برخی گمان میکنند که بگو شش آنها روزی و سعی
در کرک آن روزی تیگ میشود.

قرآن - سوره ۳۶ - آیه ۴۶

الله بِ عَدْكَ فَإِنَّكَ رَاجِحٌ
وَمَنْ يَرْدُلْ فَإِنَّمَا
يَرْدُلْ بِجَهَنَّمَ

قرآن - سوره ۴۵ - آیه ۲۲

فرهنگ پارسی

ما را مش و تندستی و شادکامی رای سیام
که جنگ و سیزرا در هم شکنند.

سرش فیشهای دوخت

دی بزرگت نیروست آذار گرم تا کی باند این بذر
پ چکار آیدت چانداری مردمت بر ک مردم آذاری
سدی

فرهنگ تازی

در راه الله جنگ کینه آخنان جملی که زرادر دشت.

فان - سوره - ۲۶ - آیه ۷۶ - سوره - ۹ - آیه ۱۰

سراه الله جنگ کینه تارستکار شوید.

فان - سوره - آنده آیه ۲۸

فرهنگ پارسی

زینی که ما را در گرفته و این زمان را می‌ستایم.

یعنی - آت ۲۰ - بند ۱۰

فرهنگ تازی

بعضی زنان و فرزندان شادشمن شمایند. از آنها دور کنید.

قرآن - سو ۶۰ - آیه ۲۰

زنان شوهردار به شاهزاد بجز زنی که بعزمیت گرفته
و مالک او شده است.

قرآن - سو ۶۰ - آیه ۲۰

فرهنگ پارسی

مردان و زنان همیشه برابرند و از ارزش‌های بیکان
برخوردار می‌باشند و در آنکه چیزی هم ترازنند.
یعنی - است - ۳۵ - بند

بهر آزادگی زدن خیزد مهر شادی و شور برخیزد
یاد رفیار و چدم مرد است بدل و بمنوا و بحمد مرد است

فرهنگ قازی

مردان را بزرگان برتری و افزونی است.

قرآن - سوره ۲ - آیه ۷۸

لاضی شده‌اند که قرین زنان باشند، بردهای
آنها نه فغلت زویم توانند آنها باشند.

قرآن - سوره ۹ - آیه ۷۸

فرهنگ پارسی

فرشته مهر از جایی که پیمان شکننا نموده روی بگرداند.

بریشت - بخش ۵ - بند ۱۹

فرهنگ تاری

ای پیغمبر حبیحی را که الله به تو حلال کرده حرام
سکنی خشنودی همسران بخوبیا .

قرآن - سوره مدینه ۱

خشیدن زدن و حلال شدن او مخصوص رسول است
و قرائی رسول هر کار که باز نهاد همسران خوب یکنی فتحواری و
زنانست باید خشنود باشند.

قرآن - سوره مدینه ۳۳ - آیه ۴۰

فرهنگ پارسی

فرمانروای نیک آن است که با دادگری رفاقت نماید

بنوی خود - پرسش ۱۵ - بخش ۱۶

بکام تو مرداد پیغمبربند مبارز توکسینی شد

محمدی توسی

اگر به شنیدن نیام خشم زکردار بد و این فدکشم
سعدی

فرهنگ تازی

الله وحده خویش را باشنا است گرداند که با ذن او
کافران را بکشید .

قرآن - سوره ۳ - آیه ۱۵۲ - ۱۵۴

والله سقف بنای خانه آنها را زر پایه دیران کرد و بر رشتن
فردیخت و عذوب الله لز جایی که نمی خواست بر آنها خوارسید

قرآن - سوره ۱۶ - آیه ۶

فرهنگ پارسی

فروهر زمان پاک امیستایم و فروهر مردن
پاک امیستایم.

یستا - ۴۱ - بند ۱۰

فرهنگ تازی

هر کس نتواند زن آزاد بگیرد، برای رفع غزویت
یتواند با کنیزی که مانک شده هم بستر شود ولی اگر صبر کند
تازی آزاد بگیرد، بهتر است.

قرآن - سوره ۲۰ - آیه ۶۰

بعضی زنان دشمن شایند، فرآینه دوری کنید.

قرآن - سوره ۲۰ - آیه ۶۱

فرهنگ پارسی

مردوزن باید خود را هشان را برگزینند.

یسنا - بات - بند ۸

سیه ای نیست به ز آزادی قرآن گفت سربی ثبات
سعدی

ب هر کار فرمان مکن خبر ب داد ک از داد باشه همان تو شاد
فرادی تویی

فرهنگ تازی

یچکس نتواند که جز با اجازه الله مومن شود و برس نماید
عاقل نشوند تا پاکی صنیده.

قرآن - سوره ۱۰ - آیه ۹۰

اگر ز شما طاعت نکردند هر جای فتیدشان بکشیدشان.

قرآن - سوره ۲۴ - آیه ۹۰ سوره ۹ آیه ۷۷

پروردگار ایران زمین

و

"الله - بَنْتَ بِرْزَگَ تَازِيَان"

- ۱- دادار ایران : کشنده ، تبهکار ، خشن ، سنگدل نیست .
- ۲- " گردنها و انگشتان کافران راقطع کنید " . سورة ۸ آیه ۱۲-۱۳
xxxxxx

- ۱- دادار ایران از جنگ و ستیز و کشتار رویگردان است .
- ۲- " با آنها بجنگید تا الله " به دستهای شما عذاب و خوارشان
کند و غیظ دلهای مومنان را بزداید " . سورة ۹ آیه ۱۴-۱۵
xxxxxx

- ۱- دادار ایران دشمنی افکن ، بدجنس ، بد سرشت نیست .
- ۲- تا روز قیامت میان آنها دشمنی و کینه ورزی و جنگ افکنیم " سورة ۵ آیه ۱۴
xxxxxx

- ۱- دادار ایران آفریده های خود را به برداگی تعیین می کند .
- ۲- در باره کشتگان قصاص مقرر شد : آزاد به آزاد بندی به بندی -
زن به زن " . سورة ۲ آیه ۱۸۷
" زن مشرك مکیرید . زن برده مومن بهتر از زن مشرك است . " سورة ۲ آیه ۲۲۱
xxxxxx

- ۱- دادار ایران ، بیگذشت ، خشمگین و بدنیاد نیست .

۲ - "الله به سبب انکارشان طردشان کرد" . سوره ۲- آیه ۸۸
"کسانی که کافر شوند و بعینند اگر یکیشان آن اندازه زر و سیم
نهاد که زمین از آنها پر شود ، از او نبینند. آنها عذابی الیم
دارند و یارانی ندارند" . سوره ۳- آیه ۹۱
"هر کجا باشند ذلت بر آنها مقرر است و قرین خشم الله شدند"
"سوره ۳- آیه ۱۱۲- سوره ۴- آیه ۱۲۶"

xxxxxxxxxx

۱- دادار ایران بدخواه آفریدهای خود نیست .
۲- " اگر انسان خویشتن را بی نیاز ببیند ، طغیان و عصیان
میکند" . سوره ۹۶- آیه ۶- ۷
xxxxxxxxxx

۱- دادار ایران میان مردم و آفریدهای خود جنگ و ستیز راه
نمیاندازد و آنها را به سیه روزی نمیکشاند .
۲- " اگر الله میخواست با هم کارزار نمیکرند . ولی الله آن
را که خواهان باشد میکند" . سوره ۲- آیه ۲۵۲

xxxxxxxxxx

۱- دادار ایران هیچکس را بر دیگری برتری نمیدهد و همه
برای او یکسانند .
۲- " الله هر که را خواهد بیحساب روزی میدهد . هر که را خواهد
به راه را ست هدایت میکند . هر که را خواهد میامزد . هر که را
خواهد خاص رحمت خود میکند . هر که را خواهد عذاب میکند . ما
پاره‌ای از پیغمبران را بر پاره‌ای دیگر برتری داده‌ایم . الله هر
که را خواهد گمراه میکند و هر که را خواهد بده راه راست میبرد .
الله برخی از شماها را بر بعضی دیگر به روزی برتری داد .
بنگر چگونه بعضی را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم ."
سوره ۲- آیه ۲۱۲- ۲۱۳- ۲۵۴- ۲۸۴- سوره ۲- آیه ۲۵- ۲۶- ۷۲-

۱۲۹۷۲ - سوره ۴ - آیه ۱۶۰ - سوره ۵ - آیه ۴۰ - سوره عائده ۳۹
سوره ۱۶ - آیه ۲۱ - سوره ۱۷ - آیه ۲۱ - سوره ۲۹ - آیه ۲۱ - آیه ۲۱
xxxxxxxxxx

- ۱- دادار ایران نیافریده است که شکنجه و آزار نهد .
۲- " بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریده‌ایم . آنها چون
حیواناتند " .
سوره ۲- آیه ۱۷۹

۱ دادار ایران از آفریدمهای خود نمیخواهد که از ا و بترسند .
 ۲- " ای مردمان از الله بترسید . از کفار نترسید از من بترسید .
 از الله بترسید که تند حساب است بترسید و بدانید که الله
 سنگین مجازات است . الله جز من نیست ، پس از من بترسید .
 الله شمار از خود میترساند ۰۰۰۰ " سوره ۵- آیه ۳-۴-۲۵-۲۴-۵۷ .
 سوره ۸- آیه ۲- ۲۵- ۲۸ - سوره ۹- آیه ۹۱۱

- ۱- دادار ایران به آفریدههای خود نفرین نمیکند .
 ۲- "الله به خاطر کفرشان لعنتشان کرد . الله لعنتش کرده .
 به سزا پیمان شکنیشان لعنتشان کردیم و نلها یشان را ساخت .
 سوره ۲- آیه ۸۹-۱۵۹-۱۶۱ - سوره ۴- آیه ۵۲-۱۱۸- سوره ۵- آیه ۱۳-

۶۰- سوره ۹- آیه ۴۸- ...

۱- دادار ایران بد و رنج کسی را خواهان نیست .
 ۲- " بزیده باد دستان ابی لهب " سوره ۱۱۱ - آیه ۱

- ۱- دادا ر ایران ، زاری و خواری آفریدمهای خود را نمیخواهد .
۲- " الله را به زاری و نهانی بخوانید . الله را بندگی کنید ،
برای او بهزاری و بیم بنشینید - او را با زاری سخنه کنید "

سورة ۷ - آیه ۵۵-۲۰۵-۲۰۶-۰۰۰

xxxxxxxxxx

- ۱- دادار ایران دروغگو و فریبکار و نیرنگ باز نیست .
- ۲- " اهل بہشت به اهل جهنم بانگزندگه لعنت بر شما باد .
اهل جهنم به اهل بہشت ندا زندگه از آن آب یا از آن چیزها
که الله نصیبتان کرده است برای ما بریزید . . . "

سورة ۷- آیه ۴۴-۴۹ (در میان سدها کرو آدم چگونه این سادها
به هم میرسند ، شگفت انگیز است .)

xxxxxxxxxx

- ۱- دادار ایران کینه جو ، شکنجه گر ، بدخواه و ستمگر نیست .
- ۲- " چون باعث خشم ما شدند از آنها انتقام گرفتیم . ما انتقام
جو هستیم . آنها را هلاکشان کردیم . چه بسیار شهرها که از فرمان
الله و پیغمبرانش سرباز زند و به حساب آنها با سختی وسیدیم
وعذابی زشت کردیم . ثمودیان را به میحه خارق العاده کشیم . ولی
عادیان را به باد و توفانی سهمگین که هفت شب و هشت روزی
در پی وزیدن گرفت ، هلاک کردیم . " سوره ۷- آیه ۶۵- سوره ۴۴-
آیه ۱۶- ۳۷- ۴۳ تا ۵۰- سوره ۶۹- آیه ۲ تا ۸

xxxxxxxxxx

- ۱- دادار ایران دچار بیماری دگرآزاری نیست و آفریده اش را به
نابودی نمیکشاند و به آزار و رنج و نابودی پیش کمر نمیبیندد .
آخر هیچ شهری پیغمبری نفرستادیم مگر آنکه مردم را به سختی
وبیماری دچار کردیم تا شاید زاری کنند . " سوره ۷- آیه ۹۴
" چون خواهیم شهری را نابود و مردم را هلاک کنیم ، عیاشانش
را زیاد کنیم . آنگاه ویرانش کنیم ویرانی کامل " سوره ۱۲- آیه ۱۶

xxxxxxxxxx

- ۱- دادار ایران به چاپیدن و دست درازی و دزدیدن و راهزنی فرمان

نمیدهد.

۲- " " ترا از غنیمتها پرسند ، بگواز الله و پیغمبر است . " " بدانیدکه هرچه غنیمت گیرید پنج یک آن ازالله و پیغمبر است . " " از آنچه غنیمت گرفتهاید ، حلال و پاکیزه بخورید " " الله فتحی نزدیک را پاداش داد با غنیمت‌های بسیار که بگیرند و الله غنیمت‌های بسیار به شما وعده داده که خواهید گرفت " سوره ۸- آیه ۱- ۴۱- ۶۹- سوره ۵۹- آیه ۶- ۷- سوره ۴۸- آیه ۱۸ تا ۲۰- سوره ۷۴- آیه ۳۶- ۳۷- ...

xxxxxxxxxx

۱- دادار ایران ، زن شوهردار را همچون پروه به کسی نمی بخشد و پروانه ربودن او را از خانه و کاشانه برای همخوابگی با ربانیده نمیدهد .

۲- " زنان شوهردار بر شما حرامند جز زنی که به غنیمت گرفته و مالک او شده‌اید " . سوره ۴- آیه ۲۲- ۲۵- سوره ۳۳- آیه ۵۱

xxxxxxxxxx

۱- دادار ایران پروانه کشtar به کسی نمیدهد و با آفرینش‌های خود مهریان و مهرورز است .

۲- " الله وعده خویش با شما راستکرد آندم که به اذن او کافران را کشtid . " سوره ۳- آیه ۱۵۱- ۱۵۲-

" بگو اگر در خانه‌های خود بودید کسانی که کشته شدن بر آنها مقرر شده بود به کشتگاه می‌امندند " سوره ۳- آیه ۱۵۴

" عذاب ما شبانه هنگامی که در خوابند سوی آنها بباید . عذاب ما نیمروز هنگامی که بازی می‌کنند سوی آنها بباید " سوره ۷- آیه ۹۷-

۰۹۸- ۱۰۲- ۱۲۲- ۱۶۵-

" در دل کافران ترسی خواهیم افکند تا گردنها ایشان را بزنید و انگشت‌هایشان را قطع کنید " " شما نبودید که کفار را کشtid ،

بلکه الله بود که آنها را کشت " . سوره ۸- آیه ۱۲-۱۳-۱۷ " پیش از اینها چه نسلهایی را هلاک کرده ایم که در آسودگی بودند . " سوره ۱۹- آیه ۲۴- سوره ۲۲- آیه ۱۵- ۱۷ " قوم لو طرا با باران (سوره ۲- آیه ۸۴-۹۲) - قوم شعیب را با زلزله و صیحه (سوره ۲- آیه ۹۸-۵۸ و سوره ۱۱- آیه ۵۹-۴۹) قوم موسی را با صاعقه (سوره ۸- آیه ۵۴) - قوم فرعون را در دریا (سوره ۸- آیه ۵۴) - قوم عاد را با توفان (سوره ۶- آیه ۲- تا ۸) - قوم ثمود را با صیحه (سوره ۶۹- آیه ۲- تا ۸) - دیگران را با باران سنگ (سوره ۱۵- آیه ۷۲- تا ۸۴) ، این " الله " بخشنده مهربان دادگر ، کشته است "

xxxxxxxxxx

۱- دادار ایران خرد را از هیچکس نمیگیرد . او خردبخش و هستی بخش است .

۲- " کسانی که بر کفر خوگرفته اند بر قلوبشان مهر زده و بر کوشها و چشمها یشان پردمای " سوره ۲- آیه ۷- سوره ۴- آیه ۱۵۵- سوره ۶- آیه ۲۵- ۴۶- سوره ۲- آیه ۱۰۱- ۱۰۰

xxxxxxxxxx

۱- دادار ایران ترفند باز ، دغلکار ، گراه کننده ، گولزن و نیرنگ باز نیست و به کسی کلک و دروغ و نیرنگ نمیزند .

۲- " کافران نیرنگ کرند ، الله نیرنگ آنها را تلافی کرد . الله از همه مکاران مکار تر است " . (سوره ۳- آیه ۵۴) . " آنها دست به کید و مکر زند ، من نیز به آنها حقه میزنم " (سوره ۸۶- آیه ۱۵- ۱۶) .

xxxxxxxxxx

۱- دادار ایران نژاد پرست نیست و سیاه و سفید آفریده اش را هماره ارج و ارزش مینهاد .

۲- " روزی که صورت هایی سفید میشود و چهره هایی سیاه . اما

کسانی که صورت‌هایشان سیاه شده به آنها میگویند اکنون به سبب آن ا نکار از این عذاب بچشید.اما کسانی که صورت‌شان سفید شده در رحمت الهی جاودانند" سوره ۲- آیه ۱۰۶-۱۰۷

xxxxxxxxxx

۱- دادار ایران، به کسی پروانه تمیده‌دهد که زنان را وادار به روسپی گری نمایند. او با برده گیری دشمن است و با وادار کردن آنها به کار زشت ، دشمن تر .

۲- " بر دگان تان را اگر میخواهند عفیف باشند به طلب مال دنیا به زنا کاری و ادار مکنید، چون وادار شدند الله رحیم است " سوره ۲۴- آیه ۳۳

xxxxxxxxxx

۱- دادار ایران ، بی ادب و دشنام دهنده به آفریده‌های خود نیست .

۲- وقتی از آنچه نهی شده سرپیچیده‌گفتیم شان ای بوزینگان ، مطروح شوید" سوره ۷- آیه ۱۶۶

" مطیع هر سوگند خورده حقیر مشوکه عیبجو و پادوسخن چینی است " سوره ۶۸- آیه ۹-۱۰

" با همه اینها ، پر روت و حرامزاده ، برای آنکه صاحب مال است و فرزندان " سوره ۶۸- آیه ۱۱-۱۲

" مگر پنداری بیشتر شان میفهمند یا میشنوند . آنها جز بعانت حیوانات نیستند" سوره ۲۵- آیه ۴۳

" حکایت کسیرا که آیه‌های خویش بدرو تعلیم دادیم و از آن بدر شد ، بخوان . حکایت او مانند حکایت سگ است که اگر برو او هجوم بری پارس میکند و اگر او را واگذاری ، پارس میکند" سوره ۷- آیه ۱۲۵ (این دشنامه‌ای الله ، آدمی را به یاد چار و اداران و چاغوکشان میدان اعدام تهران میاندازد . شاید دهن پارگی و بدنه‌نی الله از آنها یکپاهم جلوتر باشد)

xxxxxxxxxx

۱-دادار ایران بر زن ارج مینهاد و اورا همپای مرد در یک رده میداند.
۲- " مردان برتر از زنانند . زنان را که نافرمانند کنند بزنند . اگر
به زنان دست زنید تیم کنید . از زنان هر چه خوش دارید دو تا سه
تا ، چهار تا ... بگیرید . زنان کشتزار شما یند ، به کشتزار خود آییند
و چنانکه میخواهید بکارید . هنگامی که در مسجد هستید با زنان
میامیزید . اگر دو مرد برای گواه نباشد ، یک مرد و دو زن بگیرید . زنان
مشرك را مگیرید . پسر را بهره مانند دوخته است ..."
سوره ۲- آیه ۱۸۷- ۲۲۲- ۲۲۸- ۴- آیه ۲- ۴۳- ۴۴- سوره ۱۱-

xxxxxxxxxx

این سنجش مشت نمونه خروار بود . ایرانی نژاده خود به داوری می
نشیند .

زردشت‌کیست

بهترین راه شناخت زردشت ، این بزرگترین بینشمند جهانی که از سرزمین آریا به پا خاسته است تا با اندیشه‌های نیک مردم را به راه راست رهبری نماید ، سروده‌های آسمانی او به نام "گاتها" میباشد که سروده‌هایی مردمی است ۰

زردشت در این سروده‌ها از آزادی ، والایی ، راستی ، درستی پاک دلی ، دوری از کژی و فریب و دغلی ، سخن میگوید در این سروده‌ها نه دستور کشتن است و نه چاپیدن مردم ، نه فرمان‌های دست و پا بریدن است نه سنگباران و سنگسار ، نه از بردنگی‌ها سخن میگوید و نه از پست شدن و خوار کردن آدمیان ، نه از شکنجه و آزار سخنی به میان میآورد و نه کسی را از پروردگار خود می‌ترساند . همه جا بر آدمیان ارج و ارزش مینهد و آنان را والا و با گوهر و با منش میداند . روی سخن او همه جا با همه مردم است و هیچگاه با گروه و تیره‌ای ویژه گفتگو نمیکند ۰

اهورا مزدا در این سرودهای شیوا و دلنیشین ، آفریننده نیک و نیکوکاری و خوشبختی است که از آن همه آدمیان میباشد ۰

زردشت هماره اندیشه و راه خود را بر سه پایه و ستون استواری که از هیچ باد و بارانی هیچگاه گزند نخواهد یافت ، بنیاد نهاده و از آن به هیچ روی دور نشده است . این سه سخن شکوهمند است

که میگوید : پندار (اندیشه) نیک - گفتار نیک - کردار نیک .
اگر همه نوشتارهای دیگران را در سراسر جهان بررسی نماییم
شدنی نیست که بتوان همانند آنها را یافت .

زردشت ، خرد پاک و اندیشه نیک و نهاد راستی و درستی را برای
نزدیکی به اهورا مزدا (هستی خربخش و دادار دانا)، بهترین
راه میداند . او میگوید که تنها در پرتو راستی و فروغ درخشان
درست کرداری است که میتوان به پاداش و خوشبختی رسید و نیک
و شاد و در آرامش زیست .

زردشت هیچگاه از اهورا مزدا ، این هستی بخش خرد و دانش
نخواسته است تا مردمان را کشtar کند ، سرمایه و دارایی آدمیان
را بچاپد و به او بدهد و یا او را یاری نماید که مردم را به کشtar
ببرد و دست و پا ببرد و شکنجه و آزار نماید . او هیچگاه نخواسته
است که اهورا مزدا به او پرو انه آنرا بدهد که مردان را بکشد و
زنانشان را به بر دگی بکشاند و به زور و فشار ، به همخوابگی خود
به بستر ببرد . او درخواست نکرده است که اهورا مزدا ، دشمنانش
را بسوزاند ، زمین لرزو بآنها بفرستد ، به بیماریهای درد آور
گرفتار سازد و با رنج و آزار نابودشان سازد . این بینشمند آریایی
نخواسته است که دادار ایرانیان ، مردم را در دریا خفه نماید
و به توفانهای سهمگین بسپارد و سنگ و خشت و آجر بر سر و روی
و خانه و کاشانه وزن و مرد و کودک فرود آورد . او هیچگاه در پی
بدی کردن و در اندیشه آزار و رنج مردم نبوده است .

زردشت پیوسته از اهورا مزدا میخواسته است که با خرد خود به
مردم دانایی ارزانی دارد ، آدمیان را به راه راستی و درستی رهبری
نماید و تخم مهربانی و پاکدلی و برادری در میان آنان بپاشد و
همگان را از هر گونه گزند و آسیبی به دوو دارد .
اکنون ببینیم که در باره این بینشمند بزرگ جهان که بی هیچگونه

فزون کویی ، در هیچ گوشه گیتی از گذشته تا کنون هم تا و همانند ندارد ، بزرگان و اندیشمندان و استادان جهان چه گفته‌اند و چه نوشته‌اند .

ما به گوشه‌ای از این نوشته‌ها و گفتار در باره زردشت بینشمند آریایی و " محمد تازی " انکشت میگذاریم و آنها را باز گوییم و داوری را به ایرانیان نژاده و نیک نژاد و اگذار مینماییم .

سخنानی کوتاه از مردمی بزرگ و پاک
بینشمندی والا و آموزگاری راستین
اشوزردشت اسپنتمان

در برابر گفتار و کردار پیغمبران تازی ، چه نیکوست که چند سخنی نیز از پاک منش آزاده ایرانی که جز از راستی و مهر - از نیکی و پاکی ، و از پارسایی و مردمی - از گذشت و بزرگواری - از یاری و پشتیبانی و سرانجام از رهبری به راه راست و نیک پنداری و نیک گفتاری و نیک کرداری سخن نگفته و واژه‌ای بر لب و زبان نیاورده گفته شود تا سنجشی شده باشد .

ما از روان پاک و والا این مردم بزرگ بینشمند و مردم دوست که جز خوشبختی و آسودگی و کامیابی آنها را آرزو نمیکرد ، برای این سنجش نادرست و برابر نهادن او با مشتی تبعکار و ویران کننده اندیشه و زندگی ، از ته دل پوزش میخواهیم . باشد که گروهی فریب خورده و از فرهنگ تابناک و پر فروع و اندیشه‌های والا و پاک نیاکان نآآکاه ، به خود آیند و راه رشت تازیان را فرونهند و راه راست و مینتوی خوبی را از نو برگزینند تا به شکوه گذشته دست

یابند و باز پا بر تا رک جهان نهند.

" بت پرستان راه راست را برنگزیدند و از پی بدترین منش که
اهریمن خشم و بدکاری است روانه شدند تا بدین گونه زندگی
مردم را تباہ سازند . " هات ۲۹ بند ۴ یسنا

(بت پرستان : ستایش کنندگان " الله- بت بزرگ تازیان " و در
و دیوار خانه کاه گلی و آجری " کعبه " و نیایش کنندگان به
" سنگ سیاه " در خانه " کعبه " در خاک " عربستان میباشند)

" هواخواهان دروغ و تبهکاران چار بدبختی روانیند و پاسداران
راستی و نیکوکاری از بهترین منش برخوردارند . هواخواه دروغ ،
زشتی را برگزید ، چون از گوهری پاک برخوردار نیست ولی سپند
مینو، آنکه دارای گوهری والا و پاک و اشوی است و خود را با فروغ
جاویدان و مرگ ناپذیر دانش آراسته است ، راستی را برگزید . "
" بند ۴-۵- هات ۳۰ یسنا "

" آدمی باید راست کرداری و پارسایی و فزاینده منش پاک را همچون
پشتیبان و رهبر راستین برای خوبیش برگزیند .
پروردگارا : مباد رهبر فویبکار با خودنمایی به پاکی که هیچگاه
از اندیشه‌ای نیرومند بھره ور نگردد . "
" بند ۱۰- هات ۲۱ یسنا "

" هیچکس نباید گفتار و دستور تبهکار و گمراه کننده را گوش نهد
زیرا چنین آدمی ، خانه و ده و شهر و کشور را به ویرانی و تباہی
خواهد کشانید . پس بر ماست که در پرابر آنان ، با جنگ افزارهای
پاکدامنی و پارسایی ایستادگی نماییم و آنان را از خود برانیم . "

"بند ۱۸ - هات ۲۱ یستا"

"ای گمراهان بت پرست ، شما همه از تیار و نژاد سیه دلان و کژ
منشانید . کسانی که از شما پیروی نمایند و بر شما ارج نهند ، خود
نیز از تبه کارانند .

کردار فریبکارانه و بندکاریهای دغل آمیز شما از دروغ و خودستایی
سرچشم گرفته است . از این رو در سراسر گیتی به بدنامی باز
شناخته شده اید و مردم از شما رویگردانند و بیشان میابید "

"بند ۳ - هات ۲۲ یستا"

"ای بت پرستان ، شما اندیشه مردم را چنان پریشان ساخته اید
که آنها دست به زشت ترین گناهان زنند ، از اندیشه پاک دوری
جویند ، از فرمان خداوند خود سرپیچی کنند و از آینین راستی و
پاکی گریزان باشند و سرانجام از دوستان و یاران دیوان به شمار
آیند ."

"ای دیوها : همانگونه که اهربیمن نابکار با اندیشه پلید خود شما
را گمراه ساخت و با آموزش نادرست و توبید سروی و بزرگی ، شما
هواخواهان دروغ را به انجام کردار زشت و ناپسند و ادار نمود ، شما
نیز به مانسان مردم بیگناه را گمراه ساخته و از زندگی پاک و نیک
و خوشبختی جاودانی بی بهره کرده اید " .

"بند ۵ - هات ۲۲ یستا"

"آموزگار و رهبر کزاندیش و نایاک ، آموزش های دینی را به بیراهه
میکشند و با آموزش های نادرست و بد خود ، آدمی را گمراه و از خوی
و آرمان مردمی و راه زندگی نیک کرداری دور میسازد . او آدمی را از

بازنگری به سرمایه گرانبهای راستی و درستی و اندیشه پاک باز
میدارد."
"بند ۹ - هات ۳۲ یسنا"

"آنها با آموزش نادرست ، کوشش میکنند تا مردم را از انجام کار
نیک و شایسته بازدارند و با گفتار فریبنده ، مردم را گمراه سازند
و زندگیشان را به تباہی کشانند. آنان در دنباله کژ اندیشه ،
گرگهای درنهای چون بدکاران و بدآندهایشان را بر راستان و پاکان
برتری میدهند و برای هواخواهان دروغ ، آرزوی سروری میکنند".
"بند ۱۲ - هات ۳۲ یسنا"

لومل : اندیشه زردهست از یک فلسفه والای نیک‌کنی و نیک سرشتی برخوردار است تا دینی . گاتها از آنچنان ژرفی اندیشه‌ای توانا و از هنر ستایش آمیز شیوایی و روانی و رسایی سخن برخوردارند که نمیتوان با هیچ چیز دیگر همانند و برابر کرد و به سنجیدن پرداخت . زردهست از یک پرورش بنیادی نیک‌کنی بهره ور بود که در سروده‌های دلنشینش به خوبی به چشم میخورد . از این رو ، اورا بالاتر و والاتر از همه دیگران نشان میلهد .

زدشت یکتا پرستی فرازمندو بلند پایه بود که ارزش فراوان به رمه و گله میگذاشت و از ته دل آنها را دوست میداشت. از این رو هیچگاه نمیخواست که آنها را برای خدایی که نیاز ندارد، غربانی کنند. او با سرختی با آیین غربانی کردن، دشمنی میورزید و نبرد میگزد.

مزا در سخن زرده است در چم دانا میباشد و مزدا پرستی در چم
ستایش دانایی و خرد است . او درست کردن خدا را به گونه
آدمیان در اندیشه ها از میان برداشت . در سخن او شکوه آفریدگا ر
هماره با ژرف ترین شیوه آشکار است . او هیچگاه با آه و ناله و زاری
ولایه با اهورا مزدا به سخن ننشسته است و خود را خوار و پست

و بیچاره نشان نداده است . در آینین زردشت ، پاکی و پارسایی و باور برای خودنمایی و فریب نیست . هر کس باید منش و کردار نیک و شایسته داشته باشد و آنها را نشان نهد . هر کس باید در خود نگرگونی بنیادین پذید آورد تا روان پاک و کردار نیک خود را بتواند پیشکش اهورا مزدا نماید .

لومل : " محمد " مردی بود که از میان مردم شهرنشیون و پیشرفته " مکه " برخاست و به میان تیره های خشن و راهزن رفت که از هیچ تازش و پرخاشگری و کشتاری خودداری نمیورزیدند . هنر " محمد " آن بود که این راهزنان را با خود همدست کرد تا بتواند به نام " الله " کار و انهای گوناگون به ویژه " قریش " را تار و مار کند و دارایی و هستی ها را به پروه بگیرد و بچاپد . او راه دست یافتن به دارایی دیگران را خوب یافته بود . امر دی بود بسیار خشن ، سنگدل و سودجو وزنباز و هوسران .

xxxxxxxxxxxx

مولتون : پیام زردشت ، چیزی جز آوای برادری ، برادری و مردمی و آزادی نبود . او یکتا نموزگار ارزشی ای بود که جز به آموزش مردمی نمیاندیشید . این فرزانگی و خرد به آشکارا رایی از همه سروده های ارزشمند او به چشم می خورد . زردشت میکوشید آدمیان را به راه راست رهبری نماید و راه راست جویان را به شنیدن پیام بزرگش آشنا و دلبسته نماید و نشان نهد که پیروی از آن زندگی جاوید را فراهم می اورد . زردشت چون دیگران راه و روش و رسم آینین افسونگری و جادوگری و بیهوده گویی برای فریب مردم را نداشت و خود را پیشوای دینی نمیدانست که با جهان ناشناخته در پیوند است . همه آوا و پیام او ،

آوای مردمی و آزادی و راستی بود که در دیگر آیینها چندان به
چشم نمیخورد.

مولتون : " محمد " مردی فریبکار بود که آنچه را میخواست انجام
نهاد ، چون از مردم میترسید ، به نام " الله " جا میزد . این چه
خدایی است که هماره در پی انجام خواسته های پیغمبرش به ویژه
زن بازیهای او باشد . و مردی بیمار جنسی بود .

xxxxxxxxxxxxxx

التهیم : سرودهایی به این ژرفنایی و استادی و با روانی
بی همانند ، در این دوران تنها از کسانی بر میآید که نیک پرور ش
یافته باشند و از خانواده نژادهای باشند که از آموزش و پژوهش نیک
برخوردار باشند . سرودهای زردشت از یک مایه بنیادین بینشمندی
و ادبی کم مانند بهره ور است که با دوران هند و اروپایی پیوندی
ناگستنی دارند . بی پروا میتوان میگفت که درونمایه گاتها از یک
گفتار جهان بربین برخوردار است که به اندیشه این مرد بزرگرخنه
کرده و در آن جای گرفته است . زردشت ، اندیشمندی یکتا و بیهمتا
و در شناسایی و روش نگری بسیار برجسته و والا بود . از این رو
پیشوای بی چون و چرا کسانی شد که با ژرف بینی و ژرف نگری به
جهان نگریستند و پایه گزار بینشمندی شدند .

التهیم : " قرآن " چیزی جز داستانهای ساختگی و پیش پا
افتاده کودکانه نیست . اینکه میگویند از زیبایی سخن و روانی
برخوردار است ، درست نیست و در آن به راستی مشتی یاوه و سخن
پوج نمیتوان بیشتر یافت . در اینکه " محمد " مردی هوشمند و
زیرک و شاید بهتر بتوان گفت غریبکار و گول زن ، بوده است ،

نمیتوان دوبلی نشان داد . او به هر چه دوست داشت ، دست یافت و این تنها برای هوشمندی او بود که از هیچ دستاویزی ، هر چند خشن و تند و نامردمی ، بود ، روی برنمیگرداند . بنابراین برای رسیدن به خواسته اش به سادگی میتوانست بسیاری را غربانی نماید تا راه را برای خویش هموار سازد .

هواداران او ، همیشه دم از بزرگی و هوشمندی و توانایی او میزنند و اورا تا جهان بربین بالا میبرند . منهم در توانایی و هوشمندی با هوادارانش همآوایم ، ولی به هیچ روی مرد بزرگی نبود ، مگر آنکه بزرگی را در چاپیدن و چگونگی بهتر چاپیدن و کشتار بدانیم .

xxxxxxxxxxxxxx

ولتر : این نویسنده سرشناس و بلندآوازه فرانسوی در نیمه سده هجدهم به ستایش زردشت پرداخت و نوشته که او مردی والا و آزاده بود که سدها پیش از " مسیح " به ساختن اندیشه ها و سازگارکردن مردم با هم و استوار نمودن پیوندهای مردمی دست زد . او اندیشمندی راستگو ، راست کر دار و پاکدل بود که جز به نیکی و خوبی خود را خوشبختی و پاکی و نیکخواهی را برای مردمان و برای یزدان خود را خوشبختی و پاکی و نیکخواهی را برای مردمان و برای گمراهان در خواست میکرد . ژرف بینی و روشن نگری او از لای همه سروده هایش به خوبی آشکارند . او مردی بسیار بزرگبود ، باید گفت بسیار بزرگتر از آنچه که شاید ما بیندیشیم .

ولتر : همین نویسنده بزرگ فرانسوی در دیباچه نوشته خود زیر نام " ترازوی " مینویسد : اینکه میگویند " محمد " همچون شاهزاده ای به جهان چشم گشود و مردم او را به رهبری برگزیدند . از این رو توانست

غانونهای دادگرانه و آیینهای مردمی پدید آورد و مردم و سرزمین خود را در برابر بیگانگان و دشمنان نگهبانی و پاسداری نماید، سخنان یاوهای بیش نیستند، زیرا هنگامی که شترچرانی مانند او همه جا مردم را به شورش و تاخت و تاز میراندو دست به کشتار و چاپید نمیزند و مردم را میکشد و زنان آنان را استگیر میکند و به برداشتن میبرد و به زور همخواه خود و دیگران میسازد و یا آنها را به فروش میرساند، چنین کسی جزیک تبهکار نیست.

"محمد" برای پذیراندن درونمایه نوشته خود که مشتی دری و ری و دغلکاری است، همیشه دست به دامان "جبراییل" من دوآوردی خود میشود و میگوید که با او در پیوند است که از سوی "الله" برای او پیام میآورد. این پیوند دروغین که تنها برای گول زدن مرد میباشد، نشان دهنده رفتارها و گفتارهای یک فریب پیشنهاد است که با نادان نگهداشت مردم، میخواهد بر اریکه توانایی و فرماندهی پشت بزند.

کدام خرد است که از دیدن هر رویه نوشته او به نام "قرآن" ، سخت دچار شگفتی نشود. این چه خداوندی است که برای فرماتبر کردن آفریده های خود، پیوسته زمین لرزه و توفان و بیماری و درد و آزار و شکنجه میفرستد؟

در کدام آیینی میتوان یافت که مردان را بکشند وزنانشان را چون راهزنان بذرند و آنها را فرمان خدا بدانند؟

"محمد" یک مالیخولیایی بود که خرد و دانایی از همه پیکر هاش رخت برسته و یاوه گویی و چرنده بافی در همه رگ و ریشه جانش رخته کرده و مغزش را از اندیشه های بیهوده و نامردمی، پسر کرده بود.

"محمد" نه تنها دشمن مردم بود که به دشمنی با هم میهنان و هم زبانان خود نیز دست میزد و از کشتار آنان هیچگاه سر

باز نزد کسی که به نام خدا به ستیز با آدمیان برخیزد و جنگ
و خونریزی و پیرانی راه بیندازد و مردم بیگناه را دست و پا ببرد
و هستیشان را به پروه بگیرد و زنانشان را به هم خوابگی بکشاند ،
یک بیما روانی است که جایش در تیمارستان میباشد .
بیخر مردانه که پیرو چنین دیوانهای باشند و او را نماد رفتارها
و گفتارهای خود بپذیرند .

مردمی که خود خرد را از دست بدهند و بی آنکه به گفتار و رفتار
وروشهای نامردمی یک مالیخولیایی که آز زنبازی همه تار و پسود
هستیش را پر کرده بود ، نگرشی ژرف بیفکنند و با روش بینی
او را بررسی نمایند ، پیرویش را میپذیرند ، خود دیوانه‌اند .

xxxxxxxxxxxxxx

تومان هاید : این نویسنده بزرگ انگلیسی نوشتای در باره
زردشت دارد که در آن منش او را سخت میستاید و او را اندیشمندی
بزرگ به شعار میآورد . او مینویسد که خداوند زردشت را برای مردم
ایران برگزید ، زیرا ایرانیان از یک آگاهی بزرگی دو باره خداوند
برخوردار بودند . این مردم با خرد ، سزاوار مرد خردمندی چون
زردشت بودند .

دیدرو : در باره " محمد " میگوید که او خشن و سنگدل بود
و جز به زنبازی نمیاندیشید . " محمد " دشمن سرخست خرد و دانش
و دانایی و دوست نادانی و بیخودی و بیدانشی بود چنین کسی
با فروزهایی چنین نامردمی ، هیچگاه جهان به خود ندیده است .

xxxxxxxxxxxxxx

کوته : دانشمند بلندآوازه آلمانی ، سخت فریقته گفتار

و سرونهای زرده است بود و اورا مردی بسیار بزرگ و نوشهایش را شکوهمند باز نمود کرده است . گوته ، زرده است را خردمندی به شمار می‌آورد که جهان خردکنتر همانند او را به خود دیده است . او در همه جا از کسی نام می‌برد که هماره در اندیشه خوشبختی و آسایش مردم بوده و جز از راستی و پاکدلی سخن نگفته است .

مونتگمری وات : شاید در جهان هیچکسی را نتوان یافت که به اندازه " محمد " سرزنش و بدگویی شده باشد . گرچه گاهی فیزون گویی‌ای نیز یافت می‌شود ، ولی این مرد سزاوار هر گونه نکوهشی است ، زیرا از هیچگونه زشتکاری و بدرفتاری و کشتاری سر باز نزد است .

xxxxxxxxxxxx

نیبرگ : زرده بیگمان بالاتر و برتر از یک پیغمبر بوده که چنین سخنان شکوهمند و برجسته‌ای را بر زبان روان کرده و با خردمندی و بینش گسترده ، آموزش مهر و وزی و برادری و دوستی داده و بر نهاد راستی و درستی تکیه نموده و آنها را راهنمای مردمان نموده است .

دانته : این نویسنده دانشمند ایتالیایی ، " محمد " را یک دیوانه زنجیری می‌خواند که از تیمارستان گریخته باشد . او می‌نویسد که این تبهکار بزرگترین آسیب را به منشای مردمی و اندیشه‌های سازنده دینی و ارزش‌های مینوی زد و همه آیینها و دینها را به رسوایی و آسودگی کشاند . دینی که جز از کشتار و شیوه و روش نامردمی سخن نگوید و جز به شکنجه و آزار مردم نپردازد ، دین نیست ، اهریمنی است که به جان مردم بیگناه می‌افتد تا آنان را از

جان و روان و هستی ببرد و در چاه بدبختی و سیه روزی سرنگو ن
سازد . دین اسلام " محمد" که با خداوندی تبهکار به سراغ مردمان
می‌آید، غانون تبهکاران است نه دین .
شاید هیچ اندیشه‌ای زشت تر و بدتر و خشن‌تر از آنچه که " محمد"
به نام " الله " خود آورده است ، در همه جهان یافت نشود .

xxxxxxxxxxxx

میله فرانسوی : زردشت هم در راه پالایش اندیشه آدمی و هم
سازندگی جهانی که در آن زیست می‌کند ، گام برداشت . او هم با
غربانی کردن چهارپایان به پیکار برخاست و آنرا کاری ناشایست
و ناپسند به شمار آورد و هم با توانگران و گروه سرمایه دار جنگید
و در راه آزادی نیروها و آدمیان تلاش کرد .
او بزرگتر از آن است که بتوان در باره‌اش به گفتگو نشست .

تور آندره : ستایشی را که دسته‌ای از " محمد" کرده‌اند به زیر
تازیانه خردی گیری و شکنگری می‌گیرد و سخت به آنان می‌باشد .
او مینویسد که گروهی بی‌خرد از " محمد" به نام پیامبر یادکرد
و اندیشه‌های زهر آگین و نامردمی اورا سوبدیخش به شمار آورده‌اند .
کدام خرد درست اندیشی است که این‌همه تبهکاری را در رفتار
و گفتار " محمد" ببیند و اورا " تندرست " و " درست اندیش ،
بداند . " محمد" بیگمان مردی هوشمند و تیز هوش بود ، ولی او
خدا را دستاویز خواسته‌های نامردمی خود کرد و با اندیشه‌ای نا
مردمی ، غانونها و آینهایی درست کرد که نابود کننده خرد
و آزادی و مهر و برادری و پیوندهای مردمی بود . به راستی باید
گفته شود که او برای نابودی آدمیان هستی یافته بود .
" محمد" مردی گمراه کننده بود که با ترفند و دستان و به گمراهی

کشاندن مردم و دروغ بستن به خدا ، راه را برای رسیدن به خواسته های خود میگشود . او مردی بدجنس بود که با گستاخی بیهانندی ، روش وکردار و خواسته خود را به دیگران میپذیراند و چون با دشواری و ایستادگی مردم رو به رومیشد ، خدا را دستاویز میگرد .

از دید روانی ، اودارای درونی آشفته و سرشار از کینه به آتمیان بود . از این روه رگاه توانایی نابودی را به دست میآورد ، نمی خوددا وی نمیگرد و اگر توانایی زیر و روکردن همه خانواده یا تیره یا دسته ای را میبیافتد ، دست به ریشه کن کردن آنها میزد . این گونه رفتارها تنها ویژه بیماران روانی است .

" محمد " مرد ناتوان و زیبونی بود که برای خود نشان دادن و به رخ کشیدن توانایی ، دست به کشتار و نابودی میزد . او برای مردم پیام مرگ و نیستی آورد و آنها را به بدجختی و سیه روزی کشاند .

xxxxxxxxxxxxxx

رودلف : با آنکه زردشت از گروه توانگران و برجستگان بود ولی با این روهیچگاه از هاداری تنگستان و مردمان نیازمند وهم چنین کشاورزان و رمه داران دست نکشید و پشتیبان سرخست آنان بود . سخن او دلنشیں و سرشار از راه و روش مردمی است .

گوستاویل : " محمد " بیگمان یک بیمار روانی بوده است . او از دید مغزی نمیتوانسته است همچون دیگران باشد و توفانی از آشفتگی و پریشانی خیال در آن انباشته شده بودند که او را چنین خشن و نامردمی بار آورده بود .

xxxxxxxxxxxxxx

استاد میلز : پیام و سخن زردشت از ارزشی شکوهمندووالا و دلنشیین برخوردار است . خود او دارای آنچنان منشی نیرومند و نهادی توانا و رفتاری استوار بود که توانست سخنانی تا این اندازه شیوا و کیرا و مردمی بر زبان روان سازد و به نباله آن شاه توانایی چون گشتابن را به خود فریفته نماید .

الویزاپرنگر : " محمد " نه تنها به بیماری " غشی " دچار بود که از بیماری سخت " روان خیالی " نیز رنج میبرد . او چون در خردسالی با دشواریهایی روبه رو بوده است ، در درونش یک کینه انباشتهای آزارش میداد که تنها راه رهاییش هم کینه جویی و کشتار بود که هر گاه توانش را میبایافت ، سر باز نمیزد . این رفتار همه مردمی است که " بیمار خیالی " هستند و در همان زمان از دردهای دوران خردسالی و پیچیدگیهای مغزی رنج میبرند .

xxxxxxxxxxxxxx

بارتولومه : نوآوری زردشت که بسیار ستایش آمیز میباشد ، در آن است که به جای خدایان بیشماری که یافتن میشد و در برابر بست پرستی بت پرستان ، یک‌آفریننده دانا یا اهورا مزدا را جانشین کرد و از او خوبی و خوشی مردمان را درخواست نمود .

ویلیام مویر : " محمد " ستمگر ستم پیشه‌ای بود که کمتر میتوان همانند او را یافت . او از هیچ دروغ و ترفندی سرباز نزد و هیچ‌گاه در راه خوشبختی مردم گام برنداشت . او از مرگ دشمنانش بهش ور می‌آمد و از شادی و سرمستی دست به هم میکوبید . کشنن هیچ‌کسی او را رنج نمیداد و کوچکترین دلسوزی نداشت . روشن است که چنین آدمی که هیچ بوبی ازمه ر و دلسوزی نبرده است ، نمیتواند

خود را پیام رسان خدا بداند ، گرچه خدایی را هم که او آفریده است همچون او خشن و شکنجه گر و رنج دهنده و ویرانگر است .

xxxxxxxxxxxxxx

مارتین هوگ خاور شناس آلمانی : آیین زردهشت ، کیش یکتا پرستی است که هیچ دینی دیگر از دیدگاه پاکی و آراستگی و مهر و راستی به پایه آن تغییر نمی‌کند . این دین به راستی نابترین و پاکترین دینهاست .

مارگولیوت : " محمد " یک جادوگر ترفند باز و گمراه کننده و بازیگر سمعناک بود . کسی که مردم را به پیروی خود بخواند و خود را نماینده " الله " ناشناخته بداند ، یک دروغگویی بیش نیست . " محمد " با اندیشه‌های خیالی که با خدایی در پیوند است و فرشته‌ای به نام " جبراپیل " میانجی اوست ، به افسون کردن مردم نادان و آزمند پرداخت که به آنها امید به بهشت رفتن و با زنان زیبا همراهی شدن را داده بود . " محمد " با دروغ و نیزتگ در مغز و روان توده بیمار نادان رخنه کرد و آنها را به راهی کشاند که بازده آن جز مرگ و ویرانی و چاپیدن دارایی مردم و ربودن زنان آنان نداشت .

xxxxxxxxxxxxxx

همباغ : در گاتها ، این سروده‌های با شکوه زردهشت ، یک آفریدگار یافت می‌شود که اهورا مزدای نیک خواه و خیراندیش است . آموزش‌های او ، برترین آموزش‌های نیک و برجسته در راه

یک زندگی پاک و آراسته و درست و شایسته است که بازده های
درخشنان آن نیک آشکار میباشد .

او را میتوان یک استاد مهر و پاکدلی خواند که جز در راه راستی
و درستی گام ننهاد و از اهورا مزدا جز خوشبختی مردمان روی
زمین را نخواست .

دو گوبرت رن : اندیشه‌مندی است که در باره " محمد " بررسیهای
کسرده کرده و نوشته است که او بیگمان از چهار سالگی دچار
بیماری " غشی " بوده است . گرچه در دوران جوانی اندکی
بهبود میباید، ولی ناگهان از نوبه سختی هر چه بیشتر آغاز
میشود و در همه زندگی او را آزار میدهد . او در هنگام غش کردنها
چنین خیال میکرد که با جهان برین در پیوند میباشد . پس از
غش کردنها پی در پی بود که او پیوسته " آیه " فرود آمده را
به مردم نشان میداد و میگفت که فرشته‌ای برای او از سوی " الله " .
پیام آورده است . او برای سودجویی با زنی بسیار زشت چهره
و سالخورده زناشویی میکند و دست به چاپیدن کاروانها و کشتار و
آزار مردم میزند . او دهکده های بسیاری را به آتش میکشاند و با
سنگدلی مردم را به دم شمشیر میدهد و هر کس به او روی خوشی
نشان نمیداد یا از فرمان او سر میپیچید یا میگریخت ، دستگیر
میکرد و دست و پاها را میبرید و چشمانش را از کاسه
در میآورد و آنگاه در بیابان رها میکرد تا در زیر آفتاب سوزان
و کشنه با رنج و درد بمیرد .

چنین کارهایی از یک آدم تندرست هیچگاه بر نمیآید و تنها
بیماران روانی میباشند که چنین تبعکاریهای هراس آوری را می
کنند و از کار خود شادمان نیز هستند .

یکی از شادیهای بزرگ او زنبازی و دست درازی به ناموس دیگر ان

بود . از این رو او از زن پسر خوانده خود " زید " نیز چشم نپوشید و او را به همخوابگی خود کشید . او از سوی " الله " همه زنان مردم را برای خود روا دانست و در " قرآن " بازنمود کرد تا همگان نیز بدانند که دستور ، دستور " الله " است و دیگر بر او خبرده نگیرند . او با سنگدلی با زنانی که در همان دم شوهرانشان را با شکنجه کشته بود ، همبستر شد . او با هیچکس جز با خود همانند نبود .

xxxxxxxxxxxxxx

استاد میه : فروزهای ایرانیان باستان ستایش آمیزند . ولی باید دانست که انگیزه آنها ، آموزشای نیک خواهانه و مردمی زرده است میباشد .

زرده از منشی والا برخوردار بود که توانست بر دل مردم رخنه نماید و آنها را به سوی خود و آفریدگار مهربان و نیک خواهش بکشاند .

کوله : تبهکاریهای " محمد " ویژه اوست . چنین رفتارهای ناشایست و دور از نیک کنی کمتر در دیگران یافت میشود . او برای درست نشان دادن کارکردهای نامردمی خود ، خدای نادیده آفریده خود را گواه میگرفت و " آیه " و دستورهای او را که خود آفریننده آنها بود ، به رخ مردم میکشید تا آنها را از خرده گیری بازدارد . زشت ترین کار او ، همبستری با زنان بیگناه کسانی بسود که شوهرانشان را میکشت و بیدرنگ آنان را به بستره میبرد . کشtar او در جنگها و دست و پا بریدنهاش ، از او یک دمنتش هار ساخته است .

xxxxxxxxxxxxxx

هرتل : از لای لای گاتها به خوبی روش میشود که یک مرد تیز هوش و هوشمند، پر تلاش، نیکخواه، خیر اندیش، مهربان، مهر ورز، مهر جو، پاکدل، نیک کنش سخن میگوید که با خذ دراست است و با دیگران نیز از روی راستی سخن میگوید.

زردشت به هاداری از راستی و درستی و فروزهای نیک سر برآورده است و آسودگی و آسایش را برای مردم آرزو کرد. منش او در پایه بلندی بر فراز دانایی ساخته شده و دور از هر گونه سنتی و زبونی که بیشتر مردم به آن دچارند، استوار گشته است. او از خونریزی و آزار، زبونی و خواری، بردنگی و پستی و از آیین اهريعنان سخت رویکردان بود و با آنها پیکار میکرد.

ولیسون کش : "محمد" به دشمنی با همه ترادادهای عربها دست به سوزاندن خرماستانها، کشتار دستگیر شدگان، گردان زدن کسانی که به آنها زینهار داده بود، ربودن زن مردم کرد. او هنگام گردن زدن دشمنان خود، میایستاد و با شور و شادی فراوان به آنها مینگریست. او بسیاری را به زیر شکنجه های هراسناک کشاند تا نهانگاه دارایی و گوهرهای خود را بگویند. "محمد" زنان را در هر جایی که به دستش میرسیدند، دست درازی میکرد. این کار او یکی از بیشتر مانهترین بود که هیچ چیزهایی هیچگاه به چنین کار ناشایست و دور از نیک کنشی دست نزدی است. به دستور او، هادارانش در کنار چاه های "موریسی" به زنان تیره "بنی نضیر" تازش کرند و باکشتن مردان، از هیچ بسی ناموسی خودداری نورزیدند.

xxxxxxxxxxxxxx

زولتسر : زردشت پیوند خود را با اهورا مزدا بیشتر بر پایه دوستی استوار کرده بود. او از خدای خود یاری و پشتیبانی می خواست، آنگونه که دوستی از خود میخواهد. او در فروتنی به اهورامزدا، پاکدل و یکرنگ بود.

زولتسر : "محمد" نه تنها با هیچکس یکرنگی نداشت و بر همه نارومیزد و با تیرنگ، آنها را گمراه میکرد، که با خود نیز همدل و همنگ نبود. به سختی دیگر او به خود نیز دروغ میگفت زیرا در روزهای واپسین، چنین میاندیشید که به راستی او بر گزیده جهان برین و خدای نادیده است و پیاپی بر او پیام می رسد. او هیچکس را دوست نداشت و از روی کینه به همه دور و برقی های خود مینگریست. او اگر از کمبود سرباز و هوادار خود تعیترسید دوست داشتکه همه را کشtar کند و یکی را زنده نگذارد.

xxxxxxxxxxxxxx

جکسون : بودا و کنفوسیوس و سفرات که جویندگان نور و فروع و روشنایی بودند، از پایه‌هایی بلند و سر برکشیده برخوردار بودند، ولی باید پذیرفت که زردشت از همه آنها بالاتر و والا تر و ارزشمندتر بود. او بیگمان یکی از آموزگاران بزرگ خاوریه شمار می‌آید.

دوسون : یکی از بزرگترین آسیبهایی که مردم خاور زمین به ویژه کشوری مانند ایران، به آن دچار شدند، آمدن دین اسلام به این سرزمینها بود. کشورهایی که از دیرزمان در راه شکوه و بزرگی گام برمیداشتند، با پذیرفتن اسلام، به بدبختی و سیه روزی گرفتار شدند و دیگر نتوانستند خود را از آن رهایی بخشنده.

کشور ایران که روزی بر جهان فرمانروایی میکرد ، آنچنان در پستی و خواری فرو شده دیگر نتوانست کمر راست کند . زیرا اسلام ، دین بیابانی و خشن بود و عربها جز تاخت و تاز و کشتار ، چیزی نمی دانستند . " محمد" ، دین را دستاویز تبهکاریهای خود کرد .

xxxxxxxxxxxxxx

ویلی دورانت : دین زردشت ، دینی با فروشکوه بود که همچون دیگر دینها که سرشار از درونمایه خونریزی و بت پرستی و خرافه‌گری بودند ، روی خوشی با این ناشایستها نداشت و پاک و پاکیزه بود . زردشت این دستور تلایی را داده است که آنچه را بر خودنمی پسندی ، بر دیگران روا مدار . خوبشکاری هر کسی سه سویه است : ۱- با دشمن چنان رفتار کن که دوست گردد ۲- بدجنس را به راستی و درستی رهبری و راهنمایی کن و نادان را به دانایی ۳- و سومین بخش آن است که بزرگترین برتری ، پارسایی و پرهیزگاری است و پس از آن راستگویی و راست کرداری .

ویلی دورانت : آنچه که از دین " محمدی" بر می‌آید ، جز دروغگویی و نیرنگ و گول زدن مردم نیست . راستی در اسلام یافت نمی‌شود اگر میخواهی پیروز شوی ، باید نیرنگ بزنی و از راه گمراه گسو دن مردم ، به خواسته‌هایت دست بیابی . در دین اسلام ، چیزی که یافت نمی‌شود ، نیک کنشی و نیک خواهی و راستی و درستی است .

xxxxxxxxxxxxxx

سرپریز سایکس : از دید من بسیار دشوار است بتوان کسی را

یافت که بتواند آموزشایی بالاتر از آموزش‌های زردشت برای مردم پیدا کند. سروده‌های این مرد بزرگ، بیگمان جاویدانیند و هیچگاه گرد سالها بر چهره‌اش نخواهد نشست که آنرا پنهان دارد. ارزش سروده‌های زردشت در پاکدلی گوینده و راستی بنیادینی است که او سخت باور داشته است.

سپرسی سایکس : پژوهشگران به این هوده رسیده اند که "محمد" یک بیمار روانی بود. منهم بر همین باورم. زیرا آنچه که از "قرآن" بر می‌اید نشانگر آن است که این یاوه باقیها نباید از یک مغز دور از گرفتاری بیماری برآید. دین برای رهانیدن آنی از اندیشه‌های گمراه و ناپاک و رهبری به راه شایسته و باورهای نیک است. دینی که دستور کشtar و چاپیدن را بدهد، باید سازنده آن یک بیمار روانی باشد.

xxxxxxxxxxxxxx

نیچه : زردشت بزرگترین پیامبر هوشمند و تیزهوشی است که پایه‌های گسترده اندیشه سازنده و مردمیش تاکنون برای باختراستوار ترین ستون زندگی بوده است. اندیشه زردشت، آموزش‌های بزرگی برای نیک زندگی کردن، نیک در پیوند بودن، نیک‌رفتار داشتن و نیک سخن گفتن و بالاتر از همه، چگونه ارج و ارزش‌نهی به دیگران است. او هیچگاه در هیچ سختش از به کار بردن پی در پی " راستی و درستی" خودداری نکرده و بیوسته همه مردم را بدین سو خوانده است.

در سخن زردشت، شکوهی یافت می‌شود که در کمتر سخنی می‌توان یافت.

نیچه : در درازای زندگی ، گاه آدمی به پندارها و اندیشه‌ها و یا کفتار و کردارهایی بر میخورد که نمیتواند بگونه‌ای شگفت آمیز در شگفت نشود . آنچه را که " محمد" همچون دین و آیینی به پیروان خود داده و به جهانیان پیشکش نموده است ، اگر نام دین بر آن نمیگذاشت ، آدمی چنین میپنداشت که این گفتار مشتی مردم جنگلی است که به شهرنشینها پیشنهاد کردۀ‌اند . زیرا دین که نمیتواند چنین خشن و دور از روشهای مردمی باشد . دینی که پر از فرمان کشتن و بستن و دست و پا بریدن و ربودن این زن یا آن زن مردم باشد و یا دارایی و هستیشان را باید چاپید ، دین نیست ، فرمان نابودی اندیشه و روان و کالبد است .

من دینی به این بیدادگری و ستم پیشگی نمیدهم . راست است که این دین از ببابان آمده باشد و بنا بر این شایسته همان ببابان نشینه است و جایی در میان مردم شهرنشین ندارد و نمیتواند داشته باشد .

استاد شدر خاور شناس و بلندآوازه آلمانی :

دو هزار سال است که میان آفریدگار و آفریده یک شکاف بزرگ و زرفی در مغز ما باختربیان یافت میشود که هیچگاه نتوانسته‌اند آنرا از میان بردارند . آفریدگاری پاک ، اشویی ، شکوهمند و والا و این سو ، آدمی بیچاره ، زبون ، پست ، خوار ، گناهکار و نیازمند مهر و آمرزش که آفریده نام دارد . تنها گاهی بوده‌اند خود مندا نی که کوشیده‌اند به گونه‌ای این شکاف را که امید پر کردنش راه رگز نداشتند ، بجهند . کوشش این گروه از اندیشمندان به بینشمندی پایان یافته است . در بینشمندی تلاش میشود تنش میان آفریده و آفریدگار از میان برداشته شود .

شکوهمندی آیین زرده است در این است که هیچگاه چنین شکافی

در آن یافت نمیشود و در برخورد او با اهورا مزدا نمیتوان جای تهی دیده گفتار زرده است از یک والایی شگفت انگیز و سنا یعنی آمیز بینشمندی برخوردار است . او جدایی میان آفریدگار و آفریده را چنان از میان برداشته است که در همان زمان که آدمی با اهورا مزدا په سخن مینشیند و برای او شکوهی میپندارد که میتواند او را از خدایش دور نماید ، بسیار به او نزدیک است زیرا سخن گفتن با او بمانند گفتگوی دو دوست است که هر دو با هم سخن را رهبری میکنند . بنابراین وارون اندیشه ما باخترا نشینان ، میان آفریدگار و آفریده در آیین زرده است ، هیچگونه شکافی به چشم نمیخورد .

در آیین زرده است ، خدا دور از آدمی و برون از نیروی او و توانایی آگاهی او و دور از جهان هستی نیست . آفریده به سانگی اورا در ژرفتای زندگی روزانه خود میباید و می بیند . هوشمندی و هوشیاری و دانایی و فرزانگی زرده آن است که از آفریدگار ، چیزی شگفت آمیز نساخته است تا آدمی اورا از خرد دور ببیند و دسترسی به او را با آه و ناله و زاری و لابه و یا با ستایشها زبونانه و نیایشها پستی آمیز و همراه خواری و سر سپردهگی دریابد . همین کار خود شکوه و والایی و خردمندی زرده را نشان میدهد .

استاد شدر : چیزی که به هیچ روی نمیتوان در آیین پیشنهادی " محمد " یافت ، نیک کنی است . او دستهای از روشها و شیوه های زندگی مردمان بیابان نشین را گرد هم آورده و به نام دین به نمایش گذاشته است . " محمد " بزرگترین آسیب را به شهرنشینی هم میهنان خود که در دو شهر مدینه و مکه میزیستند نیز زد . زیرا این دو شهر بسیار پیشرفته و مردم آنها آموزش دیده و ادب یافته

بودند . " محمد" با آوردن رسمهای بیابان نشینان و پذیراندن آنها به مردم این دو شهر ، آنها را به واپس کشاند .
دستورهایی که او به نام " الله" به مردم داده است ، نمیباشد
از همان چهار چوبه بیابان این سوتزمیرفت . زیرا بازده این کار آن
شده کشورهایی چون ایران و مصر که از گذشته‌ای پرشکوه
برخوردار بودند ، با آمدن اسلام ، همه چیز خود را از دست دادند
و زندگی بیابانیان بر آنها چیره شد .

xxxxxxxxxxxxxx

هرتسفیلد : پشتکار و کوششهای خستگی ناپذیر ، از فروزه‌های درخشن ایرانیان میباشد که بر پایه راستی و درستی استوار شده است که همه آنها پرتوی از آیین شکوهمند و پر فروغ زردشت است .

وتین آمریکایی : زردشت از همه نگرها ستونی است . بیگمان مسیح پیرو او بوده و از اندیشه او بپره گرفته است . سه سخن رسا و روان و شکوهمند او : پندار نیک - گفتار نیک - کردار نیک ، پایه و بنیاد همه دینهاست و هیچ خردمندی نتوانسته است چیزی بر آن بیفزاید .

زندگینامه پیغمبران تازی

اهورا مزدا به اشا (نمادراستی-پاکی-گذشت-

دادگری و نیکوبی و مهر) :

چه کسی رهبر و رهایی بخش مردم جهان
تواند بود تا به اونیروی آباد کردن گیتی و
گسترش راستی بخشیم و او بتواند سپاه
گمراهان و بدکاران را در هم شکند و زشته
و بداند را از خود دور سازد ؟

اشا به اهورا مزدا :

آن رهبری که برای جهانیان برگزیده میشود
بیگمان بیداد گر ، ستم پیشه ، بد منش و
خونخوار نیست . او بی آزار ، مهریان ، با
گذشت ، پیماندار و مهر ورز است . چنین
کسی ، نیرومندترین میان مردم میباشد که
باید به یاریش شتابیم .

(بند ۲ و ۳ - هات ۲۸ یسنا)

این زردشت اسپنتمان است که خواستار

آیین راستی و خواهان پاکی ، مهریانی و

نیکوکاری و نیک منشی است . (بند ۸ - هات ۳۹ یسنا)

در رویه های آینده این دفتر زندگینامه بسیار فشرده چند پیغمبر
تازی را برگزیده ایم که مشتی نمونه خروار است . نخستین آنها ،
"آدم" و پایان بخش پیغمبران "الله" کسی به نام "محمد" و
دارنده دفتری به نام "قرآن" است که آینه همه نمای زندگی
او و بسیاری از پیغمبران "الله" میباشد .

در زندگینامه این چند پیغمبر که سرشناس تر و پرآوازه تر از
دیگر فرستاده های او میباشند ، جز دست درازی به ناموس مرد م
و به زور همخوابه شدن با زنان دیگران ، به بسترکشاندن خواهر
و دختر خود ، نزدیکی به پسر خود و همخوابه شدن با او ، زناشویی
با خواهر خود و با زن دیگران ، کشتن آدمیان ، دست و پا بریدن
های پیاپی ، گوش و بینی بریدن ، تازیانه زدن ، به آتش کشاندن
خانه و کاشانه مردم ، چاپیدن دارایی و سرمایه دیگران ، دستبرده
کاروانیان و راهزنیهای پی در پی ، مردان را کشتن ، زنان را به
بردگی بردن و به زور به بستر خود کشاندن ... چیزی نمی بینیم
و چیزی نمیخوانیم .

سنگدلیها ، تبه کاریها و کشتار ها آنچنان است که از تیری پندار ما
ایرانیان نژاده که گذشته ای پر فروع و سرشار از مهر و گذشت
و پاکی و نیکی داریم ، بیرون است .

هر کس این چند برگ از زندگینامه این پیامبران "الله" را که
خود نمادزشتی ، بدکاری ، بیدادگری ، پستی ، آدمکشی و ناپاکی
است ، بخواند ، شاید بیندیشید که ما آنها را از خود ساخته
و پرداخته ایم و سراپا دروغ و نادرستی است . ولی ، باید یاد آوری
نماییم که همه این چند برگ زندگینامه این پیامبران "الله" از
دو دفتر "توات" و "قرآن" بیرون کشیده شده اند و یک نمونه
از آنها از جایی دیگر و از زبانی دیگر نوشته نشده است .
یادآوری دیگر آنکه ما تنها شماره "سوره ها و آیه های قرآن" را

نوشته‌ایم که خوانندگان مهر ورزیده ، خود آنرا بررسی نمایند.

۱-آدم و حوا :

در افسانه تازیان به ویژه در " قرآن " آمده است که پس از آنکه " الله " آدم و حوا را آفرید ، درهای بھشت را به رویشان باز کرد و از آنان خواست که از خوردن گندم پرهیز نمایند.

با اینهمه چون توانایی " ابلیس " بیش از نیروی " الله " بود آدم و حوا سفارش آفریننده خود را نادیده گرفتند و با سریچی از فرمان او و پذیرفتن سخن ابلیس ، از گندم بھشت خورندند. " الله " هم سخت به آنها خشم میگیرد و آنها را از بھشت بیرون میاندازد و به کره خاکی سرازیر میکند.

در روی کره خاکی ، آدم و حوا همخوا به میشوند (بی آنکه سخنان دینی بایسته را که باید در هنگام زناشویی به کار گیرند ، بسو زبان روان سازند) و حوا از آدم آلستن میشود.

نخست " هابیل " که بر پایه دستورهای اسلامی ، فوزنده نسا پاک زاده (زنا زاده) میباشد ، زاده میشود و پس از آن " قابیل " چشم به جهان میگشاید.

در همین افسانه آمده است که " هابیل " با دختری و " قابیل " با دختری دیگر همزاد میشوند که نام این دخترها که خواهران این دو میباشند ، روشن نیست .

پس از آنکه این چهار تن پروردش یافتند و بزرگ شدند ، آدم و حوا هر خواهر را به یکی از برادران به زناشویی میدهند . چون زن " قابیل " خوشکلت و زیباتر از همسر " هابیل " بود ، دشمنی میان آنان پدید میآید و سرانجام ، " هابیل " برادر خود " قابیل "

را میکشد تا زن او را که خواهر خود اوست به همسری در آورد.
در اسلام آمده است که "هابیل" ، پس از کشتن "قابیل" سر
گردان میشود و نمیداند که با کشته خود چه کند و چگونه او را
پنهان سازد. پس او را همه جا به دوش میکشد تا سرانجام خسته
و رنجور از رفتن در میماند. "الله" از راه دلسوزی ، دوکلاع را
بر شاخه درختی که "هابیل" در زیر آن آزرده و پیزمده و افسرده
نشسته بود ، میفرستد تا با هم به ستیز و جنگ بپردازند و یکی
دیگری را بکشد. سپس بانوک خود زمین را بکند و کلاع کشته
شده را چال نماید و با پاها یش بر او خاک بریزد و اورا بپوشاند و از دید
دیگران پنهان دارد.

"هابیل" این روش و کار کرد کلاع را میاموزد و بیدرنگ چنان
میکند و خود را از کشته به دوش کشیده میرهاند.
در داستانی دیگر آمده است که "هابیل" ، برادرش را برای آن کشت
که او گندم کاشت و به نزد "الله" پیشکش برد و "قابیل" دست
به چوبیانی و شبانی زد و گوسفتند برای "الله" برد. "الله" بره
زیبای "قابیل" را به گندم پر تری داد و آنرا پذیرفت. از این رو، او
به برادر خشم گرفت و رشگ برد و اورا سر به نیست کرد.

پس از کشته شدن "قابیل" ، آدم با دختران خود و حوابا "هابیل"
همخوابه میشوند و مردمان روی زمین را میافرینند.

پاک زادگی یا ناپاک زادگی این آدمیان روی زمین را اسلام باید
روشن کنده در این باره زبان در کام مانده است و خاموش.
"هابیل" و "قابیل" زاده و پرورش یافته پدری بودند که "الله"
اورا برای راهنمایی آدمیان (روشن نیست کدام آدمیان ، زیرا هنوز
آدمی در روی زمین یافت نمیشد) به روی زمین فرستاد و نمایندگی
خود را به او نداد.

پس این پیغمبر "الله" دارای فروزهای پرجسته زیر میباشد:

- ۱- سر از فرمان " الله " باز زده و به " ابليس " گراییده است . پس پیش از آنکه " الله " پرست باشد ، ابليس پرست بوده و بر او رج و ارزش نهاده است نه بر " الله " . زیرا فرمان ابليس را بر دستور " الله " برتری داده و بر آن گردن نهاده است . شفقت آور آنکه ، با این همه او از سوی " الله " به پیغمبری بر گزیده می شود و به روی زمین برای راهنمایی آدمیان یافت نشده می آید .
- ۲- بر پایه نوشته " قرآن " ، آدم گول ابليس که دشمن " الله " است می خورد و از بهشت بیرون رانده می شود . پس کسی که سر از فرمان " الله " به پیچد ، تبهکار است و باید به کیفری سخت همچنانکه در " قرآن " برای دیگر مردم فرستاده است : بر سر دلی می بینیم که نه تنها به کیفر نمیرسد که به پیغمبری هم برگزیده میگردد و ناز شست هم میگیرد و کسی که خود گول خورده و تبهکار است برای راهنمایی آدمیان فرستاده می شود .
- ۳- " الله " ، پیغمبر خود را از بهشت بیرون می اندازد . پس کسی که از بهشت رانده می شود و جایش دیگر در آن نیست ، پس از مرگ به کجا فرستاده می شود ؟ آنچه که روش است یا باید به دوزخ یا دست کم به برزخ برود .
- ۴- پیغمبری که خود به دوزخ یا به برزخ برود ، چگونه راهنمای آدمیان می شود و توانایی پرورش و اندرز گویی را دارد ؟
- ۵- ناتوانی این پیغمبر همان بس که فرزندان تبهکار می آفرینند و پرورش تبهکاری نیز میدهد ، به گونه ای که برادری ، برادر خود را می کشد .
- ۶- جهان کنونی چگونه پدید می آید : فرزندان آدم و حوا با هم همبستر می شوند و آدم و حوا با فرزندان خود تا آدمیان آفریده شوند . بدینگونه بر پایه نوشته " قرآن " ، همه آدمیان ناپاک زاده (زنا

زاده - حرام زاده - ولدالزنا) آنهم از گونه آمیزش پدر و مادر و بچه ها با هم (هم خوابگی با نزدیکان) میباشند.

۲- ابراهیم پیغمبر :

تبار "ابراهیم" به هیچ روی روش نیست و در هیچ جانامی از پدر او دیده نمیشود. سپرستیش را "آزر" نامی که گروهی اورا نوکر و دستهای اموی "ابراهیم" میدانند، به دست داشته است. در میان سامیان و تازیان رسم چنین است که هر گاه زنی با مردانی همخوابگی تعاید و سپس آبستن شود و فرزندی بزاید، این کودک یا باید نام مادر را داشته باشد یا همچنان گفتم بعand. چون پدر "ابراهیم" شناخته نیست، گویا پدرش از اینکه نام خود را به فرزندش بدهد، سر باز زده و خودداری کرده است. "آزر" که سرپرست او بوده است از سرشناس ترین بت تراشان به شمار میرود.

"ابراهیم" خواهری به نام "ساره" داشته است که زیبایی او خیره کننده بود. "ابراهیم" شبی با "ساره" به زور همخوابه میشود و سپس برای دلジョیی از او، تن به زناشویی میدهد. او در رفت و آمدی که برای فراهم کردن کالاهای نیازی و خوارکی به مصر میکند، "ساره" را نیز با خود میبرد. او در مصر میشنود که "فرعون" به نام "ابی ملک" بسیار زنباز و شیفته زنان زیبا میباشد و برای به دست آوردن آنان از هیچ بخشش و نهشی فرود گذاری نمیکند و پاداش فراوان میدهد. "ابراهیم" که مردی مستمند و بیچاره و تهیdest است بود، به چشم داشت دریافت پول و یاری "فرعون مصر" ، "ساره" را به دربار

میگیرد و فرعون او را ببینند . خواسته " ابراهیم " افتاب میگیرد و فرعون با دیدن " ساره " خواهان و خواستار او میشود . " ابراهیم " با پنهان کردن اینکه " ساره " خواهر و همسر اوست ، او را به فرعون پیشکش میکند . فرعون در برابر این مهربانی و گذشت " ابراهیم " ، دستور میدهد تا به او پاداش بسیار و پول و خواراکی و کالای فراوان و پوشانک بدھند .

" ابراهیم " که برنامه خود را خوب انجام داده و به پول و کالاهای فراوان دست یافته بود ، از کار خویش شاد و خرم میشود . پس از گذشت چندی ، فرعون پی میرد که " ساره " همسر " ابراهیم " است . پس بر او خشم میگیرد و دستور میدهد تا او را به دربار بیاورند . سپس با دادن چندین ناس زایه او میگوید :

" تو با من چه دشمنی داشتی که مرا چنین نزد خدایان خودم خوار و گناهکار کردم ؟ "

" ابراهیم " ناگزیر میشود به زاری و ناله و پوزش دست بزنند تا از کیفر رهایی یابد .

" ابی ملک " دستور میدهد تا " ساره " را به " ابراهیم " برگرانند و از مصر بیرون کنند . برای باری به او بردگاهی به نام " هاجر " با کالای بسیار و خواراکی به او میدهند و او را از مصر میرانند . در راه " ابراهیم " در برابر دیدگان " ساره " با " هاجر " همخوابه میشود و او را آبستن میکند .

از " هاجر " فرزندی به نام " اسماعیل " زاده میشود که سردومنان تیره " قریش " و نیای " محمد " میباشد .

پس از " هاجر " ، " ساره " آبستن میشود و فرزندی به نام " اسحاق " میزاید که این کوک سردومنان " بنی اسرائیل " میباشد . برای آنکه " اسماعیل " فرزند " هاجر " به دارایی واکذار شده از سوی فرعون مصر که بهره تن فروشی " ساره " بوده است ، دست نیابد و

انبازی برای "اسحاق" نداشته باشد ، "ساره" از "ابراهیم" می خواهد که "هاجر و اسماعیل" را در بیانی برده و رها سازدتا شکار درندگان شوند و از میان بروند .

"ابراهیم" زیر فشار "ساره" آن دورا به جایی به نام "صفا و مروه" میبرد و رها میسا زد . شتردارهای کاروانهایی که از آنجا میگذشتند ، آن دورا می یابند و از مرگ رهایی میدهند و با خود میبرند .
ریشه دشمنی و کینه دیرینه "بنی اسرائیل" و "عربها" از زمان "هاجر و ساره" میباشد ، چیزی که به ایرانی که تزادش آرایی و روشن است هیچگونه بستگی و پیوندی ندارد که خودرا آمیخته کارهای آنان نماید .

۳- اسماعیل پیغمبر :

"اسماعیل" همانگونه که گفته شد ، فرزندبیرون از زناشویی رسمی و فرآورده همخوابگی "ابراهیم" با "هاجر" ، برده واگذار شده از سوی فرعون مصر است که سر دودمان تیره "قریش" و بنیای "محمد" میشود . او از سوی "الله" به پیامبری برگزیده میگردد تا آدمیان را به راه راست راهنمایی نماید .

۴- اسحاق پیغمبر :

"اسحاق" پیغمبر دیگر "الله" فرزند دیگر "ابراهیم" و فرآورده هماگوشی برادر با خواهر است که دودمان "بنی اسرائیل" را پایه ریزی میکند .

در "تورات" آمده است که او با دختری به نام "ربکا" زناشویی می‌کند و "عیسی" و "یعقوب" از او زاییده می‌شوند.

۵- لوط پیغمبر :

"لوط" خواهر زاده "ابراهیم" می‌باشد. به نوشته "قرآن" او در میان مردگانی زندگی می‌کرده است که همه هم جنس گرا بوده و زنان با زنان و مردها با هم نزدیکی و هم تنی می‌کرده‌اند. زن "لوط" نیز بیکاره و هم جنس گرا بوده است.

"لوط" که به پیغمبری از سوی "الله" برگزیده شده بود شبی در غار مست می‌کند و با هر دو دختر خود به زور همخوابگی و نزدیکی می‌کند. این دو دختر از پدر آبستن می‌شوند که هر یک پسری می‌زایند. این دو پسر که یکی "آمنیان" و دیگری "موابیان" نام می‌گیرند، از بزرگان تیره "بني اسرائیل" می‌شوند.

۶- صالح پیغمبر :

"صالح" که از سوی "الله" به پیغمبری برگماشته می‌شود، شتری داشت که فریفته و شیفته او بود. او در جایی زندگی می‌کرده که آب کم بود. ولی " صالح" بی آنکه به نیاز و تشنگی مردم بیندیشد و از رنج آنها اندوه‌گین گردد، با زور و فشار می‌کوشید تا نه تنها خود و شترش را از آن آب سیراب سازد که شتر را نیز با آن آب شسته و دهد و نوازش کند.

از سویی، مردم هم که از کم آبی به سته آمده و دچار نگرانی و ترس

بودند ، تلاش میکردند از آن آب به اندازه‌ای بھره گیرند که سیراب شوند و ازتشنگی از پای در نیایند .

یکبار در هنگام پخش کردن آب ، " صالح " نیمی از آب را برای خود و شترش کنار نهاد و نیم مانده دیگر را به دیگران داد . مردم از کارهای " صالح " که زور میگفت و گردن کلفتی میکرد و چون زورمند بود ، از زدن مردم هم خودداری نمیکرد ، خسته و خشمگین شدند و دست به دست هم دادند و شتر او را پی کردند و رگهای پا یشدا بریدند تا بمیرد .

" صالح " از پی شدن شترش سخت اندوهناک و غمگین شد و به " الله " شکوه کرد و برای این مردم درخواست کیفر و آزاری سخت نمود . " الله " درخواست " صالح " را پذیرفت و همه آن مردم را به زیر رگبارهای خشم خود گرفت و شکنجه و درد و رنج و آزار بر سر آنها فرود آورد و آبادیهایشان را زیر روکرد .

" محمد " در " قرآن " یاد میکند که " الله " این مردم نافرمان را به بیماری سکسک نایبود کرد و پس از چندی ، انگار که فراموش کرده است " الله " چه کیفری برای مردم فرستاده بود ، از این رو این بار زمین لرزه را یادآوری میکند و مینویسد که " الله " این مردم را با زمین لرزه کشت (سوره ۲- آیه‌های ۲۱ تا ۸۷ - سوره ۱۱ آیه‌های ۴۶ تا ۶۸ - سوره ۵۴ آیه‌های ۲۲ تا ۳۰)

داود پیغمبر :

این پیغمبر " الله " نیز کسی است که هم با زن شوهر دار همخوابه میشود و هم شوهر او را به کشتن میدهد .
داستان بدینگونه است که داوود روزی بر پشت بام خانه میرود و با نیدن زنی زیبا در خانه همسایه که لخت بوده و خود را شستشو

میداده است ، فریفته میشود و نوکران خود را برای بررسی در باره زن میفرستد . بنابراین پی میبرد که نام زن " بتسبع " ، دختر " الیعام " و همسر " اوریای حتی " است که شوهرش در میدان جنگ میباشد .

داود که مرد توانگر و سرشناسی بود ، زن را گول میزند و به خانه خود میکشاند که در آن دمهای زن دیگر ، همسران او بودند . این زن از داود باردار میشود و از او چاره جویی میکند که پاسخ همسایه ها و شوهر را چه بدهد ؟

داود پول فراوانی میپردازد تا شوهر را در میدان جنگ سربه نیست کنند . سپس این زن را به خانه خود آورده و به زنسرای خود میافزاید . تخصتین فرزندی که از این زن زاییده میشود ، در خردسالی میمیرد . دومین فرزند او " سلیمان " یکی دیگر از پیامبران " الله " است . یکی از پسران داود به نام " آمنون " به زور با خواهش همبسترمه شود و یکی از پسران داود ، آمنون برادر خود را میکشد .

سلیمان پیغمبر :

" سلیمان " فرزند ناپاک زاده داود از " بتسبع " همسر " اوریای حتی " است که با پول و سرمایه پدر ، دم و دستگاهی به راه میاندازد و درباری برای خود درست میکند .

در " قرآن " آمده است که " الله " همه خزندگان ، پرندگان ، دیوان و چرندگان و درندگان را یک جا به زیر فرمان او در میآورد . او در " زنسرای " خود بیش از یک سذهن داشته است . با این رو ، هنگامی که پی میبرد زنی زیبا به نام " بلقیس " یافت میشود ، به دیوان فرمان میدهد تا اورا از کشور " سبا " بذرنده برا اوبیاورند . دیوان چنین میکند و زن مردم را نزدیکه و برای پیغمبر " الله " که

خواستار او شده بود میاورند تا بر گروه زنان دیگر خود و "زنسرای"
خوبیش بیفزاید.

عیسی پیغمبر :

این پیغمبر "الله" هم از دید خانوادگی همانند دیگر پیامبران و فرستاده‌های "الله" میباشد. زیرا مادرش "مریم" بی آنکه شوهری بر خود ببیند آبستن میشود. زیرا "یوسف درودگر" نامزد او از آبستنی او نا آگاه بوده است و نزدیکی با مریم را رد میکند. سرپرست مریم "زکریا" نامی بوده است که گروهی بر این باورند که او اموی مریم بوده است و دسته‌ای اورا شوهر خواهی‌پدر (عمه) میدانند. بی هیچ کمان و دوبلی، زکریا با مریم همخوابه شده و اورا آبستن کرده است. از این رو، عیسی فرزند زکریا است و باید اورا به نام پدر خواند. در دین ترسایی، اورا فرزند "خدا" میدانند و در دین اسلام، اورا پیامبر و فرستاده "الله" میشناسند بی آنکه به چگونگی زاده شدن او و پدرش انگشت نهاده شود. عیسی بیمار روانی بود و بیماریش "خودآزاری" که وارون "دکر آزاری" است، نام دارد.

زکریا پیغمبر :

همانگونه که گفته شد، او امویا شوهر خواهی‌پدر "مریم" و پدر "عیسی" میباشد که از سوی "الله" به پیغمبری بروگزیده میشود. هنگامی که مادر مریم باردار بود، شوهرش میمیرد و چون تهیست و بی

سرمایه و مستمند بود ، مریم را نزد زکریا میگذارد تا سرپرستی نماید . هنگامی که مریم از زکریا آبستن میشود ، " هرودیس " پادشاه آن زمان " زکریا " را زیر پیگرد میگیرد و خواهان دستگیری او میشود تا او را به بزه و گناه دست درازی به ناموس دیگران به کیفر برساند . " زکریا " از دست سربازان میگیریزد و در درون درختی تنومند خود را پنهان میسازد . سربازان او را میبینند و هر اندازه میکوشند اورا از لای درخت بپرسانند ، به جایی نمیرسند . پس ناگزیر میشوند که اره بیاورند و او را اره نمایند . زکریا در لای درخت ، به کیفر دست درازی خود میرسد و کشته میشود . از " زکریا " فرزند دیگری به نام " یحیی " نیز میعand که او هم از سوی " الله " به پیغمبری برگزیده میشود .

نهور پیغمبر :

این پیغمبر " الله " هم مانند گروه دیگری از پیامبرانش با دختر خود همخوابه میشود . نام این دختر " میلکا " بوده است . در " قرآن " او هم یکی از برگزیدگان " الله " است که برای راهنمایی آدمیان به انجام دستورهای " الله " میپردازد .

هود پیغمبر :

این فرستاده " الله " مردی زور گو و گردن کلft بوده است که هر چه را میدیده و خوش میآمده است ، بر روی آنها دست میگذاشته و خواهان میشده است . از این رو پیوسته به زر و دارایی مردم دست میانداخته و در پی آن بوده است که زنان و دخترانشان را گمراه کنند . سرانجام مردم از دست او و آزارهایش به ستوه میآیند و بر او میشورند .

"الله" با این بهانه که مردم پیغمبری او را تبذیر فته‌اند به یاری او
می‌شتابد و کیفری سخت سه‌مناک برای آنها روانه میدارد.
این مردم را "عادیان" مینامیدند.
"الله" این مردم را به بیماری سکشه، با آزار و شکنجه به نابودی
می‌کشاند تا آنها باشند که سر از فرمانهای پیغمبری که می‌خواسته است
به ناموس و داراییشان دست درازی کند، نه پیچند و اورآزاد بگذارند
تا آنچه را که خواهان است بعده انجام برساند.
"قرآن" در سوره ۷۲- آیه‌های ۶۹ و پس از آن و در سوره ۶۹، آیه‌های
۲ تا ۸، کیفرها را روشن کرده است.

شمود پیغمبر:

روش این پیغمبر "الله" درست همانند شیوه کار "هود" می‌باشد.
"الله" (بت بزرگ تازیان) این بار نیز از یاری زور گویی که می‌
خواهد مردم را آزار نهد و دارایی آنان را بچاپد و به ناموسشان دست
درازی نماید، می‌اید و این مردم نافرمان را گوشمالی به خاک سپاری
می‌دهد. "الله" با فرستادن توفانی سهمگین و در هم کوبنده و
ویرانگر که هفت شبانه روز پیاپی وزیدن می‌گیرد، همه باشندگان
را با شکنجه و درد و رنج و بیچارگی به کشتار گاه می‌برد و زن و
مرد و کودک و پیر و جوان را نابود می‌سازد. (سوره ۶۹- آیه ۲ تا ۸).

۱۴- شعیب پیغمبر:

"شعیب" که از سوی "الله" به پیغمبری برگزیده شده و به او
فرمان رهبری و راهنمایی مردم داده شده است، سوره "موسی"
است که هشت سال برای او نوکری می‌کرده و در پنهان به دختران او

نیز دست درازی کرده است .

"شعیب" مرد توانگری بوده که گله و رمه فراوانی داشته و همانند " صالح پیغمبر" که در باره شترش به مردم زور میگفت ، او هم برای گله و رمه خود ، دادگری را ارج نمینهاد و مستعتمدی مردم را ناچیز میشمرد و تنها در اندیشه انجام خواسته‌های خود بود .
چون مردم به او شوریدند ، او هم از "الله" درخواست کیفر این مردم نافرمانبردار و گرفتنکش را کرد . "الله" هم با روانه کردن یک زمین لرزه سهمناک ، همه مردم و سرزمینشان را به نابودی کشاند .
(سوره ۷- آیه ۹۲)

۱۵- موسی پیغمبر :

این پیغمبر "الله" ، ساخته و پرداخته زناشویی برادر زاده با خواهر پدر (عمه) است که آدمکش نیز هست .
مادر "موسی" زنی به نام "جوجند" یا "یوکد" دختر "لاوی" نامی است . نام پدر او " عمران" یا " عمرام" ، فرزند "واهب" " که او هم پسر "لاوی" است . به سختی دیگر ، او برادر "جوجند" میباشد . او با خواهر پدرش همخوابگی و سپس زناشویی میکند و "موسی" از این همبسترهای زاییده میشود .
"موسی" در مصر ، هنگامی که در ستیز یک یهودی با یک مصری به میانجیگری میپردازد ، ناگهان دست به یاری هوادار خود میزند و با مشت ولگد ، مرد مصری را میکشد و از ترس کیفر دیدن ، میگریزد در راه برو سر چشمہ آبی با دودختر "شعیب" آشنا میشود که برای آب دادن گوسفندان آمده بودند . "موسی" از دخترها خوش میاید و جلو میرود و به زور پیش از دیگران ، به گوسفندان آب میدهد و به همراه دخترها ، گوسفندان را به خانه "شعیب" میبرد .

"شعیب" از این کار موسی خرسند میشود و او را به نوکری خود بر میگزیند. "موسی" هشت سال در خانه "شعیب" میماند. "موسی" نخست دختر بزرگ و سپس خواهر کوچک او را میفریبد و با آنها همسایه میشود.

هنگامی که از سوی "الله" به پیغمبری برگزیده میشود، برای شاد کردن او، دشمنانش را که سربازان مصری بودند در رود نیل فررو و همه را در آب خفه میکند. (سوره ۲-آیه ۵۰)

۱۶- نوح پیغمبر :

"نوح" از پیغمبرانی است که "الله" او را سخت دوست می داشته و به او مهر میورزیده است. همین شیفتگی "الله" به این پیغمبر است که او را وامیدار داد تا کشتی "نوح" را بی آسیب و گزند به کناره دریا برساند و از تندبادهای سهمگین و توفانها برهاند.

"الله" در همین کشتی است که سرور خرها را که فرزندش، خر "محمد" میشود، سوار میکند و به او رهبری همه خرهای جهان را از روز آفرینش تا پایان آن به او میدهد.

داستان این خر چنین است (نوشته کلینی) :

"حضرت امام جعفر صادق از حضرت امیر المؤمنین شخصا شنیده است که در ساعتی که پیغمبر ملی الله علیه و آله در گذشت، آن خر که "عفیر" نام داشت افسارش را پاره کرد و تاخت تا در محل قبا بر سر چاه بنی خطمہ رسید و خود را در آن افکند و در همانجا نیز وفات یافت و من شنیدم که الاغ خطاب به پیغمبر ملی الله علیه و آله گفت :

پدر و مادرم به قربانت، همانا که پدرم از پدرش و او از جد بزرگوار

خود و او از پدرش نقل کرد که جد اعلای ما همان الاغی است که با
جناب نوح علیه السلام در کشتی بوده و نوح برخاسته و دست به مکفل
او کشیده و گفته است :

از پشت این الاغ ، الاغی آید که سید پیغمبران بر آن سوار شود و
خدا را شکر که مرا همان الاغ قرار داد " .

" نوح " در جوانی برده بوده و نوکری مرد توانگری را میکرده است .
مرد توانگر از تلاش بیدریغ " نوح " خوش میآید و اورا به
پاسداری و پاسبانی زن و فرزندان خود که میباشد از شهری به
شهری دیگر بروند ، میگمارد .

" نوح " در میان راه به زور به زن نزدیکی میکند و یکی از دختران
را نیز میفریبد . سپس با راهزنان همدست میشود و کاروا ن را می
چاپد و همه دارایی و سرمایه مرد توانگر را که به او سپرده شده بود
به پروه میبرد . آنگاه با توش و توانی که به هم میزنند ، خود به
بازرگانی میپردازو سرو سامان توانگرانهای به هم میزنند . او در
این زمان ، با پول هنگفتی که پرداخت میکند ، یکی از دختران مرد
توانگر سرور پیشین را که تهیستی و بدینختی دچار شده بود ، به
همسری بر میگزیند .

" نوح " از این زن ، پسری به هم میرساند که همانسان که در
" تورات " آمده است ، شبی با او نزدیکی میکند و این کار را پس
از آن پیاپی دنبال مینماید تا اینکه پسر سر به شورش بر میدارد و
به دشمنی با پدر میپردازد . " الله " از سرپیچی پسر از فرمانهای
پدر سخت به خشم میآید و اورا به توفان میسپارد (سوره ۲۵ آیه
۴۰ - سوره ۲۶ آیه ۶۶ - ۱۲۰ - ۱۲۹) .

۱۷ - یعقوب پیغمبر :

"یعقوب" برابر با "قرآن" در "سوره ۱۱- آیه ۷۲" ، فرزند "ابراهیم" از "ساره" و برابر با "سوره ۲۱- آیه ۷۲" نویه "اسحاق" میباشد (الله ، خود میداند و محمد که کدامیک درستند) "یعقوب" فرزند بسیاری به هم میرساند که از میان آنها به "یوسف" سخت دل میبیند و او را بر دیگر فرزندان برتری میدهد . پرورش و راهنمایی این فرستاده "الله" که برای رهبری آدمیان بر روی زمین آمده است ، چنان میباشد که فرزندان او در پی کشتن برادر بر میآیند و سرانجام با همدستی ، او را به سر چاهی برده و در آن سرنگون میکنند . بنابراین فرزندان پیغمبر ، خود تبهکار می شوند و این سرانجام پرورش و راهنمایی پیغمبر "الله" در باره فرزندان خود است .

۱۸- یوسف پیغمبر :

همانگونه که گفته شد ، پسران "یعقوب" از دلباختگی پدر به این برادر ، سخت رشگ میبرند و با گول زدن پدر ، "یوسف" را به بیابان میکشانند و در چاه میاندازند . سپس پیراهن خونین او را برای "یعقوب" میبرند و میگویند که "یوسف" را گرگ در دشت از هم دریده است . آنها این پیراهن را با خون پرندگان آغشته می کنند و به "یعقوب" نشان میدهند و این پیغمبر "الله" آنرا خون "یوسف" میپندارد و پی نمیبرد که خون پرندگان است . "یعقوب" اشگ فراوانی میریزد و میگویند به دنباله آن کور شد است .

برادران "یوسف" روز دیگر برای آگاه شدن از مرگ او بر سرچاه بر میگردند و پی میبرند که کاروانیانی که به سراغ آب بر سرچاه رفته بودند ، "یوسف" را از مرگ رهایی داده و زنده از چاه بیرون

کشیده‌اند. برادران "یوسف" از کاروانیان میخواهند که او را به آنها برگردانند زیرا اورا برده‌ای که از نزد آنان گریخته است، به شمار می‌آورند. پس از اندک گفتگو، توانگری از کاروانیان که سخت شیفته زیبایی یوسف شده بود، اورا با پولی گزاف از برادرانش می‌خرد.

در تاریخ اسلام آمده است و در "قرآن" به ویژه بارها و بارهابر آن انگشت نهاده است که برده داران آزاد بودند آنچه را کمی خواهند با برده‌های خود، خواه مرد یا زن، انجام دهند و برده‌گان ناگزیر بودند پذیرای همه خواسته‌های سروران و دارندگان خود و خانواده شان باشند. همین آزادی بود که پسرهای زیبا و خوش‌گل بیشتر از زنان خریدار داشتند و خرید و فروش می‌شدند. زیرا هم خوابگی و نزدیکی جنسی با آنها بود. در "قرآن" نیز ده‌ها بار آمده است که اگر از "الله" فرمانبرداری شود، نه تنها دختران سیه چشم (حوریان) که پسربچه‌های خوش‌گل (غلمان) اهم از آن مردان خواهد بود که با آنها هم‌آغوشی نمایند. (در "قرآن" هیچ چیز برای زنان یافت نمی‌شود و اینکه زنان می‌بینند که "غلمان" از آن آنائست، سخت خود را گول می‌زنند. خوب است "قرآن" را خوب بخواند تا به آنچه که گفته شد پی‌برند).

"یوسف" هم چون از زیبایی چشمگیری برخورداری داشت، پس در پی در بازار برده‌گان دست به دست می‌شد و خریداران برای خرید او به هم فشار می‌آوردند. سرانجام "یوسف" پس از بارها دست به دست شدن، در دام "عزیز" مصر که آوازه زیبایی اورا از همه گوش و کنار شنیده بود، می‌افتد و اورا خریداری می‌کند و به دربار می‌برد و گل سر سبد می‌کند.

"یوسف" از شیفتگی و دلبختگی "عزیز" مصر بهره برداری می‌کند و با پر رویی به دست درازی به همه کارها می‌پردازد. کار او

به جایی میرسد که میخواهد با "زلیخا" همسر "عزیز" مصراهم هم تنی و نزدیکی نماید. "زلیخا" از گستاخی "یوسف" به خشم میآید و با پرخاش و ناسزا اورا روانه زندان میکند و شوهرش را نیز از آنچه که گذشته است، آکاه میسازد هر چند "عزیز" می خواهد که "زلیخا" گذشت نماید، راه به جایی نمیبرد و چون بیم رسوایی و بدنامی میرفت، تن به زندانی شدن "یوسف" می دهد.

دروغگویان و داستان پردازان اسلامی، به ویژه آخوندهای شیعه با شاخ و برگ‌های فراوان و ساختگی و آفریدن افسانه‌های کوکانه کوشیده‌اند تا آنچه را که روی داده است، وارونه به نمایش درآرند و "زلیخا" را گناهکار و "یوسف" را بیگناه نشان دهند.

آنها برای پذیراندن اندیشه گمراه گتنده خود، داستان کودک و گواهی او را آفریده‌اند که گفته است اگر پیراهن "یوسف" از پشت پاره شده باشد، گناه از زلیخا و گرنه از "یوسف" است. داستان ساختگی شیفتگی "زلیخا" به "یوسف" و رویگردانی او از "زلیخا" و تازش او به "یوسف" برای همخوابه شدن و سپس گواهی دادن کودک، از آنگونه افسانه‌ها و یاوه پردازیهای است که هر کودک و دیوانه‌ای را به خنده میاندازد و تنها نادانانند که شاید آنرا با ناوری بپذیرند.

داستان "یوسف" درست همانند داستان همسر "زید" پسر خوانده "محمد" است که همه جا آنرا وارونه نشان میدهند و می گویند که این زن "زید" بود که فریفته "محمد" میشود و سپس از شوهرش جدا میشود تا به همسری "محمد" در آید. "الله" هم برای آنکه خواسته زنی را که فریفته و واله پیغمبر او شده است برآورد، بیدرنگ برای او و پیغمبرش، "آیه" میفرستد تا بدین گونه جلوی بدبانیها و بدگوییها گرفته شود و همه زبان در کام دیگر

سخنی برزبان روان نسازند.

۱۹- محمد، پیغمبر پایانی :

پس از یکساد و بیست و چهار هزار پیغمبری که "الله" فرستاده است و کسی نامهای آنها را نمیداند و در هیچ جا نوشته نشده است سرانجام "محمد" پیدا میشود که در کارخانه پیغمبر سازی "الله" را میبینند و خود را پیغمبر پایانی به همگان میشناساند. زندگینامه این پیغمبر "الله" از همه خواندنی تر و شگفت آمیز تر است.

پدر او "عبدالله" در چم "بنده و برده الله" نام داشته است. این نام خود نشان میدهد که پیش از "محمد"، "الله" یافت میشده است و آفریده "محمد" نیست.

"محمد" پدر را که جاروب کش خانه "کعبه" (جایگاه چهار سد بست تیره‌های گوناگون تازی)، بوده است، در خردسالی از دست میدهد و مادرش نیز پس از چندی میمیرد. "محمد" زیر سرپرستی "ابوطالب" که اموی او و پدر "علی" است به شتر چرانی میپردازد. زندگی رنج آور و مستمندانه، او را به این کار و میدارد که با زنی سرمایه دار و از کار افتاده که کسی خواهان او نیست، زنشویی نماید. برای این کار "خدیجه" را که دو برابر بزرگتر از او بود، بر میگزیند و با او زنشویی میکند.

دیر زمانی میگذرد و "خدیجه" که پیرزنی بود، نمیمیرد. از این رو او را در نهان زهر خور میکند و میکشد. پس از مرگ او پی در پی زن میگیرد و شمار زنان خود را تا سی و سه تن میرساند. بزرگترین آنها سی ساله و کوچکترینشان شش ساله (عایشه، دختر ابوبکر) میباشند.

با آنکه "عایشه" همیشه گل سرسبد زنسرای "محمد" بود، ولی زن گرفتهای پیاپی "محمد" اورا به ستوه میآورد و برای کینه جویی از او که پدر بزرگ او به شمار میآمد، با افسر جوانی به نام "صفوان" هم خواهه میشود که رسوایی آن همه گیر میگردد. چون زبان‌ها از هر سوبه روی او گشاده میگردد که "عایشه" بدکاره و کژ راه است و همبستر مردی بیگانه شده است، "الله" به یاری پیغمبرش میآید و "آیه" میفرستد که هر کس به زن او بدگویی نماید، باید تازیانه بخورد. "محمد" برای زهر چشم گرفتن، دو تن را هم به زیر تازیانه میکشاند و آنها را میزند.

"محمد" دلباخته همسر پسر خوانده اش "زید" میشود و او را وادر میکند تا همسرش را که باردار نیز بود، رها سازد تا "محمد" به آسودگی بتواند با او هم خواهه و همبستر شود. روشن است که در این گونه کارها که زبان بدگویان باز میشود، "الله" هیچگاه پیغمبر خود را رها نمیسازد و بیدرنگستور پشت دستور و "آیه" پشت "آیه" روانه میدارد که آنچه را که پیغمبرش انجام داده است، خوب و به جا و شایسته است و هیچکس نباید زبان درازی و بد گویی نماید، وگرنه به کیفرهای سختی میرسد که بر دیگران روانه داشته است.

پس از گریختن از "مکه" به " مدینه" ، دست به کار راهزنی و آدمکشی و آدم ربایی میزند و تازش به کاروانیان را آغاز میکند. این کار با دست دوتیره تهییدست و راهزن سرشناس به نام "اویس و خزر" انجام میگیرد. "محمد" برای نیرومندکردن خود از یکی از راهزنان بسیار شناخته شده که دست از گناهکاری شسته و خود را خانه نشین کرده بود، یاری میخواهد و او را وادر میکند تا به هم‌ستی او بباید. این راهزن که هزاران تن را در راه را کشته بود، "ابا ذر غفاری" نام داشت.

"محمد" زنان را زیبا در جنگها میراید و با کشتن مردهای آنها زنان را به بستر خود میکشند. این کار در همه جنگها پی در پی انجام میشود. گاه فرمان میدهد تا سر شوهر را ببرند و بدینگونه با زهر چشم گرفتن از زن، او را به خوابگاه بکشند. "صفیه" دختر "حی بن اخطب" که زن "کتانه بن ربیع" بود، از این نمونه است.

"محمد" در سنگدلی و آدمکشی و چاپیدن و دست درازی به ناموس مردم و به برده گرفتن آدمها، آتش زدن خانهها و خرماء-ستانها، دست و پا بریدن، چشم در آوردن، زبان کشیدن، تازیانه زدن و هزاران شکنجه و آزار و تبهکاری، سرآمد همه بذکاران بود. روشن است که همه جا پا به پا، "الله" با او میاید و برای کارها و رفتارهای او "آیه و فرمان" فرود میآورد و پشت پیغمبر خود سفت و سخت میایستد.

"قرآن" که دفتر زنبازیها و دلدادگیها و آدمکشیها و چاپیدنهای "محمد" است، میتوان زندگینامه او به شمار آورد.

چند نکته بیگر شایان بازگویی و یادآوریست:

۱- در "قرآن" فراوان آمده است که رونوشتی از تورات و انجیل است. همچون نمونه: سوره ۴- آیه ۴۲

از این روی اسلام آمیخته‌ای از دین یهودی - ترسایی و بت پرستی و آیین تازیان در عربستان میباشد. گفتار مردمی آن از فرهنگ ایران است که "سلمان" در مکه به محمد داده و برای اوتوشته است. ۲- همه جا در "قرآن" انگشت بر آیین پاک "ابراهیم" نهاده شده و پیروی از آن خواسته شده است. همچون نمونه: سوره ۳-

آیه ۹۵

۳- در "قرآن"، نوشته خود محمد آمده است که هیچ مردی نمی‌تواند بیش از چهار زن بگیرد. ولی محمد پس از کشته شدن زن

پیش به نامش " خدیجه " ، با سی و سه زن زناشویی کرد که
همه را با هم داشت .

۴- زناشویی با نزدیکان به هیچ روی روا نیست و " قرآن " آنرا
داشت و پلید به شمار آورده و سزاوار کیفر دانسته است . ولی
محمد با زن پسر خوانده خودکه اروس او بود ، همبستر میشود و همان
گونه کعتر پیش گفته شد ، " الله " برای درست نشان دادن کار
داشت محمد ، فرمان نیز میفرستد .

هدر " قرآن " آمده است که همه زنان بر محمد روایند " به سخنی
دیگر همه زنان مردم از آن محمد میباشند و او میتواند با هر زنی
که خواستار شد ، همبستر شود (سوره ۳۲ - آیه ۵ - ۵۱) .

۵- " قرآن " میگوید که اگر مردانی بعینند و زنانشان زنده بمانند
آن زنان باید از شوهر کودن خودداری کنند تا چهار ماه و ده و ز
از مردن شوهرشان بگذرد (سوره ۲ - آیه ۲۴۴) .

ولی هر بار که محمد مردی را کشت و از زنش خوش آمد ، پشت پا
به دستور " الله " یا به سخنی دیگر فرمان و آیین آفریده خویکه
همه را به آن میخواند ، زد و آنها را نادیده گرفت . زیرا خواسته
جنسی او بر آیین و دستورش چیرگی داشت .

جویره همسر " مانع بن صفار " فرمانده " بنی مطلق " و زن
هجدہ ساله " کتانه بن ربیع " گنجور سرشناس یهودی از کسانی
بودند که محمد شوهرانشان را کشت تا آنها را به رختخواب خود
بکشد و در همان زمانی که کالبد خون آلود آنان در میدان بسود
محمد ، زن نگونبخت و شوهر کشته را به بستر برده بود .

۷- محمد شست و سه سال زیست که از این زمان ، چهل سال آن را
در بت پرستی آشکار گذراند و همچون دیگر تازیان به تیایش
بنتها پرداخت . سیزده سال در مکه از راه فرهنگی و راهنمایی
های فیلسوفانه ، خواست مردم را گمراه کند تا به پیغمبری او

باور بیاورند که چون پیشرفته نکرد و تنها یکسد و اندی آدم به او گرویند و دیگران او را " دیوانه مالیخولیایی " دانستند و از سویی به مردم آزاری نیز پرداخته و مردم و فرمانروایان را پی در پی نفرین میکرد ، به او تاختند تا دستگیرش نمایند ، از مکه به مدینه گریخت و از آن پس رسم تازیان را در پیش گرفت و به راهزنی و تازش به کاروانها و کشتار و ربودن زنان مردم و چاپیدن دارایی و سرمایه سوداگران و بازرگانان پرداخت .
در مدینه به راهزنان و تهییدستانی که گول او را خورد و آماده هر گونه کاری بودند ، گفت :
" بل الدم الدم ، الهدم الهدم . انا منکم و اتم منی . احرب من حاربتم و اسلام من سالم " (خون ، خون . ویرانی ، ویرانی . من از شمایم و شما از من می باشید . با هر کس بجنگید ، میجنگم ، با هر کس بسازید میسازم . "

فرستادن آدمکش برای کشتن دشمنان

در کشورهای باختری، واژه‌ای به نام " تروریسم " یافت می‌شود که در چم ایجاد هراس و ترس و در چم گستردگی تر، آدمکشی است . به انجام دهنده آن نام " تروریست " را داده‌اند .
گروه و دسته‌هایی که می‌خواهند دشمنان خود را از میان بردارند ، دیر زمانی به کمین مینشینند و سپس در زمانی که پی ببرند توان ونیروی انجام کارابه دست آورده‌اند، دشمن خود را سر به نیست‌می کنند .

گاهی مزدوران آدمکش برای از میان بردن کسی یا کسانی از سوی گروهها برگزیده می‌شوند که با پرداخت پول ، آنها را برای انجام آدمکشی روانه میدارند .

پس از روی کار آمدن تازی پرستان در ایران و روانه کردن آدمکش در کشورهای باختری ، دیدگان به سوی اینان برگشت و اینان را سرمهداران آدمکشی نام دادند .

گروهی از سیاست‌بازان بی خرد که هنوز دم از اسلام راستین می‌زنند ، کار این تازی پرستان را وارون دستورهای اسلامی به شمار آورده و آنها را " نا مسلمان " خوانده‌اند . زیرا براین باورند که در اسلام از این گونه کارها هیچگاه انجام نشده است و نمی‌شود و این دین ، دشمن چنین رفتارهای پلیدانه است .

این گروه یا نادانند یا میدانند و هنوز در اندیشه گول زدن مردم و به گمراهی کشاندن آنها میباشد. زیرا بیگمان نخستین کسی که دست به آمکشی زد و با فرستادن مزدور و آمکش، یکی یکی دشمنان خود را از میان برداشت، "محمد" بود و دین اسلام، پایه گذار فرستادن آمکش برای کشتن دیگران میباشد. از این رو تاری پرستان فرمانروا بر کشور ایران، نه تنها این شیوه کار را خود نیافریده اند، که خود پیرو میباشد و آنچه را که آموخته اند به خوبی به انجام میرسانند.

برای کوتاهی سخن، شاید بایسته باشد که کسانی را که "محمد" با فرستادن مزدور آمکش به جاهای گوناگون برای پیدا کردن آنها، از میان برداشته است بازگو نماییم تا هم به بی خردان نشان دهیم که "ترورسیم" ساخته "محمد" و دین "اسلام" است و هم جلوی سیاست بازان دروغگو و مردم فریب را بگیریم که از اسلام راستین سخن میگویند و "ترورسیم" را ویژه تازی پرستان کنونی میدانند.

در زیر ما تنها به چند نمونه فرستادن آمکش از سوی "محمد" برای آگاهی بسنده میکنیم که خود جای سخن بسیار دارد.

۱- "سلام بن ابی الحقيق" از دشمنان "محمد" به دست یک فرستاده او به نام "عبدالله بن عتیک" کشته شد. هنگامی که محمد آگاه شد که آمکش او توانسته است کار خود را به خوبی به انجام برساند از جای برخاست و دستهایش را به هم مالید و بلشادی گفت : الله اکبر - الله اکبر .

۲- "خالد بن سفیان خدلی" به دست فرستاده آمکش "محمد" به نام "عبدالله انبیس".

۳- "شویلم" به دست "خلجہ" او خانه "شویلم" را نیز آتش زد.

- ۴- "رفاقتہ بن قیس" به دست "عبدالله بن جدر" که سر او را با تبر زد. هنگامی که "محمد" آکاه شد، از شادی از جای خود جست و پایکوبی کرد.
- ۵- "یسرین برزام" به دست "عبدالله بن رواحه".
- ۶- "اویعرزه" به دست "زبیر".
- ۷- "ابوعنک" از گویندگان و دانشمندان عرب به دست "سالم بن عمیر" . "محمد" گفته بود که پلیدتر از این مرد یافت نمیشود. این گوینده، سرودهای فراوانی در ریشخند کردن محمد گفته و او را خشمگین کرده بود. از این روی محمد به دنبالش می کشت تا او را بکشد. هنگامی که آدمکش فرستاده اش، کار خود را به خوبی به انجام رساند، محمد مشتی پول به او پیشکش کرد.
- ۸- "عمما" ، دختر "مروان" که یکی از گویندگان زبردست بود، به دست "عمیر بن عبیدی" . این زن سخنسرانیز سروده هایی به دشمنی با محمد گفته بود که دست به دست میگشت.
- ۹- "فترنا" و "قریبه" دو گوینده زن دیگر که آنها هم سرودهایی به دشمنی با محمد گفته بودند و بر سر زبانها بودند.
- ۱۰- "هنہ" دختر "عتبه" و "ساره مولاۃ" دختر "هاشم" که محمد را در هنگام باشندگی در مکه سخت آزار داده بودند و نزد همه به رسوایی کشیده بودند.
- ۱۱- "کعب بن اشرف" که بر سر کشتگان جنگ بدرو که به دستور محمد به چاه ریخته بودند، اشگ میریخت و سوگواری میکرد و مردم را بر میانگیخت تا به محمد دشتمان بدهند و با او بجنگند. به دست "محمد بن مسلمه" و "ابونائله" که نابراذری او بود و دو تن دیگر او را در "خیبر" پیدا کردند و چهار تایی با خنجر و کاردو شمشیر او را پاره پاره کردند.
- ۱۲- "عمروبن امیه" فرستاده آدمکش محمد برای کشتن "ابو

- سفیان" به مکه می‌آید و چون نمیتواند اورا بکشد، دو تن دیگر را به جای او سرمیبردتا دست تهی به نزد محمد برنگشته باشد.
- ۱۲- "ابوعزة الجهمی" از دشمنان سرخست محمد به دست یک گروه فرستاده آنکش او دستگیر می‌شود و اورا امیر بایند و به نزد محمد می‌آورند و او دستور میدهد که گردش را در جلوی همه بزنند.
- ۱۴- "معاوية بن مغیره" به دست یک گروه آنکش فرستاده شده.
- ۱۵- "نصر بن حارث" که دستگیر می‌کنند و "علی" گردن اورا می‌زند.

الله - قرآن - کعبه

پیش از آغاز سنجش ، بایسته است که سه شناسایی انجام شده را نیز برای آکاهی بنگاریم . زیرا باید دانست که " الله " کیست ؟ و " قرآن " چیست ؟ و خانه " کعبه " کدام است ؟ از " محمد " و " علی " و " پیغمبران تازی " در رویمهای آینده سخن گفته خواهد شد .

" قرآن " که ساخته و پرداخته " محمد " است که به نام " الله " جا زده و نوشته‌های آنرا پیام آسمانی به شمار آورده است ، دارای دو گونه " سوره " میباشد .

سوره هایی که در " مکه " نوشته و آنهایی که در " مدینه " گفته شده است .

بسیاری از سخنانی که از زبان " الله " ولی به دست " محمد " در " مکه " گفته شده است ، گرفته شده از فرهنگ ایران است . زیرا یک ایران تبهکاری به نام " سلمان " که به ایران و ایرانی پشت کرده و به دامان تازیان رفته بود ، اندیشه‌های ایرانی و فرهنگ ما را به " محمد " میداد و او هم آنها را به نام " الله " به مردم و امیگذاشت . ولی همه مردم میدانستند که شترچران بیسوادی چون او توانایی گفتن سخن روان و شیوا و پندهای ارزشمند را ندارد . زبان به زبان گفتن اینکه آنچه را " محمد " میگوید از آن کسی

به نام "سلمان" میباشد، "محمد" را وادار کرده یک "آیه" بیافریند و در آن پکوید که این سخنان "الله" است و از آسمان میرسد. آن "آیه ۱۰۳-سوره ۱۶" میباشد که میگوید:

"وما كاما لآكاهيم كه ميگويند آن کس که مطالب این قرآن را به رسول میآموزد، بشری است اعجمی و این قرآن را به زبان عربی فصیح در آورده".

سپس "محمد" خشمگین شده و به دشنام‌گویی میپردازد و در "آیه ۱۰۴" میگوید:

"البته آنان که به آیات الله ایمان نمیآورند، الله هر گز آنها را هدایت نخواهد کرد و به عذاب درینماک خواهند رسید".

هنگامی که "محمد" پس از سیزده سال، نتوانست بیش از یک سد تن پیرو به دست آورد و از سویی بیم جانش میرفت، از "مکه" میگریزد و به "مدینه" میرود و با دو تیره بدیخت و تهیست که راهزنی میکردند، همdest میشود و راهزنیها را آغاز میکند.

این دو تیره "اویس و خزرج" بودند.

از سویی دیگر "اباذرغفاری" راهزن هراسناکی که از کارهای راهزنی دست شسته و به کنجی رفته بود، بر میانگیزاند و از نوبه میدان میکشند تا از آموخته‌های او برای انجام برنامه‌هایش بهره بگیرد.

"سوره" ها و "آیه" هایی که در "مدینه" می‌سازد، دیگر بوسی از مردمی و مهر و پیمان و دلسوی ندارند و سراسر کشتار، چاپیدن و رباریش و دست و پا بریدن است.

به سخنی دیگر، "محمد" به ریشه و نژاد خود بر میگردد و آنچه را که فروزه و شیوه کارکرد تازیان بود، از زبان "الله" در کالبد دین میریزد.

اکنون ببینیم "الله" و خانه "کعبه" چیست؟

هر کس "سلمان" باشد، بیگمان بت پرست است و خود نمیداند.

برای پی بردن به آن باید نخست دانست "کعبه" چیست؟ و از کجا آمده است؟ زیرا تاکنون هیچکس از خود نپرسیده است که خانه کی ساخته شده و "الله" کارمایه‌های ساختمانی را از کدامیک از ستاره‌های آسمان به زمین فرستاده است تا خانه او را بسازند.

"آخوند قمی" که رضاشاه او را از ایران بیرون رانده و به "نجف" فرستاده بود و پس از تازش سه کشور نیرومند به ایران در جنگ دوم جهانی و رفتمن رضاشاه از ایران، به خواسته و فشار انگلستان به ایران برگشت تا دکان دین بازیش را از نو باز کند تا انگلستان از نگرانی از میان و فتن اسلام در ایران در آید، مینویسد که خانه "کعبه" به یک خیک "می" خرید و فروش شده و به دست قریش افتاده است.

پیش از اسلام، در خانه کعبه بیش از چهار سد بت یافت میشد. زیرا هر تیره و خاندان بزرگی برای خود بتی تراشیده و در آنجا گذاشته بود که به ستایشان میرفتند.

چهار بت به نامهای "الله - لات - منات - عزا" از دیگر بتها گفته تر، پهنه تر، بلندتر و دیو آساتر بودند و تازیان برای آنها ارزش بیشتری میگذاشتند. چون این چهار بت از آن تیره‌های بزرگ تازیان و فرمانروایان نیرومند، به ویژه "ابوسفیان" فرمانروای آن زمان تازیان بود.

"الله" از آن تیره قریش بود و پست‌ترین بخش این تیره که سرمایه دار و توانگر و نیرومند بود، خاندان "بنی هاشم" نام داشت که از دارایی و خواسته‌ای برخوردار نبود و بیشتر از راه‌های بدنام همانند روسپیگری، گذران زندگی میکرد. زنان این خاندان به نشانه کارشان، پرچمی سبز روشن بر دیوارهای خانه و پنجره‌ها آویزان مینمودند.

پدر "محمد" وقتگر و دربان و جاروکش خانه کعبه بود و خود را

"عبدالله" به چم "بنده و برده و نوکر الله" میخواند.
پس از چیره شدن "محمد" بر مکه و پیمانی که پنهانی با "ابو سفیان" بست، هر دو بر آن هماهنگ و همراه شنیده که همه بتها را نبود سازند و چهار بت گفته شده که از آن آنها بود در خانه کعبه جا بگذارند. ولی چون "الله" از آن تیره قریش بود به پیشنهاد "محمد" هر دو پذیرفتند که نام "بزرگتر" را برای او بروگزینند و اورا "الله اکبر" بگویند که در چم "الله" بزرگتر است، میباشد.

روشن است که این بزرگتری و برتری بر سه بت دیگر: "لات عنت و عزا" بود که ستایش آنها در "آیه غرانیق" به آشکارا بی آمده است و امروز آخوندگان مسلمان "شیعه و سنی" با درست کردن گفتاری از "محمد" که این سخن را "ابليس" بر زبان من آورده و نادرست است، آنرا از بسیاری از "قرآنها" برداشته و زدوهاند تا بت پرستی "محمد" را پنهان کنند.

"آیه غرانیق" چنین است:

"افرایتم اللات والعزى" (آیا لات و عزی را بیدیدای مشرکان)
"محمد" با گفتن این "آیه"، سپس به ستایش این دو بت می پردازد و میگوید:

"تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن ترتجی" (لات و عزی
بزرگند و همانا شفاعت آنها پذیرفته شده است).
از "محمد جریر تبری" در تفسیر تبری (پوشینه ۷- رویه ۱۲۷۰- چاپ دانشگاه تهران- ۱۳۴۳ تازی پرستان) و در "تفسیر
شریف لاهیجی" (پوشینه ۳- رویه ۱ و ۲- چاپ علمی- ۱۳۴۰-
تازی پرستان) چنین آمده است:

"برای دلجویی اعراب، محمد به ستایش و سجده لات و عزی
پرداخت و اعراب هم از او خشنود شدند و سجده کردند".

در قرآن آیه های ۵۲ و ۵۳ از سوره حج و آیه های ۲۳-۲۶ از سوره ۱۷ روشنگر "آیه غرانیق" میباشد. به هرروی "الله" بت خانه کعبه، برتر و بزرگتر از سه بت دیگر میباشد و با فروزه "اکبر" به چم "بزرگتر" از دیگران به خوبی آشکار میشود.

امروز هنوز کسانی که کورکورانه خود را "مسلمان" میدانند پی نبرده‌اند که چرا "الله اکبر" گفته میشود؟ زیرا اگر کسی چیزی را بر چیز دیگری برتری دهد و تنها بخواهد بزرگی آنسرا برساند، باید بگوید "این چیز بزرگ است". ولی هنگامی که برتری را بخواهد نشان دهد، باید واژه "بزرگتر" را به کار برد تا نشان دهد که این چیز برتر از دیگر چیزهای همانند آن است. بنابراین اگر تازیان میخواستند بگویند "الله بزرگ است"، باید میگفتند: "الله کبیر" نه "الله اکبر". پس هنگامی که میگویند "الله اکبر" بدان سخن است که "الله" بزرگتر و ارزشمندتر و با ارج تر از همه بتها بویژه سه بت "لات-منات و عزی" است.

ایرانیانی که ندانسته بستایش "الله" میپردازند، نمیدانند که تازیان آنها را از یکانه پرستی و آفریدگار مهر و نیکی به بت پرستی و آیین تبهکاری و زشتی کشانده‌اند.

چهره "الله" (بت بزرگ تازیان) در "قرآن" به خوبی نشان داده شده است. سنگلیها، دمعنشیها، تبهکاریهای دلخراش و هراسناک او چنان است که به هیچ روی نمیتوان از روز آفرینش تاکنون همانند اورا یافت.

چهره او در رویه‌های آینده این دفتر به خوبی روشن شده است. "حجاج بن یوسف" در جنگ با "عبدالله بن زبیر" که در خانه کعبه پنهان شده بود، دستور داد که این ساختمان را با همه نیرو

سنگباران نمایند. به دنبال این سنگسار کعبه، دو سوم آن از بیخ و بن ویران و نابود شد و یک سوم دیگر به گونه‌ای ویرانه بر جای ماند. این ویرانه تا دیر زمان، آبریزگاه خود تازیان شده بود که باز آنرا بازسازی کردند.

در سال ۱۷۸۴ ایرانی (برابر با ۲۹۴ تازی پرستان)، "قرمطیان" (ایرانیان آزاده) از نوبه مکه تاختند و حجاج را کشتن و سپس در یازده روز "کعبه" را ویران کردند و "سنگ سیاه" را چهار پاره نمودند و در آبریزگاه جای دادند و هر چه راکه در ساختمان بود با خود به "بحرين" برداشتند.

آنها پس از در هم کوختن "کعبه" به تازیان چنین گفتند: "چون الله شما به آسمان شود و "خانه‌اش" را بر زمین بیهوده بر جای نهاد، باید آنرا ویران کرد".

آنان، جامه "کعبه" را پاره کردند و با خود برداشتند. "قرمطیان" با ریختند و دست انداختن به تازیان گفتند: "هنگامی که به خانه "کعبه" گریختید، چرا از شمشیرها در پناه نماندید؟ اگر الله یافت میشد شمارا از کوبه‌های تیغ تیز ما به پناه خود میگرفت" (۱).

"ابن جزار" مینویسد:

"یکی از قرمطیان سوار بر اسب خود به خانه "کعبه" تاختن گرفت و به درون آن رفت و به مردمی که در آنجا بودند فربیاد زد: "ای خرها، شما این خانه سنگو آجری و این سنگ سیاه را نیایش میکنید و پیشانی بر آنها می‌سایید و گرد آنها می‌چرخید و سر و کمر تکان میدهید، میدانید که رهبران دینی شما، جز اینها به شماها

۱- عزالدین ابن اثیر "تاریخ بزرگ اسلام" رویه ۶۵
خواجہ نظام‌الملک توosi "سیاست‌نامه" رویه ۳۰۸
ابوریحان بیرونی "اثار الباقيه" - رویه ۲۷۷

نمیآموزند تا سوارتان شوند . پس برای از میان بودن این خرافه
ها ، جز این شمشیر چیزی نمانده است و نمیماند " (۱) .

" قرمطیان " که گروهی ایران پرست بودند ، پیشوایی به نسام
" سعید جنابی " داشتند که از مردم " گناوه خلیج فارس " بود .
آنان هر کسی را که " مسلمان " بود ، ریشخند میکردند و از خود
میراندند . آنان هر چه " قرآن - تورات - انجیل " به دست می
آورند ، به بیابان میریختند و از میان میبرند .
از دید آنان سه تن گمراه کنندگان جهان بودند :
یک شبان به نام " موسی " - یک درمانگر به نام " عیسی " و یک
شتربان به نام " محمد "

آنان شتربان را بدنه‌ادر ، سنگدلتر ، فربیکارت و گمراه کنده‌تر
از آن دو دیگر میدانستند . (۲)

با نگرش به آنچه که فشرده و کوتاه گفته شد ، روشن میشود که این
خانه " من در آوردی " به نام " کعبه " از دیر زمان بوده و " الله "
" بت بزرگ تازیان " نیز پیش از " محمد " هستی داشته و جایش
در این خانه بوده است . افزون بر اینها ، دوبار این خانه خشت و
گلی ویران شده و از نو دکانداران دین آنرا ساخته‌اند .

بنابراین امروز کسانی که به دیدار این خانه به نام خانه خدا می
روند و به ستایشگاه بتان ، به ویژه بت " الله " و خانه‌ای ساخته
شده از خشت و گل و آجر و آهک و کاه روی می‌آورند ، بت پرستند .
به سخنی دیگر ، گل و آجر و خشت پرستنده دوبار در آبریزگاه فرو
ریخته شده است . (۳)

۱- رویه‌های دفترهای گفته شده "

۲- ابوالفضل بیهقی (تاریخ بیهقی) ، رویه ۸۴۹ - خواجه نظام

الملک توپی آسیاست نامه (رویه ۳۰۹)

۳- برای آگاهی بیشتر " واژه نامه تازی به پارسی " ما ، بخش " دینی "

را بخوانید .

ایرانی همیشه یکتا پرست بوده و به دادار یگانه و بیهمتا با ورداشته است. او از بت و بت پرستی رویگردانی داشته و دیگران را نیز به همین راه فراموشوانده است.

هرودوت مینویسد: "پارسیها هیچ پیکره‌ای برای خدا نمی‌سازند و هیچ نیایشگاه و غربانیگاه ندارند. از دید آنان چنین کارهایی نشانه روش نادانی و پیخردی است."

سیرون میگوید: " یونانیان پیکره ها و تندیسهایی بر ای خدایان خود میساختند که ایرانیان سخت آنرا نادرست و زشت میشمرند و پر شتش بتان و بر پا کردن خانه‌ای برای بتان را دور از خرد و فرزانگی به شمار میآورند از این رو خشایارشا پس از چیره شدن بر یونان ، دستور داد تندیسهای و پیکره‌های خدایان یونانی را نابود کنند و خانه خدایان را پسوزانند .

خشایارشا بر این باور بود که خداوند جهان را جای ویژه‌ای نیست و آنمی تواند او را همچون پیکره بتی در جای ویژه‌ای زندانی نماید."

بینشمندی ایرانی، خدا را در دل و همراه آدمی میداند چنانکه
مولوی، میگوید:

ای قوم به حج رفته کجا پید کجا پید

مشوقه همین حاست بیا بید بیا بید

پا حافظ میگوید:

بیدلی در همه احوال خدا با او بود

او نمیدیدش و از دور خدایا میکرد

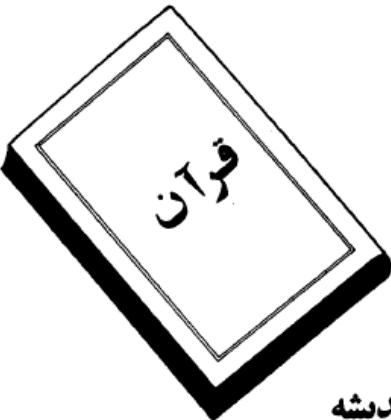
پس خانه خدا دل آنی است و ایرانی به دل که نماد پاکی و راستی و درستی و نیکخواهی است، ستایش میکند. ولی مسلمان به کعبه که از خشت و گل ساخته شده است به تبایش و ستایش میپردازد. به بین که فرق ره از کجاست تا به کجا؟

چند سنگ نیشته و نوشته از چند گفتار و کردار

از چند هزار سال پیش نیاکان سرفراز ما ، این پاک نژادان مهرورز و مهربان ، در همان هنگامی که در دیگر کشورهای جهان ، تبهکاری و آدمکشی و چباول و ستم ، بیداد میکرد و مردمان بیگناه و بی آزار و درمانده را در زیر چرخهای هراسناک شکنجهها میانداختند و ناله هایشان را به آسمان میرساندند و جانشان را با درد و رنج میگرفتند ، نیکی و نیکاندیشی و نیک رفتای را پیشه ساخته بودند و با پذیرش داداری یکتا که با نهش و با گذشت و نیکخواه است و جز بهشادی و خرمی ، آسایش و آسودگی ، آرامش و سرشادی و بهروزی آفریده های خود و جز به آبادی و آبادانی و سرسبزی سرزمینها نمیاندیشد کشوری اهورایی را ساختند که هیچگونه نشانهای از ستم و ستمکار و بیداد و بیدادگر ، ناپاک و ناپاکی ، بدسرشتی و بد سرشت ، بدی و بدرفتاری در آن نبود و در آن آلودگی وزشتی و تباہی راهی نداشت . از این رو بود که همیشه بر اهربیمن پلیدی چیره بودند و با مهر و نیکی بر جهان فرمانروایی میکردند .

ایرانیان به هر کجا که گام نهادند ، کاخهای ستم را در هم کوبیدند و پایههای نامردمی را از بین و بن کنندند و دستگاههای شکنجه هاو سنگدلیهای دزخیم روشان را از هم پاشیدند و مردم را از زیر پنجه های خون آلود خونخواران رهایی بخشیدند . آنها هر جا که مردمان ستمدیدهای در زیرفشار و آزار فرمانروایان رنج میکشیدند و ناله وزاری و موبیه میکردند و فریاد بر میآوردند و فریاد رسی نداشتند و دادخواهی نبود که به او پناه ببرند و از او باری جویند ، با آهنگی استوار به یاریشان شتافتند و بنیادرفتارهای اهربیمنی تبه کاران را به نابودی کشاندند .

نگاهی کوتاه به چند سنگ نیشته و نوشته عروش‌نگر این گفته‌هast .



کفتار و کرداری از سه آنديشه

کفتار و کردار از "محمد" و "علی" <u>هنگام پیروزیها</u>	کفتار و کردار آشور بانیهای <u>پادشاه آشور</u>	کفتار و کردار کوشش بزرگ هنگام <u>گشایش بابل</u>
<p>۱- در جنگ "خیبر" همه مردم را از دم تیغ گفراندند و از کشته ها پشت ها ساختند. در این جنگ، هزاران تن را دست و پا بریدند و در بیابان رها کردند.</p> <p>۲- در جنگ "خندق"، چند سوتن را که دستگیر کردند، گروهی را دست و دستهای را پا بریدند و به ستونها آویزان نمودند و بسیاری از بازماندگان کشته شده ها را که پیروزنان و پیرمردان بودند در بیابان رها کردند و زن و بچه ها را به بریدگی برند.</p> <p>۳- از سال چهارم تا هشتم گریز "محمد" از مکه به مدینه که تنها برای دست اندختن به دارایی یهودیان و چاپیدن کاروتها بود، به بپانه های گوناگو ن</p>	<p>۱- به فرموده "آشور" و "پیشتر" خدایان بزرگ که پشتیبانان منند، بالشکریان و اربابهای جنگی به شهر "گینا" تاختنم.</p> <p>۲- این شهر را با همه نیرو و با خشونت هر چه پیشتر و با یک شبیخون تند بسر گشودم.</p> <p>۳- پس از چیزه شدن شش سوتن از چنگکوهان و سربازان دشمن را سر بریدم.</p> <p>۴- سپس سه هزار گرفتار و دستگیر شده زندانی را زنده زنده به آتش اندختم و آنها را سوزاندم.</p> <p>۵- من نگذاشم یک تن از دست من بکریزد، همه را نابود کردم.</p> <p>۶- فرمانروایان شهر را پیش خواندم و</p>	<p>هنگامی که به آرامش به بابل در آمد، با شاهدانی کاخ شاهی را جایگاه فرمان روایی و اورونگ پادشاهی برگزیدم.</p> <p>۱- سه‌اه من به آرامی و بی آزار و جنگ به شهر در آمد.</p> <p>۲- من به هیچکس پروانه ندادم که سرزمین اکد و سومر را دچار هراس کند.</p> <p>۳- من به هیچکس پروانه ندادم که به مردمان آزار و به شهر ویرانی برساند.</p> <p>۴- من فرمان دادم که تباید هیچ خانه‌ای آسیب ببیند و نباید به دارایی کسی دستبردی زده شود و سرمایه ای بسی پرورد و چایده شود.</p> <p>۵- من نیازمندیهای مردم بابل و همه پرستشگاههای آنان را برآوردم.</p> <p>۶- من در بپیوود زندگانی همکان</p>

<p>همه مردم را به دم شمشیر دادند وزن و بجهه را به بردنگی کشانند. همه جا فرمان کشtar " محمد " به دست " علی " انجام میشد.</p> <p>۴- " علی " به فرمان " محمد " هفت سد تن از پهونچان " بنی قریظه " را که به دروغ به آنها زینهار و ینساه داده بودند، در پیک روز سربزیدند. کار سربزیدن این هفتاد تن به دست " علی " و " زبیر " انجام گرفت. در آن روز همه نشت و بیابان را ناله و فغان بجهه ها وزنان پرکرده و جزو خون در هر گوشماهی روان بود.</p> <p>شتر سال سوم گریز " محمد " از مکه به مدینه، در جایی به نام " بخزان " که تبره " بنی سلیم " بود، تازشی تند از دهانها بیرون کشیدم.</p> <p>۱۴- سرهای بزیده را به تاکهای بیرون و چادرهایشان را به آتش کشانند.</p>	<p>با دست خودم زنده نموده پوست از تن فرمانروایشان کندم و پوستش را به دیوار شهر آویختم.</p> <p>۷- از آنجا به سوی شهر " تلا " روان شدم.</p> <p>۸- در این شهر چون مردم از در نوکری و فرمانبرداری بر نیامند، به شهرشان تاختم و آنرا گشودم.</p> <p>۹- در نخستین تازش، سه هزار تن را از دم شمشیر گفراندم.</p> <p>۱۰- سپس گروه بسیار دیگری را به آتش انداختم و همه را کباب کردم.</p> <p>۱۱- آنگاه کسانی را که دستگیر کرده بودم، دست و انگشت و گوش و بینی بزیدم.</p> <p>۱۲- هزاران چشم از کاسه و هزاران زبان از دهانها بیرون کشیدم.</p> <p>۱۳- از کالبد کشتنگان، بسته ها ساختم.</p>	<p>کوشیدم و به آنها آسایش دادم.</p> <p>۷- آنچه در بابل گذشته و آنچه بر سر نیایشگاههای مردم آمدند بود، دل مرا در سیفه فشود و آざوم داد.</p> <p>۸- من بیغ بندگی نایسنده از گرد ن مردم بایبل برداشتم.</p> <p>۹- خانههای ویران آنان را آباد کردم.</p> <p>۱۰- به رنجها و بدبختیهایشان پایان دادم و آسودگی بعثانان بخشیدم.</p> <p>۱۱- پرسشگاههای آنان را که بسته بودند، باز کردم.</p> <p>۱۲- آنها بایی را که مستخوش ویرانی بودند، دوباره سازی کردم.</p> <p>۱۳- پیکره خدایان را که جایگاهشان در میان آنها بود، به جای خود از نو بزرگرداندم و در پایگاهی بلند بایدار نهادم.</p> <p>۱۴- من همه باشندگان شهر هارا که خانمان و کاشانه را رها کرده بودند</p>
<p>۶- در شبیخونی به نزد " القرده " یک تن را زنده نگذاشتند و همه مردم را با سنگلی و به گونهای ملخراش کشند و همه چیز را به ویرانی کشانند.</p> <p>۷- " محمد " در جنگ " نز زبیر " فرمان داد تا به روی نز آب بینندگان مردم ناگزیر شوند از آن بیرون آیند.</p> <p>۸- چون آب همه جا را فراگرفت و مردم ناگزیر بیرون آمدند، آنها را دستگیر کردند و به رسم تازیان و به دسته " قرآن " دست و پاهایشان را یکی پس از دیگری بزیدند و در بیابان رها کردند تا بر رنج و درد جان بدهند.</p> <p>۹- " محمد " در یکی از تازشها یعنی به کاروان " قوش " ، دستور داد در چاهابی که از آن میتوشیدند، زهر بیاشند. کاروانیان نا آگاه از زهر در چاه، از آن آشامیدند و بیشترشان با درد و رنج جانکاه مرندند. سپس آنها</p>	<p>شهر آویختم.</p> <p>۱۳- سه شوش را گشودم و همه گنجها و وزر و سیم پادشاهان گذشته ایلام را که بر رویهم انباشته شده بود، از آن خود کردم.</p> <p>۱۵- هو چه سیم وزر و چیزهای گران بها و ساختهای ارزشمند بود، به آشور فرستادم.</p> <p>۱۶- آنگاه همه پرستشگاههای ایلام و همه نیایشگاههایشان را از بیخ و بسن بر کندم.</p> <p>۱۷- همه خدایانشان را نابود کردم.</p> <p>۱۸- در درازای یک ماه و بیست و پنج روز، همه آن سرزمین را ویران نمودم.</p> <p>۱۹- و در این سرزمین شوره زار و خار بیابان پاشیدم.</p> <p>۲۰- همه پسران و دختران و خواهران پادشاهان و خانواده پادشاهی را به</p>	<p>گرد آوردم و به خانمان بزرگرداندم.</p> <p>۱۵- خانهایشان را به آنان باز دادم.</p> <p>۱۶- همه خدایان را به جایگاه شایسته خود باز گرداندم.</p> <p>۱۷- فرمان دادم که همه مردم در پوستش خدایان خود آزاد باشند.</p> <p>۱۸- فرمان دادم که از بابل تا لکد و ... همه سرزمینهایی که در آن سوی دجله هستند و از روزگاران گذشته ساخته شده‌اند، نوسازی شوند و پرستشگاههایشان را که بسته شده بود، بگشایند.</p> <p>۱۹- همه خدایان سمر و لکد را بآیین به کاخها و گوشکهای خود که " دلشادی " نام داشتند، باز گرداندم.</p> <p>۲۰- فرمان دادم که هیچکس نیایشگاهی را بیازارد.</p> <p>۲۱- من تخم دستی و مهر و زی و مهر جویی و مهر بانی پاشیدم.</p> <p>۲۲- من آرامش و آسایش و آسودگی را</p>

<p>را در چاه ریختندو " محمد" بر سر چاه رفت و گفت :</p> <p>" آیا سیراب شدید؟ "</p> <p>۹- تیره " بنی نصیر " را کشتاری سهمکین کردند و آنکه محمد فرماد داد تا همه خرامستانها را که تنها راه درآمد برای زندگیشان بود آتش بزتند و همه را یکجا بسویانند.</p> <p>۱۰- در شبیخون به کاروان " قریش "</p> <p>در جایی به نام " نخله " زن و مرد وبچه کاروانیان را کشتند. محمد که سخت در خشم بود به علی دستور داد تا چشمان " عمرین خزر " سر پرست کاروان را از کاسه درآورد و دستور پاییش را ببرغودر بیایان رها سازد.</p> <p>۱۱- " محمد " کسی به نام " محمد طلحه " را فرستاد تا خانه " شویلم " پیهودی را که گروهی در آنجا گرد آمده بودند، به آتش بکشاند. در آتش</p>	<p>آشور بردم.</p> <p>۲۱- همه فرمانروایان و هنرمندان را از زن و مرد به آشور فرستادم.</p> <p>۲۲- هیچ چهاریابی را باز نگذاشتم و همه را روانه آشور نمودم.</p> <p>۲۴- اسلام را با همه نیرو در هم کوتفت و خالک بیایان کردم.</p> <p>۲۵- کامیابی و آسودگی را از در و دشت آن سرزمین برو انداختم.</p> <p>۲۶- فریادهای شادی را خاموش کردم.</p> <p>۲۷- در یکماه و یکروز، همه این کشور را به پنهانی آن جاروب کردم.</p> <p>۲۸- آنرا از کاو و گوستنده و از نغمه و آواز و شادی و خوشلی و آسایش برای هیشه بی بجهه نمودم.</p> <p>۲۹- به فرنگان و مارها و جانوران کویر راه دادم تا سراسر این سرزمین را فرا گیرند.</p> <p>۳۰- آنرا جایگاه ددان و جانوران کوه</p>	<p>به مردم رنجیدیه ارزانی داشتم.</p> <p>۲۲- من به رنج و اندوه و غم مردمان بایان دادم و کاموا بی و کامیابی و مهر و کامیاری را پیشکشان نمودم.</p> <p>۲۴- شهرهای آباد را که ویران شده بودند، آباد کردم.</p> <p>۲۵- فرمان دادم که :</p> <p>همه مردم در اندیشه ، جا ، دین ، رفت و آمد ، آزادند و هیچکس نباید کسی را بیازارد.</p>
<p>از دست و پا بریدن، در بیایان رها کرد.</p> <p>۱۴- " کنانه بن وبیع " ، سردار دزی به نام " خبیر " ، زنی بسیار زیبایه نام " صفیه " دختر " حی بن اخطب " را داشت که محمد فریفته او شده بود. برای آنکه بتواند اورا به دست بیاورد دستور داد تا شوهرش را چهار پاره کنند. محمد همان شب کشتن شوهر، زن را به خوابگاه میکشاند و با زور با او همبستر میشود.</p> <p>این کار محمد درست وارون فرماد ها و دستورهای " الله " در " قرآن " خود او بود که میکوید تباشد با هیچ زنی پیش از آنکه چهارماه و ده روز بگذرد، آمیزش جنسی نمود (سوره ۲۲۴ آیه ۲۲۴)</p> <p>۱۵- " حسنی القریظی " ، زنی بود که سنگی به سوی محمد پرتاب کرده و به اون انسزا گفته بود. محمد پس از آمدن</p>	<p>بپراکندم.</p> <p>۲- آنچه دراین شهر های باز یافتم، با خود برمد.</p> <p>۳- و به دنباله خود جز ویرانی و بد بختی باز نهادم.</p> <p>گفتار و کردار بخت نصر پادشاه بابل</p> <p>۱- به شهرها تاختم و همه جا را بسیه دود و آتش کشاندم.</p> <p>۲- فرمان دادم که سه هزار چشم از کاسه در آرند.</p> <p>۳- دستور دادم تا سه هزار پا را بشکنند و جدا کنند.</p> <p>۴- با دست خودم ، چشم فرمانده دشمن را از کاسه در آوردم.</p> <p>۵- هزاران دختر را زنده زنده در آتش سوزاندم.</p>	<p>خواهد گشود. مردم پیوسته شما را دوست خواهند داشت و در دشواریها به یاریتان خواهند شتافت.</p> <p>(نوشته هرودوت و گزینفون)</p> <p><u>کوش بزرگ از نیگاه پیهودیان</u></p> <p>هنگامی که کوش بزرگ بر بابل چیره شد، فرمان داد بیش از چهل هزار پیهودی را که به بریدگی به بابل آورده بودند و برای هراساندن آنها، شیر خواره ها را در آب جوش میانداختند و بچههای خردسالشان را سر می بریزند، از نوبه سرزمین خویش باز گردند.</p> <p>کوش بزرگ همه نیازهای زندگانی آن را فراهم نمود و با ارج نهادن به همه آنها، روانه " اورشلیم " کرد.</p> <p>از این رو دفتر دینی پیهودیان به نام " اشعیای نبی " اورا پیامبر خواند</p>

<p>به مکه ، اورا دستگیر میکند و سپس در برابر چشمان مردم ، دستور میدهد تا نخست دست و پایش را یکی پس از دیگری ببرند و پس از نیمروز رنج دادن ، گردن اورا بزنند .</p> <p>۱۶- در جنگ بدر ، به پیشنهادیکی از نزدیکانش به نام " حباب منفر " همه چاهای آب را بران میکنند .</p> <p>۱۷- هنگامی که " عقیة بن ابی محط " از سرداران دشمن در جنگ بدر ، به دست محمد دستگیر میشود ، محمد دستور میدهد بیدرنگ گردن او را از تن جدا نمایند . او فریاد میزند تو که پیغمبر خذابی ، بگو فرزندانم را چه کسی سرپرستی خواهد کرد ؟</p> <p>محمد پاسخ میدهد :</p> <p>" فرزندانت به جهنم "</p> <p>۱۸- محمد همه آنها را که به دشمنی با او سرودهایی داشتند ، فرمان داد</p>	<p>ع-هزاران پس را در آتش کباب کرده سوزانند .</p> <p>۷- چنان خانه ها را در هم کوبیدم که دیگر بانگ زندهای از آنها هیچگاه بر تغیزد .</p> <p>۸- هیچ خانهای نماند که ویران نکرده باشم .</p> <p>۹- هیچ شبری نماند که خانهای در آن باز بماند .</p> <p>۱۰- خانوادهای بازماند که به ناله واشگد و زاری بنشیند .</p> <p>۱۱- من دشمنانم را به خواری وزاری و پستی کشاندم .</p> <p>۱۲- به شکست خوردنگان هیچگونه نلسوژی روانداشتم . همه را از دم شمشیر گرفتارندم .</p> <p>۱۳- من در همه سرزمینها تخم ترس و هراس و بیم یاشیدم .</p>	<p>و رهایی بخش یهودیان نامیده . در این دفتر چندین آمده است :</p> <p>" بیوه ، خدای یهودیان ، اورا بر گزید تا نادگستری را با مهر و دهش همراه نیکها و زیباییها در سر زمین ستمکاران بگشتند و به مردمهیگناه و رنجیده و سمعکش ارزانی دارد . او را برگزید تا ستم پیشگان را به کیفر رساند و زشتیها و بدیها و پلیدیها را از میان بردارد . او پیامبر منست که چوبنستی مرا در دست دارد .</p> <p>(بخش ۴۱- بندهای ۱ تا ۳ بخش ۴- بندهای ۲۸ و ۲۹ - بخش ۴۵- بندهای ۱۲- ۱۴- ۱۶- بخش ۴۶- بندهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ - بخش ۴۸- بندهای ۱۴ و ۱۵)</p> <p><u>فرمان کوش بزرگ در سارد و بابل</u></p> <p>۱- کوش بزرگ پس از کشته شدن</p>
<p>تا سوهایشان را با خنجر در جلوی همه از تن جدا نمایند .</p> <p>۱۹- " علی " در جنگ " نپروان " ، بیش از چند هزار تن از پیروان خود را که زیر سرپرستی " عبدالله سبا " بودند ، در آتش انداخت و زنده زنده سوزانند .</p> <p>۲۰- " علی " چند هزار تن از مردمی را که " خوارج " نام داشتند ، بگونه باور نگرفتند کشtar کرد .</p> <p>۲۱- لایتیم سختی از پیروندی باخته اش " خینی " در باره او که گفته همه آخوندها میباشد و در همه نوشتهها به گستردگی آمده است :</p> <p>" روز خوارج ، روزی است که امیر المؤمنین سلام الله عليه ، شمشیر ش را کشید و این فاسد ها را مثل غدمهای سلطانی درو کرد و تسلیمان را اکشت . آن روز ، روز یوم الله بود . روزهایی</p>	<p><u>چند سنگ نبشه دیگر از پادشاهان</u> <u>آشور و بابل</u></p> <p>۱- هزاران زبان از شکست خوردنگان و خانوادهای آنان بیرون کشیدم .</p> <p>۲- پشتهای فراوان از سو بربند ها در همه جا انباشتم .</p> <p>۳- هزاران زن و مرد و کودک را به آتش سپردم .</p> <p>۴- کود کان دستگیر شدگان را به آتش انداختم .</p> <p>۵- دستگیر شدگان را با دست خود کور کردم .</p> <p>۶- خالک سرزمینشان را به تبوره کشاندم و نفعه بوندگان را در آن برای همیشه خاموش گردانیدم .</p> <p>۷- همه نایاشکاهیان را در هم کوبیدم و به ویرانهای برگرداندم .</p>	<p>" بلشمر " پسر پادشاه بابل در جنگ با ایرانیان در بخش کنه شهر ، بر آشتفت و آزرده شد و بیدرنگ مستو ر داد تا در بار پارس و همه سپاهیان ایران سوگوار شوند .</p> <p>هروdot مینتویسد که این راه مردی و کار ارزشنه کوش ، شگفتی و ستایش جهانیان را بر انگیخت .</p> <p>۲- " کروزوس " ، پادشاه " سارد " چون از کوش بزرگ شکست یافت ، از سپاهیان خواست تا هیزمها را بسے انباشند تا خود و همه خانواده های خود را آتش بسوزاند . او از ترس آزار و شکجه ، میخواست خود و خانواده های را نابود کند .</p> <p>کوش بزرگ به هنگام سر میرسد و او هنوز پایی بر آتش نباشد بود که کوش از اسب پیاده میشود و اورا در</p>

<p>که خدای تعالی برای تدبیع ملتها به آنها زلزله وارد میکند ، سیل وارد میکند ، توفان وارد میکندو خلاصه به مردم شلاق میزند که آدم بشوید . اینها روز خداست و چیزهایی است که به خدا مربوط نمیشود . ۱۷ شهریور ماه ۱۳۵۸ برابر با ۱۳۶۷ تازیان و تازی پرستان - در شهر کوم (قم) .</p> <p>۲۲ - "علی" در بهار سال ۱۹ گریز "محمد" از مکه به مدینه که فارس و کرمان به هم پیوسته بودند و بـ تازیان پیکار میکردند ، لشکری به سرداری "زیادین ابیه" فرستاد تا کشتار نمایند . تازیان مردم این دو شهر را کشتند و بسیاری از زن و بچه ها را به بردنکی برداشتند . "علی" با دیدن آنها ، دستور داد آنها را میان سربازانش بخش کنند .</p> <p>۲۳ - در تابستان همان سال مـ مردم نیشاپور از پرداخت باج و خراج ، سر باز زندد . "علی" به دوفروند خود "حسن" و "حسین" دستور میدهد تا نیشاپور رفته ، مردم را سرکوب نمایند . فرزندان "علی" بسیاری از مردم نیشاپور را کشتند و بسیاری را دست و پا بریدند .</p> <p>۲۴ - "یعقوبی" تاریخ نویس بسیار سرشناس در دفتر خود در باره کشتار "علی" مینویسد که دستورهای او انجنان هراس انگیز و سمناک بودند که در پندران نمیگنجند . او مینویسد که "علی" در یک تاز ش گروهی را آتش زد و زنده زنده سوزاند و دستهای را در میان دود خفه کرد و بسیاری از مردم را انکشтан دست و پا برید و دیوارها را بر سر گروهی دیگر فرود آورد و آنها را به گونه ای دلخراش کشت (پوشینه ۲-برگ ۱۳۸-۱۳۷) .</p>	<p>۷ - هر چه زر و سیم و ساختارهای بـهـ دار بود ، به کشوم فرستادم و مردم را از هستی زددم . ۸- هیچ شکست خوردهای نمی باشد نیکر کمر راست کند . من آنچنان بر آنها تاختم که همیشه خوار و پست و ناتوان بمانند .</p> <p>۹ - خدایانشان واکوپیدم و پرستگاه هایشان را به آب بستم .</p> <p>۱۰ - فرمان دادم زنان را به بردنکی ببرند .</p> <p>۱۱ - از سرزمینی آباد ، کویر و پیرانه . ای ساختم که نیکر جای هیچ جاندار و باشندگان نباشد .</p> <p>۱۲ - خلاک شهر شوشان و ماداکتسـ را به آشور بردم و در درازای چند روزه همه جا را جاروب کردم .</p> <p>۱۳ - شهرهای آن کشور را چنان کردم که تنها جای ماران و جانوران ببابان</p> <p>باشد .</p> <p>۱۴ - برای شادی خدایان ، همه خانواده شاهی و همراهان را کشتم .</p> <p>۱۵ - در همه سرزمینهایی که بر آنها چیره شدم ، نشانی از آبادی بر جای نهادم .</p> <p>در باره پیهودیان ، از "تورات" -</p> <p>دفتر دوم : تاریخ ایام باب ۳۶</p> <p>اپادشاه کلدانیان ، جوانان را در نیایشگاه ایشان به شمشیر بکشـت . آپر جوانان ، دوشیزگان ، پسران و ریش سفیدان گذشت نکرد . آ او همه آوندهای خانه خدا را از بزرگ و کوچک ، کنجهای خانه خدا ، پادشاه و سرورانش را به بابل برد .</p> <p>کریه میافتند و بیدرنگ دستور میدهد که جلوی هر گونه ستگری و بیداد و آزار به دیگران گرفته شود .</p> <p>فرمان داریوش بزرگ در کار ساز</p> <p>در "کارتاز" روال بر این بود که مادران زیر فشار پدران دیندار نادان ناگیر بودند بچه های خردسال و شیر خواره خود را بروی دوست بست بزرگ و سرشناس و بلند آوازه "مولوخ" ، خداوند آن سامان که به سوی جلو باز بود ، بگذارند . آنگاه در زیر این دو دست آتش بر میافروختند تا بچـه کباب و سوخته شود و بدینگونه هراس آور و ترسناک ، کربانی (غربانی) آخوند . را به بست بزرگ پیشکش میکردند . داریوش بزرگ پس از آگاه شدن به این تپه کاری دلخراش و پلیدی و دیوانه</p>
---	--

۲۵-در "مرج الذهب" آمده است که "علی" در یک روز دو هزار و پانصد تن را که مردم تیره "ارد" بودند، به گونه‌ای باور نکردنی کشت. این کشтар آنچنان سهمناک بود که دیگر کسی باز نماند که با دیگری همدردی نماید.
(بوشینه ۱-برگ ۷۲۹) .
۲۶- "علی" در تازش به دزی، "عبد الله خضرمی" و هفتاد تن از پیاران او که در دز بودند، آتش زد و آنها را زنده سوزاند.
۲۷- سوپرینتیهای "علی" آن اندماجه فراوان‌نگه نمیتوان همه آنها را بازگو کرد. تنها بمنه است که گفته شود که او از بریدن سر زن‌مانند جنسی القیرطی تا پیغمبر هشتاد و نود ساله ای چون "مرحبا" و "عمرین عبدوود" سر باز نزدیه و با سنگلی، روز و شب به بریدن سر و گردن بیکناهان میگذراند.

۴- او خانه خدا را بسوزانید.
۵- او دز "اور شلیم" را نابود کرد.
۶- او همه کاخها و کوشکها را بسے
آتش کشانید و سوزاند.
۷- همه چیزهای گرانبها را از میان
برد.
۸- مردمان را به بردگی برده که تا
زمان پادشاهان پارس، بمنه بودند.

بازی بیخودان، دستور داد جلوی آن گرفته شود .
در "کارتاز" سکها را میخوردند،
داریوش بزرگ فرمان داد که جلوی آن نیز گرفته شود .

اندرز سفرات به کریتوبولوس

ای کریتوبولوس، تباید ننگ داشته باشی که از پادشاهان پارس پیروی کنی . زیرا آنها : دانگر، مهربان ، مهر ورز و یا گشت و با رفتارهای مردمی میباشند .
این هنر بزرگ همه ایرانیا ن است .

یک سخن

آنچه گفته شد ، تنها نمونه های کوچکی بود که در این دفتر به میان آمد . این دیگر ایران پرستان هستند که باید خود به داوری به نشینند تا پی ببرند که ما ایرانیان چه بودیم و چه شدیم ؟ چگونه آینهای مردمی در کشور ما به سندلیها و کشتار که برخاسته از دین و کیش تازیان است ، برگشته و تبهکاری و تباہی جایگزین مهر و مهر ورزی و دوستکامی و راستی و درستی شده است .

هم میهن ایران پرست :

آیا به راستی زمان آن نرسیده است که به خود آییم و این آیین نامردمی را به دور افکنیم و همچون بزرگان نیک اندیش و سر مهر و نیاکان آزاده و آزاد منش خود بیندیشیم ؟
نباید فراموش کرد که مافر زندان پاک نژاد پاک نهادان و نیک سرستان والاتباریم که چنین در لجنزار اندیشه های آلوده تازیان فرو رفته و بدمام گشته ایم . ما از نژادی گهر بار ویا ک برخورداریم . پس ننگ ایرانی نژاده است که بردنگی تازیان آمکش و ستمکار و بیابانی را بکند . تازیان مشتی بیابانی بی فرهنگند و ما فرزندان اندیشمندان و بزرگان با شکوهی که جز در راه راستی و درستی و مهر ورزی گام برداشتند .
ایرانی تبار دارد و تازیان پدر و مادری شناخته شده تدارند . در

ایران زن به پادشاهی میرسید و تازیان آنرا زنده به گور میکرند
زیرا او را مایه ننگ خانواده و خاندان میدانستند. ایرانی با
شکست خوردن مهر میورزید و تازیان دست و پا میبریدند و
گردن میزندند. ایرانی یکتا پرست بود و هست و آنها بت پرست
و سنگ پرست و دیوار پرست (الله- بت بزرگ تازیان- سنگ
سیاه - در و دیوار خانه کعبه) .

ایرانی به خود آ و به شکوه و مردمی بودن و مهر ورزی گذشته خود
برگردتا با فرهنگ پر فروغت در پنهان گیتی بدرخشی و پای
بر تارک جهان بنھی .

تازی پرستانی که امروز بر کشور جم و دارا به فرمانروایی رسیده
اند، فرزندان درستکار و پیماندار پیشوایان تبهکار خود میباشند
که یک گام وارون دستورها و فرمانهای کیش بیابانی اسلامرفتار
نکرده‌اند.

نگاهی کوتاه به آنجه که در این سالها کردند ، به خوبی نشان
میدهد که با درستکاری ، پا جای پای پیشوایان تازی نهاده‌اند.
آنچه را که تازیان در تازش نخستین خود به ایران زمین با
ایرانیان کردند ، اینان به خوبی از انجام همه آنها در همین
سالها بر آمدند.

سخنानی چند از بزرگان ایران زمین

در سنجش با اندیشه و کردار تازیان

کوش بزرگ میگوید (نوشته گزندون) :

- من همیشه خواهان بول و دارایی بوده‌ام ، ولی همینکه آنها را به دست می‌آوردم ، به نیازمندان و دوستان نیازمند میدادم .چه سرما یه ای بالاتر و بهتر از مهر مردمان و همدلی و هم پیمانی دوستان . من کرد آوردن دارایی را خوشبختی و پیروزی تعیدانم . کسی که بتواند نیازها را برآورده نماید ، خوشبخت است .

"الله - بت بزرگ تازیان " چنین میگوید:

" آنچه الله از اموال مردم این سرزمین به رسول خود غنیمت داده ، متعلق به الله و رسول و خوبشاوندان رسول است . آن چیزهایی را که الله از مال دیگران به غنیمت عاید پیغمبر خویش کرد از آنهایی است که اسب و شتری تاختند .
" قرآن - سوره ۵۹ - آیه‌های ۶ و ۷ "

" ترا از غنیمتها پرسند . بگو غنیمتها از الله و پیغمبر است .
بدانید که هر چه غنیمت گیرید پنج یک آن از الله و پیغمبر و برای خوبشان اوست .
از آنچه به غنیمت گرفته‌اید حلال است و پاکیزه ، بخورید .
" قرآن - سوره ۸ - آیه‌های ۱-۴-۶۹ "

سنگ نیشته‌ای در بیستون از داریوش بزرگ:

منم داریوش ۰۰۰

من بر سراسر بیست و سه کشور پادشاه هستم.
 اهورا مزدا هماره مرا یاری کرد. زیرا من پیمان شکن نبودم. از دروغ
 و ستم رویگردان بودم. دروغگو و ستم پیشه را دوست نمیداشتم.
 خانواده من کا را نیک به انجام رساندند، به یاری مردم کشور م که
 غانون شناسند، و برای آنکه دروغ و بیدادگری و ستم را برآفکندند.
 توای کسی که در آینده در اینجا پادشاهی خواهی کرد، دروغگو
 و سرکش را میپرور. من برابر راستی و درستی فرماندهی کردم کسی
 را نرنجانید و فرماندار ستم پیشه را واندم. من فریبکار و ستمگر
 نبودم. باراستی و دادگری پادشاهی کردم و آنها را در سرمینیم
 گستراندم.

"الله - بت بزوگ تازیان" در "قرآن" چنین میگوید:

"تنی را جز به حق نکشید. وی را سلطی داده ایم که در کشتستان
 زیاده روی نکند" "سوره ۲۱- آیه ۳۲"

"شان بودید که آنها را کشید بلکه الله ایشان را کشت. الله بود
 که آنها را هدف گرفت و نابود کرد." "سوره ۸- آیه ۱۴- ۱۶"

"شرکان را هر جا یافتد، بکشید و اسیر شان کنید و به کمندان
 کنید و برای دستگیر کردن آنها در کمینگاهی بنشینید"
 "سوره ۹- آیه ۵"

"آنها دست به نیرنگ زندند، منهم به آنها حقه و مکر میکنم"
 "سوره ۸۶- آیه ۱۵- ۱۶"

سنگ نبشته آرامگاه داریوش بزرگ :

" خدای بزرگ است اهورا مزدا که این دستگاه بزرگ و شکرف را آفرید
که شادی را آفرید ، که شادی را برای مردم آفرید ، که دانایی
و توانایی را به داریوش شاه ارزانی داشت .

داریوش شاه میگوید : به خواست اهورا مزدا من چنینم . من
دوستدار نیکی و راستیم . من بدی را دوست ندارم . پسند من
نیست که زبردستی با زبردستی به ناروا رفتار نماید . آنچه
درست است ، پسند منست . من پیروان دروغ را دوست ندارم .
من تند خو و کینه جو نیستم . آنچه مرا خشمگین میکند ، نیرویم
را بر آن میگذارم تا مرا از آن بازدارد . من بر تندیهای خود هماره
چیره هستم . هر کس تلاش کند ، فراخور کوشش پاداش میدهم .
و هر کس لغزش نماید ، به گناهی که کرده است ، آگاهش میکنم .
پسند من نیست کسی به کسی بدی نماید . همچنین پسند من
نیست که آنکه بدی کرده است ، به زشتی کارش آگاه نشود .
آنچه کسی از دیگری بگوید ، باور نمیدارم و مرا خرسند نمیسازد
مگر به پیروی از دستور نیک و آگاهی درست . آنچه کسی پسرای
دیگران انجام میدهد ، من از آن خرسندم . خشنودی من بزرگ و
دلنشین است و از آن کار نیک خوشدل و کامروا به .

خواست من نیکی است و جز به آن نمیاندیشم و جز آن نمیکنم .
فرمان من این است : در آنچه من کرد هم که تو خواهی دید خواهی
شنید ، چه در میهن و چه در میدان چنگ ، نگاه کن به توانایی من
و به دانایی من . من این خوبیها را دارم که بدانم چه . کسی
را دوست بدارم و چه کسی را دشمن . من همیشه به کارهای نیک
میاندیشم .

آنچه فرمان اهورا مزداست انجام بده که راه درست را به تونشان
میدهد . زور و آزار را هیچگاه به کار مبر . "

"الله - بَنْ بِزُوْكَتَازِيَانْ" در "قرآن" چنین میگوید:

"چون باعث خشم ما شدند از آنها انتقام گرفتیم و همکیشان را غرق کردیم." سورة ۴۲- آیه ۵۶
"روزیکه سختی بزرگ را پیش آریم که ما انتقام جو هستیم. چون گناهکار بودند هلاکشان کردیم." سورة ۴۴- آیه ۱۶ و ۳۷

"چه بسیار دهکده ها و شهرها که از فرمان الله و پیغمبرانش سرباز زندند و به حساب آنها رسیدیم به سختی و عذابی زشت کردیم." سورة ۶۵- آیه ۹

"شودیان و عادیان حادثه ویران کننده را تکنیب کردند. شودیان به صیحه خارق العاده هلاک شدند، اما عادیان به باد و توفانی که الله هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنها گماشت، هلاک شدند." سورة ۶۹- آیه ۲ تا ۸

"بگیریدش و به زنجیرش کنید. آنگاه به جهنمش ببرید. سپس به زنجیری که طول آن هفتاد ذرع است در آورید که او به اللهم بزرگ ایمان نداشت." سورة ۶۹- آیه ۳۶

"اگر پیغمبری بعضی گفتوها را به ما نسبت میداد، او را بشدت میگرفتیم و شاهرگش را میبریدیم." سورة ۶۹- آیه ۴۴- ۴۶

"به سبب خطاها یشان غرق گشتند و به جهنم شدند." سورة ۲۱- آیه ۲۴

بزرگواری و رادی آریایی :

"گزنفون" در باره کوش بزرگ در دفتر پنجم - بخش یکم خود چنین مینویسد :

"کوش بزرگ پس از چیره شدن بر آشور، زنی به نام "پان ته آ" که در زیبایی همانند نداشت و یکتا و بیهمتا بود و همه سپاهیان را فریفته غشنجی و خوشگلی خود کرده بود ، برای کوش آوردنند تا همچون پروه جنگی از آن او شود و با او همبستر گردد.

این زن شوهری به نام "آپراداتس" داشت که از سرداران آشور بود. کوش فرمان داد تا زن را دور از آسیب و دست درازی دیگران در جایی پاسداری شده ، نگهداری کنند تا همسرش برای بردن او بباید. هر چند دیگران به ویژه "آراسپ" ، دوست بسیار نزدیک کوش و رایزن او که نگهبانی زن به او سپرده شده بود ، از زیبایی زن سخن گفتند و از کوش خواستند که برای یکبار هم که شده است اورا ببیند ، کوش با خشم روی برگرداند و گفت :

"من نمیخواهم این زن را ببینم، زیرا او شوهر دارد و باید اورا به همسرش برگرداند. دست درازی به زن مردم ، پستی و فرومایگی است که از ما ساخته نیست ."

سپس کوش به آراسپ و دیگران چنین میگوید :

"خواهید دید که از پس دادن این زن به شوهرش ما چه سودهایی خواهیم برد" .

هنگامی که آپراداتس پیغام شکوهمند کوش را شنید که برای بازیس گرفتن همسرش که به خوبی از او نگهداری شده است ، بباید ، آن چنان شیفته و فریفته رادی و مردانگی کوش بزرگ شد که یکسره نزد او آمد و از سو سپردهگان او شد.

کوش بزرگ رادی را به والایی رساند و این سردار دلیر را از یاران خود کرد و فرماندهی گروهی را به او سپرد ."

سخنानی از اتوشیروان دادگر

" پاک یزدان یار ماست و گیرنده نست ما . با سپاس از اهورامزدا ،
همه کارداران و لشگریان و پیشکاران ما باید هماره رفتارهای مهر
آمیز و دادگرانه و با دهش با مردم ایران زمین و آنانی که در کشور
ما بیگانه‌اند ، داشته باشند ."

مردم ایران زمین باید بدانند که بارگاه ما به روز و شب بر هر کس
گشاده و گوش ما برای شنیدن گفته هر کس و هر دادخواهی باز است .
اگر به خواب یا بیداری ، چوکان یا به نجیر گاه باشیم ، اگر بر
خوشی یا در بیماری ، راه مردم باز است . مبادا کسی یا دلی در د
مند بخسبد که از درد و رنج او بر من گزند آید و آفریننده روشنایی
از من باز پرسد . آنگاه دلم روشن است که رنج ستمدیدگان بکسلم .
پیشکاران من ، دستور بزرگ زردشت را پیوسته شیوه زندگی خود
باید داشته باشند : پندار نیک - گفتار نیک - کردار نیک ، تا
لشگر اهربیمن همیشه در ناتوانی خود بماند"

" الله - بت بزرگ تازیان " در " قرآن " چه میگوید :

" ما انسان را به حقیقت در رنج و مشقت آفریدیم تا روز و شبی
را بی غم و اندوه و درد و بلا به سرتبرد و به آلام و امراض و زجر
و پریشانی عمر بگذراند " سوره ۹ - آیه ۴ "

" الله " به فرشتگان و حیکرده من با شایم . همانا ترس در دل
کافران میافکنم تا گردنها یا شان را بزنید و همه انگشتها یا شان را یکی
پس از دیگری ببرید " . سوره ۸ - آیه ۱۲ "

" شهری که امن و آرام بود و روزیش فراوان ، چون منکر الله شدند
پرده گرسنگی و ترس بر آنها کشاندم تا در عذاب باشند "
سوره ۱۶ - آیه ۱۱۲ "

ددمنشی تازیان :

"محمد" دستور میدهد تا شوهر زنی به نام "سفیه" را چهار پاره کنند و درست در همان زمانی که کالبد پاره پاره شوهر در روی زمین فرو رفته در خون بود، زن او را به زور به رختخواب میکشد و با او هم خوابه میشود.

این زن، همسر سردار دش "خیبر" به نام "کتانه بن وبیع" بود که چون زنی زیبا داشت، کشته شد تا "محمد" با او همپوشاند.

" ریحانه " زن زیبای دیگری بود که " محمد " میخواست به
کونهای که شده است ، اورا به رختخواب خود بکشد . از این رو با
بیشمرمی و سنگدلی دستور داد تا شوهرش را در جلوی چشم‌مان و
بکشند و پس از آن در همان زمان اورا به بستر خود برد و با این
آن سیحاه و نی بمند همچوایه شد " .

دو گوپرت رن ، دانشمند و نویسنده بزرگ ، در باره این دو تپه کاری " محمد" مینویسد که چنین روش دعمنشانه ای که هیچ یوی از مردمی و رادی نبرده است ، در میان تیرمه های بیابانی و درنده هم یافته نمی شود .

بیینیم "قرآن محمدی" چه میگوید:
"نکاح زنان شوهر دار بر شما حرام شد مگر آن زنانی که در جنگها
به غنیمت گرفته اند" سورة ۲۴- آیه ۴

"هر کس نتواند زن آزاد بگیرد، برای رفع عزوبیت میتواند با
ذنی که مالک شده است همبستر گردد".
"سوره ۴- آیه ۲۵"

رفتاری از شاپور دوم ساسانی :

شاپور دوم ساسانی در جنگ با رومیان و چیره شدن بر آنها، زنی بسیار زیبا که همسر " گروگاسیوس " ، رایزن بلند آوازه و سرشناس رومی بود ، نیز دستگیر میشود . این زن را که از بیم دست درازی ، سخت به خود میلرزید ، به نزد شاپور میآورند . شاپور اورانوازش و مهر میدهد و پیمان میبندد که در زینهار است و هیچکس رایارای آن نخواهد بود که به او دست درازی نماید تا شوهرش برای باز پسین گرفتن او بباید .

شاپور به همسر این زن پیغام میفرستد تا برای بردن همسر خویش بباید . " گروگاسیوس " هنگامی که برای بردن همسر میآید ، برداشت و پای شاپور بوسه میزند و اورا از اینهمه بزرگواری و رادی ستایش میکند .

شاپور همچنین فرمان میدهد که هیچکس نباید به دختران ترسایی که بیم دست درازی به آنان میرفت ، آسیبی برساند .
این دختران ترسایی دختران دینی کلیسا بودند .
شاپور فرمان نیز داد که هر کس در انجام باورهای دینی خود آزاد است و هیچکس نباید جلوی نیایشہای دینی دیگری را بگیرد .

فرمانهایی از سوی " الله " در انجام تبهکاری :

" ای پیغمبر ما همسران ترا که مهرشان را داده ای و آنکه معلوک تست والله به تو غنیمت داده است ، به توحلال کردیم "
سوره ۳۳- آیه ۵۱ "

" هر که جز اسلام دینی جوید ، از او پذیرفته نیست ."
سوره ۳- آیه ۸۵- ۹۰ "

" کافران را بکیرید و انگشتانشان را ببرید و آنان را بکشید "
سوره ۴- آیه ۸۹- سوره ۸- آیه ۱۲۶ "

سخنایی از کوشش بزرگ در بستر مرگ

دوستانم هماره برای نیکی‌هایی که به آنان کردم خوشبخت بودند.
پیش از من، میهنم کشور گفتم از آسیا بود و اکنون شهبانوی
آسیاست. هیچگاه خودپستی و خودخواهی و شادی بیش از اندازه
به خود راه ندارم. اکنون که به پایان زندگیم نزدیک میشوم بسیار
خوشبختم که میهن و دوستان و فرزندان و مردم کشورم را سفرماز
و شاد و آسوده می‌بینم و می‌گذرم.

من در میهنم خوگرفته‌ام که ببینم که نه تنها برادر کوچک به
برادر بزرگتر خود گذشت میکند و ارج مینهند که در میان هم‌شهریها
هم کوچکتر، بزرگتر را در راه رفتن، نشستن و سخن گفتن بر خود
پیش بداند.

به شما ای فرزندانم از کوکی هماره آموخته‌ام که پیرمردان را گرامی
بدارید همانگونه که کوچکترها باید شما را گرامی بدارند.

راهی برگزینید که همیشه برابر غانون و خوروش ما باشد.

توای کمبوجیه: فراموش مکن که پاسداری از پادشاهی بداشتمن
چوبستی فرمانروایی نیست. بزرگترین نگهبانان و راستین‌ترین
پاسبانان پادشاهی، دوستان یکدل و همراه و با پیمانند.

این را هم بدان که پیمان دوستی، نهاد آدمی نیست، زیرا اگر
چنین بود، باید مانند دیگر فروزمهای آدمی در همه مردم یافت شود
که چنین نیست. پس بر هر کس است که خود دوستان را برگزیند و با
آنها همدل گردد. به دست آوردن دوست با زور انجام پذیر نیست.
زیرا پیمان دوستی، بار و بر نیکی و مهر است. مهر بورزید تا
دوستان برگزیده داشته باشد.

ای فرزندانم: شما را به خدا و میهنم سوگند میدهم که اگر می‌
خواهید مرا از خود خشنود سازید، با هم مهربان و خوب باشید.

آیا پی برده‌اید که روان کشته شده‌ها چه رنج و شکنجه‌ای به کشندگان خود میدهند؟ پس هیچگاه دست به خون کسی آسوده نسازید، کاری مکنید که وارون پاکی و دادگری باشد از مردم و از فرزندان آینده بترسید. اگر کارهایتان بادادگری برابر است، شما نیرومند و توانا خواهید بود، وگرنه به باور مردم بر خود آسیب رسانده‌اید. راستی کیست که با همه نیک خواهی بتواند بپذیرد که شما نیکید و خوب، ولی هر روز گواه بیدادگریهای شما باشد؟ کسانی را پیروی نمایید که راهشان را خوب رفته‌اند. اگر چنین کنید، خود مندید.

ای فرزندان من: چون در گذشتم، کالبد مرا در تلا و نفره و در ذر و سیم مگذارید. مرا زود به خاک بسپارید. راستی چه چیز به از آن است که کالبد با این خالکه بهترین چیزهای زیبا و خوب را به بار می‌آورد و می‌پرورد، آمیخته شود؟ من چون همیشه دوست مردمان بودهام، خود را خوشبخت میدانم که همچون دیگران باشم.

پارسیها و همدلان مرا دور گو من گرد آورید تا به من شادباشها بگویند که از این پس در آسودگی و آرامش و دور از نشانه‌های بدی خواهم بود.

یادتان باشد که اگر می‌خواهید به دشمنانتان زیان برسانید، در باره دوستان از هیچ نیکی و مهربی دریغ نورزید. (فسردهای از نوشهای گزنه‌گون در باره واپسین دم کوش بزرگ)"

سفارشیات "الله" به "محمد":

"تا روز قیامت میان آنها کینه ورزی و دشمنی افکنیم"
"سوره ۵- آیه ۱۴ - ۶۴"

"کسی حق ندارد پس از پیغمبر ، زنان او را به نکاح در آورد"
"سوره ۳۳-آیه ۵۲"

"ای پیغمبر چرا چیزی را که الله به توحال کرده حرام میکنی و
خشنودی همسران را میجویی" "سوره ۶۶-آیه ۱"
"ای پیغمبر با کافران جهاد کن، به آنها شدت عمل نشان بده"
"سوره ۹-آیه ۷۲"

"ای پیغمبر ، مومنان را به جنگ ترغیب کن"
"سوره ۸-آیه ۶۵"

"ای پیغمبر ، خودت را بر همخواهی شدن با زنانیت ناراحت نکن
زیرا لازم نیست نوبت را رعایت کنی . هر یک را که مایلی به بستر
خود ببیار و هر که را خواستی کنار بگذار . بر تو ایرادی نیست . آزادی
و اختیار کامل داری در داشتن و ترک آنها . برای آنها نیز همین ترتیب
بهتر است ." "سوره ۳۳-آیه ۵۱-۵۲"

"اگر از شما کناره نکردند و اطاعت عرضه نداشتند، هر کجا آنها را
یافتد، بگیریدشان و بکشیدشان که شما را بر آنها تسلطی آشکاردادیم"
"سوره ۴-آیه ۹۱"

"الله وعده خویش با شما راست کرد آندم که به اذن او کافران را
بکشید" "سوره ۳-آیه ۱۵۱-۱۵۲"

"از زنان شما ، آنها که از حیض شدن نومید شده‌اند اگر مشکوك و
دوبل شدید و نیز آنها که حیض فشده‌اند ، عده‌شان سه ماه است"
"سوره ۶۵-آیه ۴"

"چون به کافران برخور دید گردنشان را بزنید و انگشتان دستها و
پاهایشان را ببرید" "سوره ۴۲-آیه ۴ سوره ۲-آیه ۱۹۱"

پایان سخن

بیگمان خواننده گرانمایه با نگرشی ، هر چند گذرا و تند بر رویه های پیشین این دفتر که از گفتنیها یک در هزار است ، به خوبی به این آگاهی دست یافته است که چه گوهرهایی را ازست داده و چه سفال شکسته هایی را خریده ایم و از چه آب گوارا و زلالی چشم پوشیده و در لجنزار فرو شده ایم .

اینک با تو ایران پرست فرزانه است که هم میهنان خواب آسود را بیدار کنی وزهری را که سده هاست در جان و روان و قوش دویده واورا بیمار کردیهاند ، درمان نمایی و با نشان دادن آنچه که سالهای دراز از او پنهان کردیهاند ، او را به خویشتن خویش برگردانی و به نژاد ، بن ، ریشه ، گذشته و فرهنگش برگردانی .

ما در این دفتر ، تنها گوشه هایی از فرهنگ ایران زمین رانمایانده ایم که دانه های بارانی در برابر دریای بیکرانی بیش نیستند . در برابر و در سنجش نیز گوشه هایی از اندیشه های زهر آگین و نما مردمی و گفتار و کردار تازیان را نشان داده ایم که اگر میخواستیم همه آنها را باز گوکنیم ، به دفتر ها نیاز بود . این مشتی کوچک از خروار است .

در پایان باید به یک نکته بنیادین دیگر نیز انگشت گذاشت و آن را از هم شکافت تا هم میهنان به یکنہاد و راستینه متلخ دیگر نیز

آکاه شوند و نبرد را با آن هم آغاز نمایند که ارزش آن کمتر
از پیکار با دین تازیان نیست .

باید دانست چه کسانی . در بی ریشه کردن و سر درگی ایرانی
و وادار کردن او به بیگانه پرستی ، گناهکار و پایی فراتر نهیم
و بگوییم تبهکارند ؟ زیرا تا ریشه دردی را نشناسیم ، هیچگاه
نخواهیم توانست آنرا درمان کنیم . پس باید آنها بی راکه در راه
بدبختی ایران و سیمه روزی ایرانی گام برداشته و دانسته یا
دانسته ، برای آنها روزگاری چنین در داور فراهم کردند ، به
خوبی شناسایی نماییم تا در برابر شان دلیرانه باستیم و دلاورانه
پیکار کنیم و آنها را با همه نیرو و توان در هم بگوییم .

از دیدگاه ما ، آخوند همچون مگس و پشهای بیش نیست که به
سادگی میتوان آن را از میان برد . زیرا مگس و پشه ، فرآوردها
وبار و بر آشغال و زباله اند . هنگامی که آنها از میان برداشته
شوند ، مگس و پشه خود به خود نابود خواهند شد .

برای نابودی آخوند باید هسته فراهم آور راکه اسلام است نابود کرد .
اگر ریشه کننده نشود مشاغل و برگ بریدن بیهوده است .

اکنون ببینیم چه کسانی اسلام بازوگمراه کننده مردم ایرانند :

۱- انگلیسها :

کشور اهربمنی و پیرانگر انگلستان ، همیشه از دشمنان مابوده و چشم
به ایران زمین داشته است . این کشور هرگاه توانسته و از دستش بر
آمده ، از زدن هیچ آسیب و گزندی هراندazole دلخراش خودداری نکرده
است و تا مرز پیرانگری و نابودی کشور ما پیش رفته است .

انگلستان ، افغانستان را از ایران جدا کرده بخشی از بلوجستان را
از پیکر « ایران برید » بحرین را آزاد کرد و دوبار کوشید تا ایران را
میان خود و روسیه شوروی بخش نماید و تلاش کردتا با برپا کردن یک

شورش به دست یک انیرانی به نام "شیخ خزعل" خوزستان را جدا کرد.
انگلستان همیشه در همه کارهای ایران، دست درازی کرده و آشوب
پدید آورده و از هیچگونه آشفتگی درونی خودداری نورزیده است.
سرسپردگان راستین انگلستان آخوندهایند و ستمایه بنیادنیش
دین تازیان میباشد. زیرا به خوبی میداند که ایرانی را بایدنادان
و واپسگرا وزبون و گمراه و سر سپرده یک اندیشه زهر آلود و کژ رو
نگاه داشت و به خرافه و یاوه و پوچی سرگرمش نمود تا بتواند
به خواسته‌های نامردمی خود دست یابد و سودجویی و بهره‌گیری
هایش پا بر جا بمانند. از این روهماره از راه دین تازیان به مردم
ما تاخته و با پرورش دادن آخوندها، آنها را به روان و جان و مفرز
و تن ایرانی اندخته است تا زهرکشنده یاوه پرستی را در آنها
رخنه دهد.

هر گاه در ایران، بیم از میان رفتن خواسته و بهره‌جویی‌ای این
کشور شده است، شورش آخوندی نیز آغاز کشته و فریاد "والسلام
والسلام" در کوچه و خیابان پیچیده است.

چه نیکو گفته است "عارف" :

"این غزل را پس از برگشت از کردستان پس از دو سه روز آمدن
به تهران که تصادف کرد با رفتن علمای اعلام و حجج اسلام به
تحریک قوام‌السلطنه و پول انگلیسها به مسجد جامع که باز
نمیدانم چه شده بود که اسلام میخواست برود و انگلیسها فهمیده
بودند به علما، خبرداشتند و آنها هم خیلی سعی در جلوگیری رفتن
اسلام کردند، ساخته خواستم به روز نامه‌ها بدhem درج کنند، ولی
دوستان معانعت کردند: (اینک چند بندی از آن سرویه) :

کار با شیخ و حریفان به مدارا نشود
نشود یکسره تا یکسره رسوا نشود

در تزویر وریا باز شد این دفعه جناب
بایدش بست پس از بسته شدن و انشود
سلب آسایش ما مردم از اینهاست چرا
سلب آسایش و آرامش از اینها نشود
تا عمامه کفن یا که چماق تکفیر
نشکند جبهه ز زهد حل معما نشود
گو به آخوند مصتر زمگس زحمت ما
کم کن این غوره شود باده و حلوانشود
کار عمامه در این ملک کله ور داریست
نیست آسوده کس ار شیخ مکلا نشود
نیست این مرد ره آخرت اینها حرفست
پس چه خواهی بشود گر زن دنیا نشود
باش پوتین زند اردنگ به نعلین آنسان
که به یک ذلتی افتاد که نکر پا نشود

ناگفته نماند که هر گاه میهن پرستی به دشمنی با انگلستان
پرداخت و پا در نبرد با این اهربین نهاد، اورا با همه نیرو و توان
به بدنامی کشاندو با درست کردن دروغهایی که بر سر زبانها
داد، اورا به نابودی کشاند و بر آبرو و والاییش آنچنان گزند
رساند که دیگر نتوایست بها خیزد.
فرماندار انگلیسی هندوستان در ۱۵ اکتبر ۱۸۴۴ ترسایی به
وزیر برونمرزی انگلستان چنین مینویسد:
"ما باید ایران را همیشه در بدیختی و ناتوانی و ددمنشی نگاه
داریم و هیچ سیاستی را بیرون از این در باره این کشور نبال"

نکتیم "(۱)

" بی-بی - سی " که بلندگوی شورشیان تازی پرست بود ، در بخش فارسی زبان خود در هفدهم آذرماه سال شورش ، با پسر رویی چنین گفت :

" پس از این انقلاب ، ایران تنها مقامی همایه افغانستان خواهد یافت و برای همیشه روایی تمدن بزرگ و پنجمین قدرت جهان شدن را از یاد خواهد برد "

پارسونز فرسته (سفیر) انگلستان در زمان شورش در ایران مدر گفتگویی با روزنامه "کیهان" چاپ لندن چنین میگوید

" موضوع مهر به اسلام و علماء بنظر من باید از این دیدگاه بررسی شود که امپراتوری بریتانیا در سرزمینهایی که یا جزو خاک امپراتور بودند و یا به نحوی حافظ منافع ما و یا محل اهمیت برای ما بودند تلاش میکرد با ماحببان قدرت و نفوذ آشنا شود و دوستیشان را کسب کند . بدیهی است در خاورمیانه و به ویژه ایران ، سیاستمداران ، مالکان و علماء مهمترین مراکز قدرت بودند . به همین دلیل ، تعاس با آنان از ضروریات اجرای سیاست امپراتوری بریتانیا بوده است ."

او سپس چنین میافزاید :

" ما بر خلاف فرانسویها که تلاش میکردند فرهنگ سرزمینهای وابسته و یا تحت نفوذ خود را تغییر دهند ، همه گاه اعتقاد داشته و داریم که باید به فرهنگ‌های بومی احترام گذاشت و در بالندگی و تبدیل آن به " هو یت ملی " ساختن هر سرزمین کوشید . با توجه به این نکته شما فکر میکنید که آیا سیاست ما میباشد خلاف مسیر

۱- سرگور اوزلی ، فرماندار و گرداننده کارهای هندوستان .
این نامه در شماره ۶۰۰یه ۱۹۴۴ در توشتار " انجمن پادشاهی آسیایی انگلستان " در لندن چاپ شده است .

فرهنگ شماکه آمیزه " دلنشینی " از باورها و سنتهای اسلامی و ایرانی است حرکت میکردیم ؟ ما سرعتی را که شاه برای مدرنیزه کردن ایران متوقع بود و بدون توجه به وابستگیهای مردم به فرهنگ و سنت ملی و مذهبیشان ، میخواست یک فرهنگ ناشناخی غربی را به جامعه تزریق کند ، نمی پسندیدیم " .

پایان سخن پارسونز چنین است :

" مردم ایران آن قبای کهن پدری را مثل گلهایی که زندگی در آپارتمان از رویت نمودنش محروم شان میکرد ، دوست داشتند ، همینطور سفن اسلامی را و مسجد و بازار را " (۱) - (۲)

افزودن هر گونه سخنی به گفتگوی بازنمود شده ، بیهو وده است ، زیرا خواننده به روشنی آنچه را که باید به دست آورد ، میآورد .

امروز آمریکا که در نابودی آبرو و منش ایرانی و سرنگونی کشور ما زیر فشار انگلستان ، دست داشته است ، نیز در همین راه گام بر میدارد .

رمزی کلارک ، وزیر دادگستری پیشین آمریکا و شورش گردان تازی پرستان در ایران ، پس از دیدار خود با آخوند خمینی در پاریس و آسوده دل کردن او که " آمریکا هوای اورا دارد و پشت اوست " ، چنین گفته است :

" خمینی تنها کسی است که آرزوی فرماندهی دوباره ایرانیان را بر جهان که خواش را می بینند ، یا دست کم در خاور میانه ، به خاک خواهد سپرد و این مردم در راه بیداری را از نوبه خواب گران

۱- کیهان لندن : شماره دوم ۰ ۱۴ تیرماه - ۲۰ تیرماه ۱۳۶۳ تازی پرستان

۲- اگر سخنان درون ابرو چه ها پر از واژه های تازی است ، گناه از ما نیست از تویسندگان کیهان میباشد . نوشته ما با واژه های پارسی آراسته شده است و واژه های تازی در نوشته ما یافت نمیشود .

سدها فرو خواهد کرد و به زیونی و پستی و خواری خواهد کشاند و
این همان خواسته ماست " .

ریچارد فالک ، استاد دانشگاه " برینستون " و پایه گذار " انجمن آزادی و هنر و دانش " واژه‌هاداران " اسلام " که یکی از بنیاد گذاران شورش در ایران و دوستدار دوستان آخوندی است در با ره مردم ایران چنین میگوید : (مهر ورزیده بر روی هر واژه به کار بردۀ اش اندکی درنگ نمایید و با ژرف بینی بیشتر آنرا از زیر دید خود بگذرانید) :

" باید نمادها و مانعهای خوب فرهنگ ایران را که بنیاد پایه دیرین این کشور است ، نابود کرد . باید زنجیر زنی و غمه زدن را در آینهای روزهای سوگواری دینی به دست مردم نادان همچون یک آینه فرهنگی پایه دار ، نگهداری و پاسداری نمود و بیش از این گسترش داد . زیرا زنجیر زدن و سینه زنی ، نشانه آمادگی مردم برای " شهید شدن " است و در راه خواسته جلوگیری از زایش فزونی ، دستاوردهای ارزشمند و کارساز میباشد . باید این مردم را برای نگهداری سودجوییهای گروههای زیده و برگزیده به دست خودشان نابود کرد . هر گاه خواستیم ایران را نابود کنیم ساده ترین راه آن است که " اسلام " را پیش بکشیم و آنرا بپاشاییم " .

چه خوب بود که آن آموزش دیده‌های پرورش نیافته که هیزم . بیار آتش شورش تازی پرستان در ایران بودند ، این نعمه‌های بدشگون را میخوانندند تا بدانند که چگونه به نام " آزادی " ، دستمالی شده سیاست اهربینی باخته بوده‌اند .

۲- " سیاست بازان " :

کارهایی را که " سیاست بازان " پس از بیستم شهریور که تاز ش

سه کشور نیرومند : شوروی - آمریکا - انگلستان ، به ایران بود ،
کردند ، گاه آنچنان شرم آور است که در پندار هم نمیگنجد .
" سیاست بازان برای آنکه " دلآخوندها " را بست بیاورند و
آنها را پشتیبان خود کنند تا مردم نادان را به دنبال آنها بکشانند
و چند روزی بیشتر بر اریکه فرمانروایی بنشینند .

همه جا سخن از " دین اسلام " بود . در هر سخنرانی ، در هر گفتگویی
و در اجتماعی ، سیاست بازان به پیروی از دکانداران دین ، دین بازی می
کردند و تخم یاوه گویی و پریشان اندیشی و خرافه پرستی میپاشیدند .
فرمانداران و استانداران و فرماندهان نیروها ، همه دوزانو همچون بچه
ها و کوکان سر به زیر و فرمانبردار ، پیش آخوندها مینشند و در هر
نشست سوگواری تازیانه آنان بر سر و کله میکوبیدند و اشگد دروغین می
ریختند .

هر گاه ایران پرستی میخواست سخنی بگوید و از راه راستی و درستی ، به
روشن کردن مردم بپردازد ، اورا آزار میدادند .
کسری ، بزرگترین اندیشمند ما را که سخنی به راستی برزبان راند ه
بود ، اورا به داگستری کشاند تا در آنجا به دست تازی پرستان
به گونه‌ای دلخراش کشته شود و کشنه اش را هم با مهر و رزی بسیار از
دادگستری بیرون برند و آزاد کنند .

وزیر فرهنگ آن زمان و فرنشین مهستان (رئیس مجلس شورای عملی)
دست به دست هم داده و کسری را به داگستری کشانده بودند .
استاد فخر خراسانی را که در گویندگی واستادی در سخن و سروده همتا
ندارد برای سرویه زیبای زیرکه درود تازی پرستی بود ، خانه نشین
نمودند : (چند بند چنین است) ،

ما را چه کار گر عربی را عرب بکشت
کاری ترا به کار سنان و وهب مباد

ای پور جم زکوی عرب خودچه دیده‌ای
هرگز ترا چنین هوس بوعجب مباد
دین عرب همان عربان را رود به کار
جز دین زردشت شما را طلب مباد
من از تبار عالی کسرای عادل
فخر همچو بدمیں حسب واين نسب مباد
صادق سرمه را برای يك سروده ایران پرستانه، در خانه اش کردند و در را
به رویش بستند (چند بند از آن سروده چنین است) :
بر بزرگان جست اشگی فعیریزی ولی
در عزای تازیانت عیش عاشوراستی
بر ابو مسلم نمیگری بی که خنداند ت ولی
در غم طفلان مسلم شیونت بر پا سنتی
سدهزار ان لاله از ایران زمین شدداغدار
تو هنوزت شیون از داغ دل لیلاستی
اینهمه سردار ملی غوطه زد در خاک و خون
با ز چشم اشگریز اصفر و صفر استی
گریم بر خواری خود گن گرس رزارت هست
خندم بر شادی خود گن گرت است غناستی
گریه کن بر انقراض دولت ساسانیان
کاین مذلتها همه بر خاسته زانجاستی
قرنها سعی تو در بیگاری بیگانه رفت
بر سرت بیگانه زانرو سرور و آقاستی

ایرج میرزا را برای سروده‌های ریشخند آمیزش به ویژه در باره "چادر"
وتازش به آخوندها و سروده زیر از کار پیشکاری خراسان برکنار ش
کردند (چند بند از يك سروده در باره سینه زنی) :

دیگر نشود حسین زنده
 خاکش علف و علف چرنده
 با این غممه‌های تابرنده
 از این حرکات مثل جنده
 هفتاد و دو سر زتن فکنده
 ای در خور سدهزار خنده
 با نفرین تو بر کشته
 یک شرط به صرفه بر نده
 بشکاف سرو بکوب ننده
 هی بر تن خود بحال سنده
 کاری‌که کند تبر به کنده
 هی پاره بکن غبای زنده
 گر زنده نشد انم به ریشت
 گر شدان تو به ریش بنده

بیگان اکر قردوسی بزرگ‌هم زنده بود و آن سروده‌ها را می‌گفت، سوت‌نوشت خوش‌آیندی نداشت.

کار تازی پرستی به جایی میرسد که در سال ۱۳۴۶ (برابر با ۲۶۶۳) تازی پرستان (در تهران "حضیرة القدس" بهاییان راویران می‌کنند که هماره در ایران زمین، همه دینها آزاد بودند و کسی برای دین خود آزار نمی‌شد (بایسته است که یادآوری نماییم که بهاییگری نیز گونه‌ای تازی پرستی و شاخه‌ای از اسلام است).

در سال ۱۳۴۸ (برابر با ۲۶۶۲) ایران در عراق را به نزد آخوند بروجردی می‌وزیر فرسته (سفیر) ایران در عراق را به نزد آخوند بروجردی می‌برد تا با پروانه او به این کار گماشته شود.

در سال‌های نخست وزیری دکتر علی امینی، تازی پرستی، گستر ش می‌باید و آخوندی را همچون وزیر رایزنی برای خود بر می‌گزیند.

و خود بارها بارها به گوم (غوم=قم) به نزد آخوندها می‌رود و دو زانو پیش آنها مینشیند و دستور می‌گیرد.
در گهواره دانش ایران، دانشگاه تهران، نیایشگاه تازیان را بر پا می‌کنند و آخوندی را بر آن می‌گمارند تا یاوه سراپی کند.
فرماندهان نیروها و پایگاه‌های ارزشمند را به دست مشتی تازی پرست می‌سپارند تا به جای میهن پرستی، دین تازیان را گستر شده‌ند. کار به جایی میرسد که "مهدی تازی" هم به خواب شاه می‌آید و "عباس تازی" در هنگام از اسب افتادن، دستش را می‌گیرد.
به هر روی، همه سنگراسته و سگ را رها کرده بودند. کشور در منجلاب تازی گردی فرو شده بودواین سیاست بازان بودند که چنین می‌گردند.

شم آور تر آنکه اینان همین کارها را در بروون کشور نیز آغاز کردند.
هر سال در خانه آخوندی در پاریس، نشستی در روز دهم "محرم"
برای سوگواری "حسین تازی" بر پا می‌شد که دکتر علی امینی و بسیاری از همان سیاست بازان گذشته به خانه‌اش میرفتند و چهار زانو به زمین مینشستند و برای حسین تازی اشگ میریختند.
در همان روزها سدها افسر دلاور و دانشگاهی اندیشمند و نویسنده‌گان گران‌عایه و بین‌شمندان و روزنامه نگاران بر جسته و میهن پرستان زن و مرد و گویندگان و سخن‌سرایان و سخن‌دانان و شیفتگان ایران زمین را که مایه آبرو و سرافرازی ایران و ایرانی بودند، تیرباران می‌گردند که این تازی پرستان کوچکترین اندوهی برای آنان نداشتند و هیچگاه نشستی برای گرامیداشت و بزرگداشت و یاد بود آنان بر پا نگردند.

سه اینیران تازی پرست و ریشه گم کرده، "قرآن" تازیان را بر روی بیست و چهار نوار پیاده می‌کنند و با خواندن نوشته‌های دست و پا بریدن و کشتار و چاپیدن، خود را به آن سرفراز میدانند.

هنوز کسانی که خود را ستیزه جو و پیکار کر با آخوندها به شمار می‌آورند دم از "حسین و علی تازی" میزند و در روز مرگ آنها آگهی همدردی میدهند و سخنرانی میکنند و "علی-علی" راه می‌اندازند و نام خود را رهبران نبرد با آخوندها میگذارند.
هنگامی که یک آخوند اهریمن میمیرد، سیل نامه همدردی به چاپ میرسد که اگر بخواهیم همه آنها را باز گوکنیم، این دفتر کوچک جا و گنجایش کارهای انیرانی آنان را ندارد.
امید است توانایی آنرا ببابیم که همه آنها را در دفتری دیگر به چاپ برسانیم و چهره این انیرانهای گمراه کننده و مردم فریب را بنمایانیم.

۳- سرمایه داران انیران :

بسیاری از سرمایه داران چه در درون ایران و چه در برون از کشور در سالهای پس از شورش تازی پرستان، هزینه های نشتها و گرد هماییهای تازی پرستی را میپرداختند و میپردازند. از بازار و آن گروه از بازاریان که جز بدیختی برای کشور مانیافریده‌اند، سخن نمیگوییم. روی سخن با سرمایه دارانی است که خود به هیچ چیز باور نداشتند، ولی هزینه سوکواری "حسین و علی" تازی رامی پرداختند و شله زرد و آش شله غلمکار و ۰۰۰ می‌پختند و پخش میکردند و بدینگونه در راه مردم فریبی و تازیگری‌گام برمیداشتند و خود را به آن سرفراز میدانستند. در همان زمان خود به هزارا ن کار زشت سرگرم بودند.
اینان هنوز در برون از کشور هم هزینه سوکواری میپردازن و خوان مردم فریبی و تازی گرایی خود را گسترده نگهداشته‌اند.

به آگهی زیر نگاهی بیفکنید . در رویه نخستین یک روزنامه که جز
به پول گرفتن نیندیشیده است ، به چاپ رسیده است :



به یک آگهی دیگر زیر که باز هم هزینه آنرا یک سرمایه دار پرداخته است نگاه کنید

نگاهی دیگر به نوشته زیر در روزنامه کیهان چاپ لندن بیفکنید.

ستایش از کارکرد اهریمنی کسی که "قرآن" را خوشنویسی کرده است، از خود کیهان میباشد. بدختانه آنکه نوشته کشتار و تبه کاری را خوشنویسی نموده است یک سوتیپ ارتش ایران بوده است که چنین سر بر پای تازیان نهاده و "قرآن" را با دست نوشته است تا شاید آنها بی که سدها هزار ایرانی را کشته‌اند، دستش را بگیرند و به بهشت ببرند و دختران دست نخورده را به آغوش نهند. این افسوس‌پاسدار و نگهدارنده سرزمین ایران در دوران دراز سربازیش بونه که چنین سرمه دامان کسانی نهاده است که درفش کاویانی را سرنگون کرند و زنان ایران را به بردنی برسند و مردان میهن پرست مارا پاره پاره نمودند.

راستی که نه او شرم کرده است چنین کند و نه روزنامه کیهان شرم کرده است که چنان بنویسد و کار ایرانی اورا نیک نشان دهد.

باشد که روزی ایران پرستان پاسخ همه این بیگانه پرستیها را بدهند،

قرآن کریم به خط عبدالله صمصامی

شماره ۲۴۶ - صفحه ۵ - Page 5
پیشنهاد ۱۳ آوریل ۱۹۸۹ میلادی.

عبدالله صمصامی که مزدیک به ۳۰ سال است در لندن ساکن است پر اسلی ترجمه مرحوم قشتای و ترجمه شادر وان زین العابدین رهنسا، که آنرا نیز مبنای کار خود را بر ترجمه و تفسیر طبی، ملاحسین کنند. اصول انتفع رازی و مأخذ معتبر دیگر فرارداده‌اند، ترجمه ای بسیار روان از قرآن کریم به زبان فارسی فرامه اورده و من عزیز و فارسی قرآن کریم را با خط خوانا و زیبای خود در ۸۰۰ صفحه نوشته است. تقطیع ترجمه

خط قران کریم به عنوان کتاب امسال منتشر شده است. به صورتی که با ترجمه سلسیل و روان فارسی آن همراه باشد و با خط خوانا و زیبا نوشته شود همساره باشند. ایرانیان رویرو شده‌اند. در میان اندیشه‌های این کتاب آنستی به زبان فارسی. یکسان ترجمه مهدی‌اله قشمی یکی از روان ترین آنهاست.

این قرآن نوشته است: «در عبارات و جمله فارسی که ترجمه کلام الله مجدد است نا انجا که تو انسانی بود می شد است که رنگ و جلد و درستگی آیات آسمانی محو نگردد. ترجمه تحت اللطف غیر قابل فهم نباید. ترجمه امبل و زیما در همان قالب نورانی و یکای آسمانی که در هرین است حق الامکان قرار گیرد، در فهم معانی بیانی به پاورقی و با صفحات قبل و بعد بانشده مجدد الله مصباح پس از پیان تعریف این قرآن در سال ۱۳۵۸، فقط چندین نسخه از آن را به صورت فتوکپی تهیه و به بستکار و دوستان تردیک خود اهداد کرده تا بکه سال گذشت امکان چاپ آن در ۱۳۶۰ نسخه در لندن فراهم شد.

قرآن کریم به خط عبدالله مصباح را من نوان از مکان های زیر تهیه کرد:

Kanoon Ketab Iran
2A Kensington Church Walk
London W8 9BL

Photo
51 Margaret Street
London W1

فارسی و تغییر بر قرآن کریم به خط عبدالله مصباح، بین سال، بین از شهریور سال ۱۳۵۳ تا مرداد ۱۳۵۸ طول کنیدنست و حاصل این کوشش، ترجمه به ده سال بعد، در سال ۱۳۶۷ در لندن چاپ و منتشر شد.

عبدالله مصباح در مشهد ای بر قرآن خطی خود چنین نوشته است: «روز سوم شهریور ۱۳۵۳ که برای دوین بار پس از ۱۴ سال به ایران رفتم و در تهران مسکن مالوف بودم تجدید خاطر شد که از خلعتی لایق در جامعه خود معروفیت داشتم و اینک در شدت و پیچ سالگی چه من نوایم کنم، یا احساس تألف از گذشت، نوشتن قرآن مجید و ترجمه فارسی و انگلیسی به خاطر آمد که در تقویم خود آن را یادداشت و آرزو کردم توفیق انجام آن به دست آید».

عبدالله مصباح درباره من فارسی

اینهم یک آگهی دیگر از روزنامه کیهان لندن :

کیهان لندن سند ۲ - Page 2 - شنبه، ۱۷۰۰
پنجشنبه ۱۱ شهریور ۱۳۵۸ میراثی

سخنرانی درباره حضرت خاتم التبیین
پیشوای نجاتبخش بشریت، حضرت محمد(ص)

بروسیله اسلام شناس شیر سامر دکتر عباس مهاجرانی از
 ساعت ۱۷:۰۰ چهارشنبه ۲۹ مهر

Marry Abbots Hall : محل سخنرانی
Vicarage Gate
Church Street London W8

روشن است که این " پیشوای نجاتبخش بشریت " همان است که چهره‌اش در رویه‌های پیشین به خوبی تعایانده شده است که جز تبکاری و چاپیدن و ریودن زنان مردم کاری نکرده است و همه زندگی خود را از راه راهزنی و دست انداختن بر دارایی مردم و کشن بیگناهان و چاپیدن سرمایه آنان گذرانده است .

بدبختانه روزنامه کیهان هم شرم ندارد و در برابر گرفتن پول، به هر کارانیرانی دست میزند ، کاری که در ایران نیز انجام شد و پول پرستی گروهی که خود را روزنامه نگار میدانستند و تازی پرستی را گسترش میدادند، مردم رابه گمراهی و کشور را به بدبختی و سیه روزی کشاند .

۴-آموزش دیده‌های پرورش نیافته :

در روزهای شورش تازی پرستان ، چهره بسیاری از آموزش دیده‌های کشور از پس پرده برون افتاد و نشان دادند که کوچکترین پرورشی ندارند ولی آموزش را دیده و به رده‌های بالای آموزش دست یافته اند . فریاد تازی پرستی و " اسلام بازی " اینان ، گاه خود آخرین‌ها را به شگفتی آورده بود .

از اینان با نام و نشان در دفتری دیگر نام خواهیم برد .

۵-پرورش یافته‌های زبان در کام :

بیگمان به همان اندازه تازی پرستان ، آنایی که میدانستند و نمیگفتند و هنوز در برون از کشور زبان در کام گرفته اند و نمی‌گویند ، گناهکار ، و پایی فراتر تبکارند . زیرا بہترین سخن را باید از برتولد برشت بیاوریم که میگوید "

" کس که نداند ، ندان است و آن کس که میداند و نمیگوید تبه کار است . "

این پرورش یافته‌های آگاه ، ترسوهایی هستند که خود را در هفت سوراخ

پنهان میکنند تا دیده نشوند ، چه برسد که سخنی در راه روش
کردن و آگاهی مردم و زبودن زهر از اندیشه بیمارانها بگویند.

۶- پشت کنندگان به ایران یا دغا کاران دشمن شاد

گروهی دیگر پشت کنندگان به ایران زمین میباشند که گاه خود را
در جامه رنگین و زیبای گمراه کننده و مردم فریب میآرایند و با
این شیوه ، سخت ترین آسیبها را بر پیکره فرهنگ ایران و شکوه
آن و گسترش تازی پرستی میزنند.

به سخنی دیگر ، در همان زمانی که ایران پرستان میکوشند تا با
همه نیرو چهره اسلام را نشان دهند و ایرانی را به فرهنگ و ادب
و گذشته خویش آشنا نمایند ، گام به میدان میگذارند و به پیروی
از دشمنان ایران و آخوندها و تازی پرستان ، سخت ترین دشnamها
را به فرهنگ و بزرگان دانش و ادب ایران پرستان میدهند و همه
فرهنگ ما را به باد ناسزا میگیرند.

گاه اینان خود دست دشمنه دشمنان و تازی پرستانند که برای آن
که بتوانند تازی پرستی را زنده نگهداورند ، فرهنگ ایران را به
باد دشتمان میگیرند و گروهی گمراه نیز سر به راه آنها میگذارند ،
بی آنکه بدانند این شیوه کار ، از کجا آب میخورد.

"شاملو" نامی که در آمریکا ، به بزرگان ادب ایران ناسزا گفت
و کژروان زشت اندیشی که از او پیروی کردند از این دسته‌اند.
اینان گاه در لباس "آزادیخواهی" نیز به میدان می‌آیند.

سخن پایانی

شایسته است که سخن پایانی خود را با داستان بسیار شیرین و شیوا و سرونه دلنشین و پر شکوه "شاهین" دکتر پرویز ناتل خانلری، استاد ادب و سخن و فرهنگ ایران که هستیش هستی بخش فرهنگ ایران و مایه بالندگی ایران و ایرانی بود، به پایان برسانیم که زاغی، این شاهین بلندپرواز و شکوهمند را به میهمانی خود فرامیخواند، زاغی که :

سالها زیسته افزون زشمار	شکم آکنده ز گند و مردا ر
دیگر این خاصیت مردار است	عمر مردار خوران بسیار است
که به شاهین میگوید :	

خانه‌ای در پس باغی دارد	وندر آن گوشه سراغی دارد
خوان گسترده‌الوانی هست	خورنیهای فراوانی هست
آنچه زان زاغ چنین دادسراغ	گند زاری بود اندر پس با غ
بوی بد رفته از آن تا ره دور	محعنیشه مقام زنبور
گفت خوانی که چنین الوانست	لایق حضرت این میهمانست
گفت و بنشست و بخورد از آن گند	تابیا موزداز و مهمان پند

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

عمر در اوج فلکبرده به سر	دم زده در نفس باد سحر
حیوان راهمه فرمانبرخویش	ابر را دیده به زیر پرخویش

به رهش بسته فلک تاغ ظفر
 تازه و گرم شده طعمه او
باید از زاغ بیاموزد پند

به رهش آمده شادان ز سفر
 سینه کبك و تذرو و تیهو و
اینک افتاده براین لاشه گند

xxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxx

هست پیروزی وزیبایی و مهر
 نفس خرم باد سحر است
 دیدگردش اثری زینه ایست
و حشت و نفترت و بیزاری بود

یادش آمدکه برآن اوج سپهر
 فر و آزادی وفتح و ظفر است
 دیده بگشود و به هرسونگریست
آنچه بودا ز همه سوخواری بود

xxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxx

گفت کای یار ببخشای مرا
 تو و مردار تو و عمر درا ز
 گند و مردار ترا ارزانی
عمر در گند به سر نتوان برد

بال بره مژد و برجست ز جا
 سالها باش و بدین عیش بناز
 من نیم در خورایین مهمانی
گر بر اوج فلکم با ید مرد

xxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxx

زاغ را دیده براو مانده شگفت
راست با مهر فلک همسرشد

شهر شاه هوا اوج گرفت
سوی بالا شد و بالاتر شد

دکه در پرتو فرهنگ پر فروعمان از گنداب بدآیینی به در آییم
 از بر اوج سپهر دیده بگشاییم و پای بر پشت بزرگتریسین
 اندھان جهان با ختر نهیم و براب سوار شویم .
 بر هنگ شکوه مندمان را داریم ، این آرزو انجام شدنی است .

ما کهن ترین کشور جهانیم که یکتا پرستی را پایه گذاری کردیم .
ما از سرزمینهای باستانی با شکوهی هستیم که بیدادگریها، آزارها
و ستمهارادر هم کوبیدیم .
ما مرز و بومی هستیم که داد و نهش و بخشنده و بزرگواری بنیاد
نہادیم .
ما پندار نیک ، گفتار نیک و کردار نیک را راورد همکان نمودیم
ما به هر جا پاگذاشتیم ، شادی و خرمی آفریدیم ، به هر سرزمینی
رفتیم ، آزادی و آزادگی و آزادمنشی را به همراه بردمیم و به هر کشوری
روی آوردمیم ، آسایش و آرامش و خوشبختی را به مردمش ارزانی
داشتیم .
ره آورده ما به مردم کشورهای جهان ، فرهنگ پر فروغی بود که رهنما د
راهنمایی ، مردمی ، راستی و درستی ، نیکی و نیک خواهی بود .

خون میچکدز ناله بلبل در این چمن
فریاد از توگل که به هر خار خوکنی

xxx xxx xxx

در این خاک زرخیز ایران زمین
نبودند جز مردمی پاک دین
نه دینشان مردی و راد بود
کز آن کشور آزاد و آباد بود
گدایی در این بوم ویرانگبود
از آن روز دشمن به ما چیره گشت
که کمار اروان و خرد تیره گشت
که نان آورش مرد بیگانه شد
به سوزد در آتش گرت جان و تن
دو سبار مردن به از زندگیست
اگر مایه زندگی بیشگیست
" فردوسی تویی "